

عیاس زمانوف

ترجمه: اسد بهرنگی



صابر و معاصرین او

صابر و معاصرین او

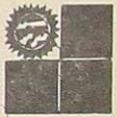
محمد سالم صهابہ ادخلوا
آن خوش دید کارله
عزمانوف
۸۲. ۷. ۲۵

عباس زمانوف

به خاطره عزیز استاد بندرگ ادب شناسی آذربایجان
و منتقد ادبی فردون بیک کوچرلی تقدیم می کنم
مؤلف

ترجمه: اسدیهر نگاری





انتشارات شمس - تهران

خیابان خمینی ۵۷۵۶۵
صابر و معاصرین او
عباس زمانوف

ترجمه‌ی : اسد بهرنگی
چاپ اول ۱۴۰۲
چاپ : آذآنا چاپ تهران

کتاب حاضر که بحضور خوانندگان تقدیم میشود
قسمتی از تدقیقاتی است که در سال های ۱۹۶۵ -
۱۹۶۰) دیدادی موضوع « عقاید معاصرین حابر
دیدادی او » بعمل آمده است .

ضمایم آخر کتاب از میان مقدمه ترین ناخاطرهای
انتخاب شده است که برای خوانندگان کوتی نا آشنا
مانده است .

شاعر عشق من ایست که گوین اشعار
هر چه بیتم ز بد د خوب نمایم اظهار .
دوز دا دشن د شب دا بنهایانم قاد
کج بگوین کج د هوا د بگوین هوا د .
قاده اینطور چرا پس تو بمن دیده دی؟
بلکه خود را تو د این آینه کج مینگری

من د بنوشن آن چادریکشی مهتوسم
تومد آدر بقلم ده بک آن اهل قام .
گر بگوئی که : « انسون د بکن احوال فم » ...
بنویسنده همه چیز تو از ذیر د ذم
موی تو راست شود اذ قوس بودی سرت .
نیو پوششت د « دیه شود آسترست ۱

از قطعه شعر « چه بنویم؟ »

برخی از خاطرات آخر کتاب قبلا در مجله نگین چاپ شده است

اشاره‌ای کو تا

بر زندگی « صابر »



مدتی بعد پدرش او را برای کسب معاش به دکان خود برد و از
صابر خواست که فکر درس و کتاب را از سر بردازد و سرش را بیندازد
و کارش را بکند . ولی صابر از آنها نیوکد که به این آسانی دست از کتاب
بردارد . تا فرصت بدست می آورد کتاب میخواند و گاهی نیز شعر می‌گفت
بدر صابر از این کار او خوشش نمی آید و دائم او را به باد مذمت و
سرزنش می گیرد و بالاخره کار به آنجا می کشد که کتاب و دفتر شعر
صابر را پاره کرده و دور می اندازد . و این عمل پدر ، صبور علی‌اکبر
حوان را لرزان می کند و تصمیم به ترک زادگاه خود می گیرد و قصد
دیار دیگری می کند . درد خود را اینطور عیان می سازد .

من خلیل الد عصرم پدرم چون آذر
سفر از بابل شیراز کنم انشاء الله
گرچه او دفتر اشعار مرا پاره نمود
وصله با طبع درخشنان کنم انشاء الله

همراه کاروانی که راهی خراسان بود قصد فرار به خراسان
می کند ولی پدرش آگاه شده و او را از راه بر میگرداند . بعد از برگشت
اجباری نوحه‌های درباره شهدای کربلا و سایر ائمه می گوید پدرش از
ابن کار او خوشنود می شود و او را مورد محبت و تشویق قرار میدهد
صابر بدینوسیله نه تنها پدر خود را راضی می کند بلکه با خواندن این
نوحه‌ها در ایام محروم و ضفر توجه عموم مردم شهر را به خود جلب
می کند . ضمناً او را بمعله خود را با معلم خود حاج سید عظیمی قطع

میرزا علی‌اکبر طاهرزاده معروف به « صابر » یکی از مشهورترین
شاعران مجله ملناصر الدین و آورنده سبک جدید و برندۀ در طنز و
هجو می باشد او در سال ۱۲۷۸ هجری قمری روز اول ذی‌حججه (۱۸۶۲)
می‌لادی) در شماخی متولد شد . و در ۱۳۲۹ هجری قمری ۲۸ ربیع
(۱۹۱۱ می‌لادی) چشم از جهان بست .

در هشت سالگی به مدرسه رفت و در دوازده سالگی به مدرسه
حاج سید عظیمی که خود شاعر بود وارد شد . مدتی نگذشت که تو جه
معلم و دیگر شاگردان را بخود جلب کرد و به خاطر جوابی که به یکی
از اشعار استاد خود نوشت بدریافت کتاب « خمسه نظامی » بعنوان
پاداش نائل شد .



نمی کند ، روزی با حاج سید عظیمی بدلدار مسافری می رود و مسافر
ده علد لیمو در می آورد و دو تای آنرا به سید عظیمی و یکی را به صابر
می دهد و در مقابل از صابر می خواهد که شعری بالداهه بگوید و صابر
می گوید :

ساقی به سید آورد خمس شراب و گفت :

صابر فقر بآش و گیرد فقط ذکات

و با این شعر آن مسافر هم شاد می شود و هم منته .

بعد از چندی بازهم راهی خراسان می شود و شهرهای سبزوار
نیشابور ، تربت حیدریه ، تربت جام ، سمرقند ، بخارا ز اسیاحت میکند
و بد علت شیوع بیماری در خراسان به شماخی بر میگردد سپس برای
زیارت عازم کریلا می شود و در عتبات نوحه های زیادی می نوشد و
می خواند و بعد از برگشت از عتبات باز رو به خراسان می نهد و تصمیم
می گیرد که در عشق آبادساکن شود ولی مادرش در نامه ای به او اطلاع
میدهد که سخت میریض است در نتیجه صابر مجبور به باز گشت میشود.
در اینجا زن می گیرد در عرض ۱۵ سال تأهل خود صاحب هشت دختر
و بیک پسر می گردد .

زن صابر که بیک زن بیسواد و کهنه پرسنی بود و او را به خاطر
کتاب خواندن و شعر گفتن دائم مذمت و شمات می کند صابر ناچار
شها بعد از بیخواب دادن زنش تاپاسی می نشیند و شعر می گوید و کتاب
می خواند ولی باز هم زنش از سر او دست بر نمیدارد و او زبان حال

خود را در شعری از زبان زن خود چنین می گوید :

خاناباجی ، مردم از این غصه و غم
دل شده کاسه خون ، پشتم خم !
کاش می ماندم و می بوسیدم
تا به این مرد نمیداریم !

.....
شو چنین است مگر ، ای مادر !
درد و آزار است این ، نه شوهر !
بوده شاعر ، تو نگو ، خانه خراب !
فکر و ذکر و عملش هست کتاب ...!

.....
نصف شب ناگاه خبزد از خواب
بنشیند ، بشود محو کتاب .
باز مشغول نوشن گردد ،
باز سر گرم بخواندن گردد .
آتش اینطور نباشد اصلاً ،
نیست آتش ، نه ، نه ، درد است و بلا .

.....
تو بین خانه ما هر طرفش ،
طاقدجه ، بعجه و یا توی رفش
توی اشکاف بود پر کاغذ
توی بشقاب و سید پر کاغذ

گویم ای مرد ، ترا نیست خبر ،
این جه کاری است؟ برو حاک بسر !
اینعم کرده ترا خانه خراب ،
بول تو رفته همه روی کتاب !

و چوب لای چرخ گذاشتمن ، بالآخره نگذاشتند که صابر آنطور که دلش
می خواست مدرسه را اداره کند . ناچار در سال ۱۹۱۰ میلادی عازم
با کو هد و در آنجا توسط « جمعیت نشر معارف » به معلمی مدرسه
نویسندگی در یکی از قصیصات با کو بنام « بالاخانی » منصوب شد . در این
زمان اشعار او در دوره پنجم مجله ملا ناصر الدین چاپ و منتشر می شد
در ماه ایول ۱۹۱۱ در باکو به ورم کبید مبتلا می شود و از آنجا به
شماخی و تفلیس می رود و در تفلیس در خانه جلیل محمد قلیزاده
(سردیر روزنامه ملا ناصر الدین) می ماند و از او و همسرش محبت زیادی
می بیند صابر از آنجا خبر میریضی خود را در شعر زیبائی به صحت (شاعر
بزر گ و دوست صمیمی صابر) اطلاع میدهد که مضمونش اینست :
« از دست غم و غصه دلم ورم کرده بود و فکر میکردم که جنگر چاره ساز
خواهد بود . من در این فکر بودم نگو که از بخت بد من خود جنگر
رو سیاهم ورم خواهد کرد » در تفلیس پزشکان چنین مصلحت می بینند
که عملی در روی جنگراو انجام دهنند . صابر این بیشنها پزشکان را برای
دوستش صحت چنین می نویسد : « پزشکان جمع شده و شورا تشکیل
دادند و گفتند که باید عمل جراحی کرد و گفتند که علت بیماری جنگر
کاملا برای ما معلوم نیست محل را می شکافیم اگر لازم بود که فسمتی
برینده شود می برم و گزنه محل را دوباره میدوزیم و معالجه می کنیم .
گفتم : « بیخشند آقایان پزشکان ! شکم من کیسه نیست که بدلخواه خود
باز کنید و بیرید ! بیلوزید شاید بعد از برینده دیگر رشد نکرد ! » پزشکان
از این سخن من خیلی خوشان آمد و خنده دیدند . » و بدینترتیب صابر
بر عمل جراحی رضا نداد و به شماخی برگشت و در ۱۲ ایول ۱۹۱۲

صابر نمی توانست از راه شاعری حتی از راه معلمی خرج خانواده
بزر گ خود را در آورد ناچار شغل صابون پزشکرد . و با انتخاب
این پیشه محیور شد روزهار ادر کارگاری با تسلی صابون پزشکی بگذراند و شیوه ای شعر
و کتابش بر سد او کسی نیود که مشقت کار و غرغرزنش اورا از هنر مورد
عالقه خود بازدارد . او بدون توجه به گرفتاریهای زندگی خود شعری گفت
و شعری که او می گفت از نوع اشعاری نیود که در آن زمان باید زمانه بود
و بربود از مدد و تعریف و توصیف اربابان قدرت . طبیعی است که
این نوع شعر نمیتوانست مورد قبول ثروتمندان و اربابان قدرت و
روحانی نمایان فرار گیرد و خشکه مقدسان برای خفه کردن اودست به
اسلحة کهنه و قدیمی و در عین حال سنتی بردن و او را به نام بانی تکفیر
کردند . قصابها به پروری از این تکفیر از فروختن پیه و دمبه که مواد
او لیه صابون را در آتیوزها تشکیل میداد خودداری کردند صابر ناچار
دست از این حرفة کشید و باز شغل معلمی پیش کرد و مدرسه ای به نام
« مکتب امید » با شرکت یکنفر دیگر دایر کرد و در این مدرسه روشن
تدریس غیر از مدارس آنروزی بود و سعی می شد که از سبک جدید
و اینکاری استفاده شود ولی کهنه پرستان باز هم شروع کردن به کارشکنی

در گذشت و دوستان و خوانندگان ملا نصرالدین را که همیشه چشم برآه
اعمار او بودند در داغ خود گذاشت و این رباعی را در واپسین دم
زندگی خود نوشته است :

راهم بدھید رو برآه آمدہام
بر در گه حضرت الله آمدہام
بی تحفہ نیامد نہ دستم خالی است
با دست پر از همه گناه آمدہام

نکاتی چند درباره ترجمه حاضر

مترجم

- ۱- این کتاب ترجمه‌ای است از روی کتاب «صابر و معاصرین او» نوشته عباس زمان اوف که در سال ۱۹۷۳ بوسیله «آذربایجان دولت نشریاتی» به زبان ترکی آذربایجانی در باکو چاپ شده.
- ۲- ترجمه اشعار از «احمد شفائی» است که از کتاب «هوپ هوپ نامه» ترجمة فارسی برداشته شده است.
- ۳- خاطرهای و مقالاتی که در آخر کتاب آورده شده اند دست چینی است از خاطرهای زیبادی که در آخر کتاب متن اصلی آورده شده است. سعی شده است مقالاتی انتخاب شود که روزنگر زندگی و آفرینش هنری صابر بوده و در عین حال برای ایرانیان بخصوص فارسی زبانان جالب باشد.
- ۴- بعضی اشعار مثل «هر جور که شده ملت تاراج ، بمن چه!» که در متن کتاب از آنها زیاد بحث شده است بطور کامل برای آگاهی خوانندگان در آخر کتاب آمده است.

۵ - اگر خواننده‌ای مایل باشد متن کامل اشعاری را که فسمتی از آنها به جهتی در این کتاب آورده شده است بخواند به ترجمه‌فارسی « هوپ، هوپ نامه » که توسط احمد شفائی برگردانده شده است مراجعه کند به نظر نگارنده این ترجمه با اینکه شیرینی و جذابیت زبان صابر را ندارد ولی کاملاً رساننده عقاید صابر است.

۶ - در نوشتمن « اشاره‌ای کوتاه » از لغت‌نامه دهدخا . مقدمه عباس‌صحبت بر « هوپ، هوپ نامه ». مقدمه کتاب « اوشاق‌لارمکتبی » و خاطرات دوستان صابر و از صبا تا نیما و از متن کتاب حاضر استفاده شده است.

۷ - بعضی منابع که مؤلف در پاورقی آورده است بعلت عدم دسترسی اغلب خواننده‌گان فارسی زبان به آن منابع و به سبب پرهیز از پرچم شدن کتاب صرف نظر شده است .

امید است که خواننده‌گان تیز بین و روشن بین از کمبود های ترجمه که بیشتر ناشی از عدم دسترسی به لغت‌نامه و وجود مشکلات در برگرداندن زبان مادری به دیگر زبان می‌باشد چشم بوشی نکنند و مترجم را از راهنمایی‌های ارزشمند خود بی بهره نگذارند .

مترجم

زیر کی و هوشیاری و حاضر جوابی میرزا علی اکبر طاهرزاده از زمانیکه به مکتب میرفت توجه معلم و هم مکتبی هایش را بخود جلب کرده بود . همه او را دوست داشتند و مورد تشوقش قرار می دادند . یکی از کسانیکه در کودکی با او همکلاس بود معلم مشهور و خادم فرهنگ سلطان مجید غنی زاده (۱۹۳۷ - ۱۸۶۶) می‌باشد و دیگری حبیب بیک محمود بیک اوف (۱۹۱۸ - ۱۸۶۴) . از خاطرات این دو نفر معلوم می‌شود که علی اکبر کسوچک یکی از شاگردان ساعی و با استعداد مکتب ، مید عظیم بود شاید هم

سر آمد همه بود . سید عظیم از علاقه زیاده از حد شاگردش به درس و ادبیات و شعر راضی بود و به او افتخار میکرد و شاگردان دیگر به او حسادت میکردند با گذشت سالها و با بزرگ شدن صابر شهرتش از دیوارهای مکتب میگذرد و شهر را پرمی کند او « بواسیله صحبت‌های نمکن و شوخي و طنز و حاضر جوابی در مدت بسیار کمی در نزد علماء و اعیان معروف و مشهور شد و محبت عموم را بخود جلب کرد » طولی نمی کشد که علی اکبر در شاماخی با تخلص صابر بعنوان یک شاعر مشهور می شود . با سید عظیم مشاعره می کند و هر راه معلمش به مجالس می رود با گذشت زمان طبع صابر روانتر می شود و رفته رفته ترقی کرده به حد یک شاعر بختمنی رسد در یکی از روزها او از معلم خود یکچنین نامه‌ای دریافت می کند :

« نور دیده‌ام صابر ! از جوابی که بیکی از غزلهای من نوشته بودی خوش آمد . چون فعلاً چیزی در دسترس ندارم همین کتاب (خمسه نظمای) را بتوهیه می کنم . البته بعنوان بادگاری از استاد خود قبول خواهی کرد . موافقیت شما را در شاعری آرزومندم ». ۲

اعتراف معاصرین صابر و این نامه‌شاعر بزرگ «سر آبدوران» نشان‌دهنده این حقیقت است که او از کوچکی شعر می گفته هر چند که ما فعلاً به آثار آنزمانی او دسترسی نداریم .

از استادی که به نوشته‌های ع - صحت ، س . غنیزاده و ح . محمدبیک اف کردیم و همچنین از مقالات پر حجم سیدحسین اف

۱ - ع - صحت مقدمه هوب هوب نامه .
۲ - ع - صحت مقدمه هوب هوب نامه .

بنام «میرزا علی اکبر صابر طاهرزاده» معلوم می شود که صابر از کودکی و جوانی توجهی به محیط و محدودیتهای پدر مذهبی اش نمیکرد او آزاد فهمیدن و آزاد ریستن را دوست داشت . در عقیده ثابت قدم بود و همیشه کاوشگر و یادگیر نده بود . و یک فرد متن و قابل اعتماد بار آمده بود .

او قبل از انقلاب می نوشت و خلق می کرد و مثل همه شاعران بزرگ آذربایجان طالع آفرینندگی اش شگفت‌انگیز شده بود و همانند یک شاعر پرقدرت شهرت وسیع یافته بود . در زمانیکه آثارش در میان کلیه طبقات مردم خوانده می شد و ورد زبانها بود هنوز چندان مورد توجه و تحلیل مطبوعات قرار نگرفته بود . فقط مدتی قبل از مرگش و در روز هاییکه در بستر بیماری افتاده بود مطبوعات درباره او مقالات و خبرهایی نوشتند و در همه آنها از جمع آوری اعانه به شاعر بیمار سخن رفته بود . در آخر این مقالات در مطبوعاتی مثل ملا انصار الدین ، کاسپی و نجات ، سیاهه اشخاصی که از شهرهای مختلف برای شاعر بیمار اعانه می فرستادند درج می شد .

قبل از بیماری (م . ع . صابر) غیر از چند نوشته و بحث مطلبی درباره او در مطبوعات دیده نمیشود به لحاظ اینکه این نوشته‌ها در شناخت فعالیت‌های حیاتی شاعر مفید هستند لذا صحبت از آنها بیهوده نخواهد بود . بویژه درباره یکی از آنها بحث ضروری است . در این نوشته کبرادر کشی بین مردم آذربایجان و ارامنه بشدت محکوم میشود شعر مشهور «بین الملل» صابر از زیابی می شود در زمان صدور فتوای ضد بشری گروه سیاه و در دوران رواج فجایع و دشمنی برادران

نسبت بیکدیگر چاپ شعر «بین الملل» در صفحات مطبوعات یک حادثه تاریخی است . در مقاله گفته میشود : « آیا دو سه روز قبل از این نیود که در ستونهای این روزنامه شاعر تو رسته‌مان علی اکبر صابر برای تفهم خلق با فریاد از این نقاق و کینه و عداوت یاد میکرد و از نتیجه آریعنی «از غارت و قتل خبر می‌داد» بعداً نویسنده مقاله‌یاد کر اینکه این وضع بزیان هر دو خلق است از بیت پرمتعای صابر کمک می‌گیرد .

ای مخدنان ، بوگولر بیر هدایت وقتی دور ،
الفقی انسیه ، دایر خطابت وقتی دور

ترجمه : ای سخندانان ، در این دوران هدایت لازم است ،

بهر الفت ، بهر انسیت خطابت لازم است !

مردم را دعوت می‌کند که با جدیت و کوشش به برادر کشی خاتمه دهند ، از این مقاله تأثیر عمیق شعر بین الملل صابر بروشنی دیده می‌شود و معلوم می‌شود که آنها برای این شعر صابر چقدر ارزش قابل بودند .

در تایستان سال ۱۹۰۶ از مطلب کوچکی که در روزنامه «ارشاد» چاپ شده است در می‌باییم که بمناسبت واقعه فجیع «مشواد» که در نتیجه آن قتل و عام ملی بوجود آمد و بنفع مردمان بی خانمان این کشت و کشتنار در شاماخی تأثیر روی صحنه آمد که میرزا علی اکبر صابر یکی از گرداندگان آن بوده و این می‌ساند که صابر در آن سالها در فعالیت‌های اجتماعی زادگاه خویش همکاری نزدیک داشت و همانند یک فرد اجتماعی فعال در شاماخی شهرت یافته بود .

برای در کک مناسبات معاصران شاعر با او و همچنین برای در کک فعالیت‌های آموزشی او به مقاله شایان توجیهی بر میخوریم که در سال ۱۹۰۹ در روزنامه «اتفاق» چاپ شده است . نویسنده مقاله نویسنده لیبرال هاشم ییک وزیر اوف (۱۹۱۶ - ۱۸۶۸) است و او همان کسی است که میانه خوبی با طرزهای صابر نداشت .

او در رپورتاژی که از شهر شاماخی تهیه می‌کند از زندگی اجتماعی شهر صحبت می‌کند و میگوید که در حال حاضر در شهر «تا حد امکان نزدیک به اصول جدید» دو مدرسه وجود دارد که یکی از آنها مال «م . صابر» و دیگری مدرسه ایوب افندی است .

نویسنده در مقاله خود دو مدرسه را از لحاظ اصول تعلیم و تربیت مقایسه می‌کند و برتری را بمدرسه صابر میدهد و نواقص موجود در مدرسه ایوب افندی را ذکر می‌کند و می‌نویسد : « تمام این نواقص در مدرسه صابر منتفی شده است و واقعاً کوکدکان با یک طرز عالی تعلیم می‌بینند » و در جای دیگر مقاله اضافه می‌کند که « در مکتب صابر علوم اولیه بر اساس و روش بهتر تدریس می‌شود » .

معلوماتی که ه . وزیر اوف درباره «مکتب امید» میدهد مثل سایر نوشهای مطبوعات قبل از انقلاب جالب توجه است . اگرچه حجم این معلومات خیلی کم است ولی قابل دقت و مطالعه است که ما آنرا به عنده دست اندکاران آموزش و پرورش میگذاریم .

در زمان حیات صابر و قبل از ناخوشی او مقاله قابل توجه دیگری بنام « جواب به نامه های بی امضاء » در روزنامه « گونش » توسط « باخیش احمدآوف » (۱۹۲۶ - ۱۸۷۰) نوشته شده است این مقاله که

بعد از گذشت زمان توسط صابر شناسان منتشر شده است رابطه و بستگی معاصرین صابر را با او روشن می کند و یک سند تاریخی بر ارزش است.

وقتی که مقاله «جواب به نامه های بدون امضاء» چاپ شد صابر در «بالا خانی» معلم بود. در این زمان روز بروز مرض او شدیدتر میشد و او بدون نگرانی از وضع جسمانی خود همکاری نزدیک و فعال خود را با روز نامه های «ملانصر الدین» و «زنور» ادامه میداد و در روز نامه های باکوهر روز تازیانه و گری بر قوه های ارتجاعی وارد میکرد و باین خاطر هم بود که بتایقoul خودش شاعری که «حقیقت را بگوید... دشمنان زیاد خواهد داشت».

در این زمان صابر در آذربایجان و در سرحدات آذربایجان شهرت زیادی یافته و بعنوان یک شاعر نام آور شناخته شده بود. نفوذ صابر به حدی افزایش یافته بود که عوامل ارتجاع از حمله مستقیم باو میترسیدند و ناقار بحملات پنهانی متول می شدند و دیسسه می چینند و حیله میزندند.

در سال ۱۹۶۲ که مقاله «جواب به نامه های پنهانی» در مطبوعات چاپ شد محققین تازیانه این چنین شاعر را میدیدند؛ ساخته بیرخط خام ایله منه کاغذ بازیب ای منی تهدید ادن من دورلی تأکیدات ایله بیله «خور تدان گلدی دور قاج !» سوزلرین گفت طفلده، ذاتینی صابر تائیر کن قور خماز او همامات ایله. ترجمه :

باخطی جعلی برای من نوشته نامه ای
ای که تهدیدم کنی ، بوج است تهدیدات تو
با چنین «آمد لولو» های تو حتی طفلها
می نترسند از تو ، صابر می شناسد ذات تو .
و چنین تخمین میزدند که یقین در آن مان یکنفر برای صابر
نامه های تهدید آمیز می نوشت . حالا درنتیجه آخرین تحقیقات از روی
مدار که موجود معلوم میشود که بلی یک چنین نامه هایی برای صابر
فرستاده می شد . بهمین خاطر است که «ب . احمد اوف » بدون توجه
باین که از یک نامه و آخرین نامه بحث می کند مقاله خودش را «جواب
به نامه های بدون امضاء» نامیده بود .
در روز نامه «گونش» ، در شماره ایکه مقاله «جواب به نامه های
بدون امضاء» چاپ شده بود در خبری با مضاء «ب . ن » تحت عنوان
«بما نوشت اند» معلوم میشود که آخرین نامه برای صابر و برای باخیش
احمد اوف که بر حسب خواهش جمعیت نشر معارف اداره کننده صحبت
عالی و انصباطی مدرسه «بالا خانی» بود در ۲۷ اکتبر ۱۹۱۰ رسیده
است از خاطر دای که بعد از «علی ستار ابراهیم اوف» (۱۸۶۵-۱۹۳۷) .
که خود شاعر و خادم اجتماع بود و از شاگردان مکتب بالاخانی نیز
بود - چاپ شد چنین بر می آید که در زیر «نامه های پنهانی» امضاء
«پراهن خوین» گزارده میشد . بعد از دریافت آخرین نامه بدون امضاء
کاسه صیر باخیش احمد اوف لبریز میشود دعوت عمومی از مردم بالا
خانی به عمل می آورد و نامه هایی را که خود او و صابر دریافت کرده
بودند در جلسه قائم می کند جمعیت ضمیم قدر دانی از او پیشنهاد

می کنند که مقاله « جواب به نامه های بدون امضاء » بروز نامه فرستاده شود .

در این مقاله عمیقاً از صابر پشتیبانی شده و به تهدید کنندگان او اظهار نفرت و خشم شده است با این که از مضمون نامه های بدون امضاء اطلاعی در دست نیست ولی مبنویان چنین حلس نزدیک بیفین کرد که گویا بدخواه از ترسش اسمش را پنهان نگاه داشته بود . در نامه بدون امضایی که به ب- احمداف فرستاده بود نوشته بود که صابر دروس حساب ، جغرافیا ، زبان آذربایجانی را نمی تواند تدریس کند و باید از مدرسه اخراج شود . اگر اخراج نشود « خیانت به مکتب خواهد بود » و حال اینکه در آستانه مدرک بالاترین دروس حساب جغرافیا توسط صابر تدریس نمی شد بلکه معلم دیگری عهده دار این دروس بود .

نویسنده بعد از اینکه این مطلب را به بدخواه تذکر میدهد می نویسد « چیزی که ، از صابر می خواهیم شریعت ، صرف ، و یکی هم تعلیم زبان ترکی و فارسی است و آنرا هم تا حد کمال انجام میدهد و انجام هم خواهد داد . بقین دارم حرفاها نظری « تعلیم زبان ترکی بلند نیست » افزایی بیش نیست تو خودت بهتر میدانی هر قدر او را بیشتر تحفیر کنی برای ما بیشتر روش خواهد شد که او یک معلم با ذوق و مقدار است در سایه هنرهایی که پارسا در مدت سه چهار ماه نشان داد امسال ۲۰ میان هم بحقوقش اضافه کردیم » .

در مقاله تکه های کوچکی از نامه هایی که بصابر فرستاده شده بود آورده شده است . بدخواه اینهای داشاعر نوشته بود : « ای از مکتب برو ، برو ،

برو والا برای تو خوب نخواهد شد سرت بلا های زیاد خواهد کشید بد بخت خواهی شد » .

صابر بیچارگان این تهدیدها اعتنای نمی کرد و بروظیقه مقدس معلمی ادامه میداد و این نشانه دیگری است از جسارت و نترسی شاعر بزرگ . نویسنده مقاله بعداً خطاب به بدخواه می نویسد :

« آشنایان خط شما نامه هایتان را ندیده می گویند ... خط ... ن است » و قول می دهنده که باین امر در هر جا شهادت دهنده . ولی من گمان نمی کرم که تو خودوت را باین کارهای ردل آلوده کنی . متأسفانه که آلوده شده ای . آنهم در حق صابر : حیف ! صد حیف ! »

از این جملات و همچنین از تازیانه صابر (در حالیکه صابر ذات ترا می شناسد) آشکارا دلده می شود که شخصیت « خونین پیراهن » برای صابر و دوستانش معلوم بود و بهمین خاطر نویسنده مقاله خود را با یک خواست فطیعی زیرخانمه میدهد :

در تهدید نامه ایکه به صابر افندی نوشته ای برای او فقط تا آخر ماه مهلت داده ای و بیان کرده ای که اگر در موقعش نزود کارها خوب پیش نخواهد رفت .

۱ - هنرمند و آدمیت ملی آذربایجان ح . عباس اوف که در آستانه با صابر دیگر دسته معلم بود در کتاب « صابر و معاصرین اد » (ص ۲۵۶-۲۰۶) د خاطره ای که می نویسد این حادثه (ا تصدیق می کند اد می نویسد) : « یک چنین احوالاتی بادم می آید . د ادخر اکتبر ۱۹۱۰ مترجمین برای صابر نامه ای بدون اعضاء نوشته د او (نمودید که درآمد) با خواست خود از

آقای من ! ماه پر آمد و وقت تمام شد لیکن صابر رفتنی نشد.
اکنون ما بتو دو هفته وقت میدهیم و به جنابالی تکلیف می کنیم که
یکی از کارهای زیر را انجام دهی : با درعرض این هفته کنیاً و با امضاء
آشکار بوسیله روزنامه و یا شفاهان از خود صابر در این خصوص عذر
بخواهی والا تهدید نامه را به دادگاه خواهیم برد و این آخرین حرف
ما است .

ما باین خاطر درباره نامههای بی امضاء بحث کردیم که این مقاله
یکی از صحفات تاریک بیو گرافی شاعر بزرگ را نسبتاً روشن میکند
و اطلاعات ما را درباره معاصرین صابر وسیع تر و روشن تر می کند
اگرچه صابر درزمان خود دشمنان زیادی داشت ولی در مقابل دوستان
صادق نیز کم نداشت آنها مواطع شاعر بودند و اجازه هچگونه توهمی
را نسبت باو تمیداند . در بالاگفته شد که نویسنده «نامههای بی امضاء»
برای صابر و برای ب . احمد اوف و برای خیلی های دیگر مشخص
و معلوم بود و این پرسش پیش میاید بدخواهی که خودش را در زیر
اسم مستعار «خوبین بپراهن» مخفی کرده بود و صابر را تهدید میکرد
که بود ؟ جای پس تأسیف است که نه نویسنده مقاله «جواب به نامههای

بدون امضاء » و نه نویسنده گان خاطره ها اسم اصلی « خوبین بپراهن »
را بیان نمیآورند ، ولی از اشاراتی که در مقاله است و همچنین از
مناسبات و مبارزات شاعر در آنزمان میتوان شخصیت بیهوده گویی بد
خواه را تخمین زد .

در مقاله « جواب به نامههای بی امضاء » آشکار می شود که به
« ب . احمد اوف » در نامه فرستاده شده گفته شده بود که فرستنده گان
نامههای بی امضاء « بالاخانی » هاستند و خودشان هم سه نفر هستند
نه یکنفر . آنها از بالاخانی بشهر آمده و نامههای را از شهر بست می کنند
« ب . احمد اوف » با قطعیت این فکر را رد کرده و می نویسد : بخش
حضرت ، بخش ! ... همان خطی را که سه بار دیده ایم بالاخانی
بودن تو سه نفر بودن تو ، کجاای بودن تو و چکار بودن و کی بودن
تر ایما شناسانده است . نوشته شدن نامه از طرف یکنفر نه از طرف
سه نفر از خود نامه آشکار است اگر نامه از طرف سه نفر نوشته می شد
در زیر نامه امضاء « بپراهن خوبین » نمیشد بلکه یک امضاء مستعار
دیگری که رساننده سه نفر باشد نوشته می شد « با در نظر گرفتن اینکه
بدخواه از اهالی بالاخانی هم نیست احتمال داده میشود که « خوبین
بپراهن » نویسنده لیبرال - بورژوا هاشم بیک وزیر اوف باشد .

این حدس از اینجا ناشی میشود که در آنزمان رابطه صابر و
ه - وزیر اوف بی نهایت کدر بود و از وزیر اوف میشد چنین حرکتی
را انتظار داشت . « در مقابل بعضی نکات مشتبی که در فعالیتها ، اثراها
و در مقامهای وزیر اوف دیده میشود گاهی بطور وضوح در روزنامه های
« تازه حیات » و صدا (بعدها در « صدای حق » و « صدای وطن » ،

د خارج شود و بروزگاری مخصوص عائله اش بی سرپرست خواهد ماند . (استثنی
د آنزمان بعد اذاین نامه ها معلم ها به تشوییق اتفاقیم ولی صابر موضوع نامه
ا) با خونسردی تلقی کرد و طین « دی قل بکا خوش ادامه داد . د آنزمان
من د صابر دیگر منزل می خواهیدم . د آخر ماه او چنین گفت : « حاجی ما
تمام شد از هر چنان خوبی نداشتم »

«صدای فرقان» از بورژوای ملی پشتیانی می‌کرد که این نیز لبیرالیسم را تبلیغ می‌کرد. و مدافعان سلطان عبدالحمید می‌شد او در نوشه‌هایش بصور مختلف بعنوان یک نویسنده ناتورالیست خود نمایی می‌کند باید بطور واضح گفت که بی‌سیرتی و عدم شخصیت و کیهنتوزی و حمله مغرضانه بر هر کس از خصوصیات ه. وزیر اوف بود که در دوران نویسنده کی اش مکرر ظاهر می‌کرد بقول «ا. موزو» نویسنده مشهور و خدمتگزار مطبوعات قتل از انقلاب - در آن زمان «کسی نمانده بود که وزیر اوف با لوگد نینداخه، باشد».

بهمن دلیل روشنگران مترقبی با ه. وزیر اوف میانه خوبی نداشتند و با صور مختلف در آشکار و نهان به او اظهار نفرت می‌کردند. مثلاً طبق نوشته روزنامه «بولداش» در سال ۱۹۰۷ در گنگره معلمین در یاکویک حادثه عبرت آموزی رخ داد. بعد از اجلاسیه اول گنگره، نمایندگان معلمین برای عکس گرفتن در حیاط جمع می‌شوند. ه.

وزیر اوف می‌آید تا میخواهد در میان جمع آنها بشنیدن همه معلمین پا شده و پراکنده می‌گردد. هاشم بیک چند دقیقه خشک شده و در جای خودش می‌ماند و بعد راهش را می‌کشد و می‌رود بعد از رفاقت او معلمین دوباره جمع شده و با هم عکس می‌گیرند. روزنامه می‌نویسد که معلمین ه. وزیر اوف را بخطابی مسلکی بایکوکت کرده بودند.

در سال ۱۹۰۷ اوزیر حاجی بیک اوف در روزنامه «ارشاد» از طرفداری او از لبیرالیسم و مخالفتش با هر نوع نوآوری و دست بردنش به مرد فتحه کاری در روزنامه تازه حیات شدیداً تقاضا کرده بود. او در یکی از مقاله‌ها خطاب به ه. وزیر اوف می‌نویسد : چرا

مردم را کو که می‌کنی؟ گردم که چگونه تو کو ک است و دماغت چاق، دیگر چرا می‌خواهی راحتی مردم را بهم بزنی؟ مگر تو با جماعت مسلمان و قصد و غرض داری که آنها را بدو دسته تقسیم می‌کنی یکی را کهنه و دیگری را «نو» می‌نامی و خودت طرف کهنه‌ها را می‌گیری و آنها را بر علیه «نوها» برمی‌انگیزی؟ اگر چیز نوش خوش آیند تو نیست بس چرا همیشه از زندگی تو دم میزند یعنی نتوانستی مطابق میل خودت چیز کهنه و دست دوم و زنگ زده و فاسد پیدا کنی؟ ». احتیاج بتوضیح نیست که اوزیر حاجی بیک اوف در اینجا بکدام یک از فعالیت‌های منفی هاشم بیک و وزیر اوف اشاره‌هایی کند. باید در نظر گرفت که اوزیر حاجی بیک اوف دوره‌ابتدائی را در مدرسه وزیر اوف در شو شاد تحصیل کرده بود. و بخاطر چیزهای بی‌اهمیت از معلم خودش انتقاد نمی‌کرد. فقط حرکات ناشایست وزیر اورا باینکار و ادار کرده است.

علوم است که صابر شاعر انقلابی و آزادمنش نیز نمیتوانست با لبیرالیسم ه. وزیر اوف آشتبانی کند میان صابر و وزیر اوف همراه با اختلاف عقیده اختلاف شخصی نیز وجود آمده بود و آن چنین بود که در تابستان سال ۱۹۱۰ واقعیتی که صابر در چاچخانه روزنامه «صدای ازگردانی» در مقابله اعتبار عقاید جهانی بود.

افکار پیشرفتیه صابر و مبارزات بی امان او بر علیه عالم استئمار بر ه. وزیر اوف که در جمیع لبیرالیسم بسود خوش آیند بود او در

هر فرصت صابر را نیش میزد و صابر نیز او را از جواب بی نصیب نمیگذاشت گاهی نیز کار بر عکس میشد. وقتیکه صابر بورژوا روشنگران بی اصول را به آتش طنز می بست هاشم یک را نیز فراموش نمیکرد. تازیانه هایی که با مصروعهای نظر «سانما پیر مسلکی تعقیبله محکم قالارام»، «خیال نکن که در تعقیب یک مسلک محکم می مانم» و «دون یاتیب میرهاشی رؤیاده گوردومن سویله دیم»، «دیشب خوابیدم و میرهاشم را در رؤیا دیدم و گفتم» و «پیر مودربن کچمیه قولونا» «مدیری که از قوشن نگذرد» شروع میشوند. برای هـ وزیر او فتوشته شده است.

هـ وزیر او فتوشته صابر را از جواب معاف نمیکرد. ولی چون نمیتوانست باتفاقهای کشته شده صابر بطور محکم جواب دهد، اغلب به تحقیر کردن های سبک روی می آورد و این چیزی نبود که بتواند عزم راسخ صابر را سست کند. مثلاً یک قطعه تحقیر آمیز و بی ادبانه هاشم یک را در روزنامه صدا، صابر یک چنین جواب خوشنودانه داده است.

شاعر عصر جوین آینه سیم

منه هر کس گو» او ذاش گوزنی
نجه کیم، دهن «پیوسی (۱)» بالخدی هنه
گوهدی آینه ده آنجاق اذولی.

۱- ببرسی «ذیان ترکی معنای «یکی» یا «یکنفر» می باشد این کلمه تخلص د- ذیبراوف بود د- اینجا بازی با الماظ شاعر به شعرومنی خاصی داده است. مترجم.

ترجمه :

شاعرم ، آینه عصر خودم
عکس خود بیند در من همه کس
دوش درمن نگهی کرد ببرسی «یکی»
دید در آینه من خود و بس

گاهی اوقات مناقشات آنها خیلی بالا میگرفت و از حالت مناقشه
بین دو نفر خارج شده صورت اجتماعی بخود میگرفت. جواب سرسته
صابر تحت عنوان تازیانه «گورولتی» در روزنامه زنبور (سال ۹ نمره
۲۴) و با امضاء «باتیل تی» مثال خوبی است. بعد از چاپ این تازیانه
از نشر روزنامه زنبور بعده دو ماه و نیم جلو گیری گردید.

در شماره ایکه بعد از دو ماه و نیم منتشر شد روزنامه علت اینرا
برای خوانندگانش اینطور توضیح داده است : «سبب عدم تعلیل
مطبوعات در قرن بیستم روزنامه‌ای است که بمنزله کتب آسمانی شده
و سردبیرش حریف کیف داشتم و مجری استبداد و یک جانی است.
که خیلی وقت باینطرف در چند مسلکی شهره عالم است.

اگر خوانندگان سوال کنند «بچه دلیل؟» ما از افترها و تهمت
هاییکه بدیگران زده است نترسیده جواب خواهیم داد : بدلیل عدم
پرداخت مرتب پول نویسنده، مصحح، موزع، مترجم، مستشغ جمع
آوری آگهی راستش حتی بعلت ندادن بولهای حروفچین تعطیل شد.
محکمه‌ها شاهد این هستند، شاید از ما پرسند که او حق مردم را
نمیداد روزنامه‌اش تعطیل شد، بسر شما چه آمد؟ ما را هم «گورولتی»
که بنام حریف ذکر شده چاپ شده بود مجبور به تعطیل کرد.

بر اثر توضیحاتی که روزنامه میدهد معلوم میشود که زنیور بر حسب شکایت هاشم بیک وزیر او ف به بليس که در اثر تازیانه «گورولئی» صابر بعمل آمد بود بسته شده بود.

بطوریکه دیده میشود مبارزه بین م.ع. صابر و هاشم بیک وزیر او ف مطلقاً بخاطر اختلاف ایده و عقیده دو نفر بود و این جزوی از جنگ ایده‌آلی بود که در آنزمان بین مطبوعات متوفی و مطبوعات مرتعج درگرفته بود. و بهاین دلیل است که زنیور بعد از دوماده نیم تعطیل در همان شماره اول باز یافته وزیر او ف را میگرد و اورا مسبب اصلی توقف روزنامه معروفی می‌کند و باین هم کفایت نکرده او را در یکی از طرزهایش که با مصرع زیر شروع میشود هجو میگند.

ای «صدادا» ی ملغعت، دنگ ایله داشچکیل
تف سنه ای نامه اعمال میر هاشم چکیل
ترجمه:

ای «صدادا»ی لعنی گیجم نکن رد شو برو

تف بتتو، ای نامه اعمال میر هاشم. رد شوا برو!

چون تقدیهای میر هاشم چندان بر نه نبود لذا در مقابل صابر گل نمیگرد او در مقابل طرزهای کشنده شاعر بزرگ عاجز مانده و بهر نوع فتنه کاری و هوچی گری دست میزد. احتمال داده میشود که چون هاشم زورش نرسید که صابر را در مطبوعات بشارگذانش و نفوذش راقطع کند میخواست بافتنه کاری دست صابر را از شعل دلخواه معلمی که در مقابل خدمات زیاد بدت آورده بود و بگانه منبع در آمدش بود محروم کند و او را آواره و سرگردان کند بهمین جهت نامههای بدلو

امضاء می‌نوشت تا انتقام بگیرد ولی این گارش نیز نتیجه قابل انتظار را بر زیاورده و تأثیر معکوس بخشیده بود.

تحقیقات آینده در این باره ممکن است این مسأله را که اکنون طرح کردم روش کند و شخص فتنه کاری را که نامه‌های تهدید آمیز می‌نوشت بطور تحقیق معرفی کند.

قبل از بیماری صابر در آخرهای سال ۱۹۱۰ در روزنامه گونش مقاله دیگری در مطبوعات راجع بصابر چاپ شده بود.

این مقاله خود تاریخچه جالبی دارد، در آنزمان بعضی از روشنفکران بفلسط زبان آذر بایجانی و زبان ترکی عثمانی را بیک زبان حساب کرده و ترجمه از عثمانی به آذر بایجانی را غیر لازم، دانسته‌و آنرا کار زاید تلقی میگردند. م.ع صابر نیز در یکی از تازیانه‌هایش از همین فکر دفاع کرده و گفته بود:

«عثمانی دان ترجمه توکه» - «بنی بیلمم»

گرچهک دازبیو گنجیلی یا اینکه هنک دد

میکن ایکی دیل بیو بیوینه ترجمه اما

«عثمانی چادان ترجمه توکه» نه دنمهک دیر؟

ترجمه:

«ز عثمانی بترا کی ترجمه»! اینرا نمی‌فهم!

حقیقت گفته است آن گنجه‌ای این نکندا یعنی!

دو لفظ مختلف را ترجمه کردن بود ممکن،

«ز عثمانی بترا کی ترجمه» حرفاً است بی معنی!

شاعر علی قلی عجم‌گار اغراض کتاب صابر نوشته بود:

عثمانی دیلی چونکه مرکب ده (عربدن)

اشکال سالیر قازانی ایش بوسیدن

ترکه الیب ترجمه ، انسک ادنی اصلاح

آسانخ ادفایده بخش علم ادبین

ترجمه :

چون زبان عثمانی مرکب از لغات عرب است

بدین سبب خواننده را باشکال می‌اندازد

اگر آنرا به ترکی ترجمه و اصلاح کنیم

استفاده از علم و ادب را آسان می‌کند

صابر بر تازیانه غمگسار سردیر «گونش» باچاب مقاله فوق الذکر

«تحویل عبارت» سوژنی «ترجمه» قانمان

مکتبی چوچوقلا دا بیلرکیم ، بوخطادری ،

بیر بوله خطاکمه مجر (قمندن

جادی اولو) ایسه ، ادبیات بلا دیر

ترجمه :

«تحویل عبارت» نشود ترجمه نامید

دانند نو آموزان کاین امر خطابی است

ازنگو نه خطاگر که زیک کلک محمر

جاری بشود ، بر ادبیات بلا بی است .

در ۱۵ دکابر غمگسار با یک تازیانه دیگر به صابر جواب

می‌دهد .

من بازدیقهم کلامدکی لفظ فرجه
بیخود پوزد بدود صابر ، عالی چنایی نی
تحویل کلمه ، یاکی عبارت اولو ، بلی
آچماز عرب لغتی اوزدن نقابنی .

ترجمه :

لفظ ترجمه در نوشته من
بیخود صابر عالی چنایی را متغیر کرده است
درست است که آن ، تحویل کلمه‌ها عبارت می‌شود
ولی باز هم لغات عرب برداده رخسار بر نمی‌گیرد
بعد از تازیانه غمگسار سردیر «گونش» باچاب مقاله فوق الذکر
به مباحثه خاتمه داده است .

نویسنده مقاله این پرسشن را بمعیان کشیده «ترجمه کردن کتابی
که به شوه عثمانی و بهجه عثمانی نوشته شده است به زبان آذری باجوان
صحیح است یا غلط؟» و بآن اینطور جواب داده است :

«چون عثمانی ، و آذری‌باچانی‌ها بیک زبان صحبت می‌کنند
لذا بکار بردن کلمه ترجمه در تحویل عبارات عثمانی به آذری‌باچانی نه
تنها غلط است بلکه خطای فاحشی است ». باین‌ترتیب در مقاله نیز حق
صابر داده شده است .

لیکن در این مسأله نمی‌شود بدون قید و شرط با صابر و نویسنده
مقاله موافق بود . آنها در اداره‌شان زبان عثمانی و آذری‌باچانی را به
امضاء «ع - ت» «امضا کرده است «عدهله توفیق» است .

یک گروه و به یک سیستم بکسان منسوب می‌کردند و نزدیکی کامل آنها را به یکدیگر در نظر میگرفتند ولی یک مسئله را فراموش کرده بودند. در آن زمان نوشته‌هایی که بزبان غلیظ عثمانی منتشر می‌شدند بر یوادن از لغات عربی و فارسی که فقط روشنگران و یا با سوادان درجه اول میتوانستند آنها را نفهمند.

برگردان نوشته‌های عثمانی به زبان آذربايجانی فهم نوشته‌ها را تسهیل میکرد در اینصورت علاوه بر روشنگران تحصیل کرده تمام خواندنگان می‌توانستند بسادگی آنها را نفهمند.

چیزی که در این مباحثه جالب توجه است، اینستکه در روزنامه «گونش» از صابر با احترام زیاد یاد میشود.



در بالا گفته شد پیشتر مقالاتی که در زمان حیات م. ع صابر در مطبوعات چاپ شد، مخصوص ایام بیماری او بود. اگر مقاله ف. کوچرلی را استثنای نمیتوانیم بگوییم که در هیچ‌کدام این نوشته‌ها از کارهای صابر بحثی بیان نمیآید، تمام آنها بخطاب کمک مادی بشاعر و بدین‌جهت جمع آوری اعانه نوشته شده بودند. ولی برای بی بردنه مناسبات معاصرین شاعر با او و برای اطلاع از شرح حال او بحث و گفتگو درباره این نوشته‌ها ضروری است.

بیماری شاعر را برای اولین بار روزنامه «گونش» خبر داده بود. در ۲۴ دکابر سال ۱۹۱۰ در ستون «চন্দনাঙ্গ» بست «روزنامه به نوشته زیر بر میخوریم:

« به مریم خوان : آقای نیزه دار « اضاء مستعار صابر » بخطاب مختصر کمالت به شاماخی رفته است بدین سبب یکی دو شماره است

که چیزی نمی‌نویسد. انشاء الله بزودی یک مرتبه خواهد گفت » تاکنون این نوشته مختصر نظر هیچیک از محققان آثار صابر را بخود جلب نکرده است. برای نوشتن شرح حال صابر این نوع آگاهی‌ها اهمیت فوق العاده‌ای دارد و این یک حقیقت است. تمام محققین احوال صابر تاکنون نوشته‌اند که صابر در اوآخر سال ۱۹۱۰ بسبب بیماری از باکو به شاماخی رفت و هیچ‌کدام بطور صحیح نوشته‌اند که چه وقت و در کدام ماه سال ۱۹۱۰ این اتفاق افتاده و حالا این خبر این امکان را میدهد که زمان بر گشتن صابر از باکو به شاماخی بطور صحیح معین شود. لکن ابتدا لازم است که خود خبر تصحیح گردد. چون در شماره ۲۳ دکابر (شماره ۹۹) روزنامه یعنی یک شماره قبل از شماره‌ای که در آن جواب به مرتبه خوان چاپ شده بود طنز « زاهدین ما » و شعر « اسکندر و فقیر » برای بجهه‌هادرشماره ۹۶، ۲۰ دکابر چاپ شده بود. در اینصورت این جواب « یکی دو شماره است که نمی‌نویسد » سردی بر ره مرتبه خوان درست بینظر نمیرسد. آنوقت این سوال پیش‌می‌آید پس چرا مرتبه خوان به سردی بر در این باره نامه نوشته است؟ برای پاسخ به این سوال لازم است که نسخ ماههای دکابر و نوامبر ۱۹۱۰ روزنامه « گونش » را ورق بنیم.

در ماه نوامبر ۲۰ شعر و در دکابر ۱۰ شعر از صابر در روزنامه گونش چاپ شده بود. بطور یکه دیده میشود در دکابر نسبت به نوامبر کارهای صابر به نصف تقلیل یافته است. و این در نتیجه شدت بیماری صابر بوده است.

بنین یکی از کسانیکه در آن زمان به شعرهای راستین صابر در

صفحات روزنامه گونش عادت کرده بود با امضاء مرثیه خوان به سردبیر نامه می‌نویسد و علت کم نوشتن صابر را می‌برسد و سردبیر تیز در جواب او این مطلب را نوشه است.

اکنون با در نظر گرفتن جواب فوق الذکر گونش و همکاری شاعر با شماره‌های ۲۰ و ۲۳ دکابر میتوان حدم زد که م. ع. صابر بعد از بیماری در آخرین روزهای سال ۱۹۱۰ باحتمال قوى بعداز ۲۵ ماه از باکو به شماخی رفته است.

باز این سؤال پیش می‌آید چرا خوانندگان روزنامه با امضاء خودش نامه‌تو شته امضاء مستعار گذاشته است. این امر طبیعی است. چون در آن‌مان خیلی‌ها از ترس «لقب کافر» روزنامه‌ملاتصر الدین و طنزهای صابر را دور از چشم دیگران می‌خواهند «ملاتصر الدین» در این باره کم نوشته است. و یقین این خوانندگان هم که خود را زیر امضاء مستعار پنهان کرده است از لقب «کافر» خوشنی آمده است. و از روی احتیاط امضاء حقیقی خود را نگذاشته است. یک نکته دیگر اینکه امضاء مرثیه خوان و جواب سردبیر بآن «انشاء الله بزودی یک مرثیه خواهد گفت» طرحی بود که برای پیله کردن به مرثیه خوانها ریخته شده بود. بعد از این خبر روزنامه «گونش» صابر باز هم کم و یعنی ناروزنامه‌ها همکاری می‌کرده و بهمین سبب خوانندگان از بیماری او چیزی نمیدانستند. بعد از خبر کوچک «گونش» بمدت ۴ ماه درباره بهبودی شاعر چیزی در مطبوعات نوشته نشد دوین خبر بیماری صابر را روزنامه ملاتصر الدین داده است. روزنامه در تاریخ ۲۳ آپریل ۱۹۱۱ (شماره ۲۳) خطاب بخوانندگان می‌نویسد: «در گذشته در روزنامه‌های

مسلمان (ترکی) چاپ با کو و تقلیس گاهی اشعار دلنشیینی چاپ می‌شد. یکعدد از خوانندگان گوینده این اشعار رامیشناختند و عده‌ای دیگر نیز نمی‌شناختمند. اما کلام شاعر بی مثال بقدری موژون و پرمعنی بود که شخص خوانندگان نمیتوانست از تحسین و تقدیر خودداری کند. پس آن شاعر ما کو؟ با کمال تأسف جواب می‌دهیم که همان شاعر ماجدین ماه است که در بستر بیماری افتاده و سخت مریض است. میخواهیم این مطلب را بنظر خوانندگان محترم برسانیم که ادب عزیزان بسبب بیماری نه تنها نمیتواند خرج معالجه‌اش را تأمین کند بلکه برای مخارج روزانه خود نیز عاجز مانده است. اینرا نوشتم تا خوانندگان از جریان آگاه باشند و وظیفه خودشان را بجا بیاورند.

هم اکنون مریض در شهر شماخی است. برادرانی که میخواهند اعانه بدهند میتوانند بروزنامه ملاتصر الدین مراجعه کنند و ما اعانه‌های جمع آوری شده را از اینجا بجناب حاجی عبدالرحیم صمد اف که از تجار مشهور شماخی است خواهیم فرستاد. ایشان نیز وسیله میرزا عباسقلی صحبت بر مریضمان خواهند رساند قول میدهیم که هر دفعه اسامی اعانه دهندهان و مقدار کمکشان را در مجله‌مان و بعد از آن هم در اولین شماره روزنامه روزانه منتشره در باکو چاپ کنیم».

بطوریکه از مضمون این خبر بید است، ماهیت خبر دوم برخلاف خبر اول که در روزنامه گونش با خوسردی و طنز آلود نوشته شده بود کاملاً دیگر گونه است.

اکنون بیماری شاعر دوستانش را خیلی بیشتر از قبل نگران کرده بود. و همه برای خلاصی او از دست بیماری مهلك کفالت

میکردنند . روزنامه نجات که با روزنامه ملانصر الدین در یکروز منتشر شده بود و همچنین روزنامه روسی زبان «کاسپی» که بکروز بعد منتشر شده بود هر دو تقریباً با همان روش از نیماری صابر خبر داده مردم را برای کمک مادی دعوت میکردنند .

طولی نکشید که بهڑواک این صداشنبه شد خوانندگان بهمندای مطبوعات جواب داده و شروع کردند بجمع آوری اعانه . اعانت جمع آوری شده در باکو ، گنجه ، جلفا ، لکران ، باطوم ، خیوه به اداره ملانصر الدین و کاسپی فرستاده میشد و از آنجا نیز فوراً به شاماخی ارسال میگردید .

قابل ذکر است که در آنزمان سلمان ممتاز ، قربانعلی شریفزاده برای کمک مادی بشاعر فعالیت زیادی می کردند سیاهه کمک دهنده کان و مبلغ کمک آنها در روزنامه ها درج می شد در میان کمک دهنده کان ع . شائق ، س . س آخوندوف ، یوسف وزیر اووف ، غفور رشاد ، رضاقلی نجف اووف و سایرین نیز هستند . در سیاهه اعانه دهنده کان باسامی از قبیل آرشاک صفریان ، توamas اوهانیسیان ، آلساندر آغايان ، لو فینکلشن ، کولنوتوف ، وستربیکف ، وغیره نیز بر میخوریم و این میرساند که در آنزمان سایر خلق ها نیز صابر را میشناختند و بر او ارادت میورزیدند و این افتخار بزرگی است . اینرا نیز علاوه کنیم که روزنامه ارمنی زبان «مشاق» و روسی زبان «باکی» نیز خبر جمع آوری اعانه برای صابر را درج کرده بودند . حتی سر دیر روزنامه «باکی» خود حاضر بجمع آوری اعانه شده بود .

غلب اعانه دهنده کان به صابر زحمتکشان روشنگر و کاسب های کم سرمایه بودند . ثروتمندانی که برخی کتاب ها را بخر

خود ترجمه کرده و با چاپ نفیس منتشر میکردند و کسانی که حسامی «مدادحان» بوده و «بدر ملت» لقب گرفته بودند هیچ کدام کوچکترین کمک مادی به صابر نکردنند . و این بخوبی نشان میدهد که صابر از کدام طبقه حمایت کرده و با کدام طبقه مبارزه کرده است . روشن است آقایانی که هدف اصلی طنز های صابر بودند هیچ وقت باو کمک مادی نمیکردنند . اصلاً شاعر خودش کمک مادی آنها را نسبت بخود توهم حساب کرده و رد میکرد . برای دانستن اینکه در آنزمان کی ها دست یاری باو دراز کرده و چه کسانی پشت باو کردن از نظر گذراندن مقاله اوزیر حاجی بیک اووف که چند روز بعد از مرگ صابر منتشر شد کافی است . در همین مقام اوزیر حاجی بیک اووف گفته میشود بیماری شاعر از دست رفته مان را حمیده خانم (همسر جلیل محمد فلی زاده) در قره باغ شنیده ، و پیکی فرستاده او را به تفلیس دعوت کرده بود تا بیاد و خود را معالجه کند . آن مرحوم از شاماخی به تفلیس آمده و در منزل همین خانم یعنی در اداره ملانصر الدین مانده است . حمیده خانم در همین جا شروع مداوای شاعر کرده و هر گونه خرج دوا و درمان را خودش قبول میکند ولی اطیابه متوجه میشوند که مریض احتیاج به جراحی دارد او را به بیمارستان می برسند . لیکن مرحوم بعمل جراحی رضایت نداده و دوباره بخانه حمیده خانم بر گردانده شده بود و بدین منوال بیش از سه ماه در آنجا مانده و به معالجه خود ادامه داده است .

بعد آ شاعر آرزوی برگشت بوطن و دیدار پسر محظوظ خودش را کرده است . شاید حمیده خانم خواسته بود که خانواده شاعر را

نیز به تفلیس دعوت کند ولی صابر رضا نداده است . لذا حمیده خانم مبلغی پول به او داده و با خرج خود او را روانه وطنش کرده است . « یک زن برای کمک به شاعر بیمارمان اینقدر حمیت نشان داده است »

نویسنده مقاله خود را با هیجان و خشم و با سخنان زیر پیابان رسانده است :

« بگذارید در تاریخ ادبیات نوشته شود هر چند که مردی پیدا نشد که ارزش شاعر مثل صابر را در حیاتش بداند ولی لاقل زنی پیدا شد که برای اعاده صحبت صابر برخلاف مردان میلیونر به بهای گذشتن از بول همت بزرگی بخرج دهد » این حرفا خطاب به آناییک، خودشان را « پدر ملت » نامیده و لیکن ربطی به ملت نداشتند و به « آقایانی » که صابر مردم را در روز های تئگنا فراموش کرده بودند نوشته شده است . همانقدر که رفتار نجیانه این خانم نویسنده مقاله را به هیجان آورده همانقدر هم بی غیرتی « مردان میلیونر » او را بخشم آورده بود .

گفتن این هم لازم است که م . ع . صابر چه در مکتبی که از تفلیس به عباس صحبت نوشته است وجه در صحبتها بی که با دادوستانتش داشته است از حمیده خانم بی اندازه اظهار رضایت کرده و بیت زیر را هم به همین مناسبت نوشته است :

نگردد کز اجل پشت خمیده
کشم در دوش خود رفع خمیده

۱ - این بیت و میله خود صابر « بداعمی » گفته شده است . متوجه

کمک مادی اشخاص مختلف به صابر و جمع آوری اعانه برای او از یک طرف و اظهار محبت مردم بشاعر از طرف دیگر و محل نگذاشتن هیئت حاکمه به هنرمندان ، در کهنه جمعیتی که در آن زمان براساس عدم تساویهای اجتماعی تشکیل شده بود نشان میدهد که صابر در آن شرایط سنگین با چه زحمتی می نوشت و می آفرید .

زندگی صابر در میان درمانهای کی سنگین مالی و جمع آوری اعانه برای او حادثه ای است بسیار عبرت آموز . ذکر یک نکته دیگر نیز ضروری است . در سال ۱۹۳۳ در یکی از خاطرات های روز نامه نگار ح . ای . قاسیموف گفته می شود که برای جمع آوری اعانه از خود صابر اجازه خواستم ولی او با قاطعیت رد کرد از همین خاطره بی می بریم که در روزهای آخر عمر شاعر ، یک چیز مکالمه ای بین او وح . ای قاسیموف « انجام گرفته بود :

« - صابر ! پیشنهادی برای کمک بشما دارم
- بگو -

- بدون شک وضع مادی شما وحیم است . اگر اجازه میدهید ، در روز نامه معلومات بنفع شما یک شصتون اعانه باز کنم .

صابر لبخند زد ، این لبخند ، لبخندشادی نبود بلکه با تسامی یک زهرخند عمیق بود ، او با یک غصه سنگین جواب داد :

- حاجی ! بطور قطع موافقت نمی کنم . چون بدون مساعده هم من می توانم روز های آخر عمرم را بگذرانم فقط در روز نامه بنویسم :

من گوشتمی را که درین داشتم فدای خلقم کردم . اگر عمر وفا

میکرد استخراج نهایم را نیز در راه خلق میگذاشت. ولی چه میشود کرد،
اجل مهلت تمدیده .

با استناد یافین نوشته میشود گفت که صابر از جمع آوری اعانه
بی اطلاع بود. در روزهایی هم که سیاهه اعانه دهنده گان در روزنامه
 منتشر میشد صابر از شدت بیماری قادر بخواندن روزنامه و مجله
 نبود.

این سوال پیش می آید که اگر راضی نبود پس چطور پولهای
 جمع شده از طریق اعانه را قبول میکرد. یکی از خاطره هایی
 که درباره صابر نوشته شده برداشتن شدن جواب این سوال نیز کمک
 می کند.

در خاطرات برادرزاده شاعر زین العابدین طاهر زاده گفته
 میشود :

«روزی حاجی عبدالرحیم صمد اف که یکی از تجار محترم
 شاماخی بود نزد عمومیم آمد و باو سیصد میلیون پول و یک پاکت سر
 بسته داد. عمومیم پاکت را باز کرد و خواند. نامه از «میرزا حلیل»
 سردبیر مجله ملanchر الدین بود. عین جملات نامه بسادم نیست ولی
 تخفینها مضمون آن چنین بود: صابر! وقتی کسی مریض میشود دوست
 نزدیکش بعیادتش میرود الیه دست خالی نمیرود بلکه تمیمهای هم در
 حد تو اتفاقی اش میبرد. افسوس که امکان این را ندارم که شخص اشاماخی
 بیایم و از تو عبادت کنم. این سیصد میلیون را مثل یک تحقیره از من
 قبول کن ..».

پس معلوم میشود که اعانه های جمع آوری شده را با این عرقه ان

با عنوان های شبیه به این به صابر میدارند زیرا مشکل بتوان باور کرد
 که شخص بزرگی مثل صابر قبول اعانه کند.

مطبوعات همچنان به نوشته های خود درباره بیماری صابر و
 درمانهای او ادامه میدارد یک هفته قبل از مرگ صابر در چهارماه
 ابیل ناشر و سر دبیر روزنامه «معلومات» ح. ای. قاسمیموف در
 مقاله ای که راجع به صابر چاپ کرده بود درباره شرح حال شاعر و
 شخصیت او اطلاعات ذیقیمتی داده است که بردانسته های ما در این باره
 می افزاید.

در بیوگرافی های قبلی شاعر نوشته شده است که بعد از اینکه
 معالجات مؤثر نیافتاد او در بهار سال ۱۹۱۱ از تفلیس به شاماخی برگشته
 و بعد از مدتی بستری شدند در ۱۲ ایلوون وفات کرده بود. لکن از همین
 مقاله معلوم میشود که بعد از اینکه بر شاماخی بر برمیگرد و دو ضمیر و خیم ترمیشودو

۱ - اگر باین مقاله ح. ای. قاسمیموف توجه کنیم ذاتی نامه ای که
 صابر از تفلیس به دمشق عباس صحت نوشته مشکوک پنتر میرسد (هوپ هوپ
 نامه چاپ ۱۹۱۱ ص ۳۲۹ - ۳۳۷) دیگر یکی از نامه های ذاتی
 دیگر دویی ۲۷ ماه گذاشته شده است. از خاطره های چنین ذمہ دیده می شود که
 صابر در ۱۹۱۱ ماه آپریل از تفلیس به شاماخی برگشته بود. دلیل ذمہ دیده
 شد که از ۲۰ آپریل به این طرف مطبوعات از بیماری صابر خبر دادند
 «ملanchر الدین» ۲۳ آپریل «نجات» ۲۳ آپریل «کاسی» ۲۴ آپریل
 «نجات» ۳۰ آپریل دیگر (وزنده ها) ملاحظه می شود که در ذاتی دیگر
 نامه تحریفی انجام گرفته است. (د این باره نگاه کنید. در بازار ده مکنوب
 غلام عجود ولی «ادبیات و ادبیات صنعت» ۳ اکتوبر ۱۹۶۳ شماره ۴۳۱).

از اینکه بعمل جراحی رضایت نداده است پشیمان میشود . در اوآخر اینون و یا اصلا در اوایل ایلون برای عمل جراحی به با کوآمده ویک چند روز در مهمانخانه اسلامی در اطاق شماره ۱۸ می‌ماند ولی چون کار از کار گذشته بود عمل انجام نمیگیرد و شاعر بیمار پنج روز قبل از مرگش در ۷ ایلون دوباره به شاماخی برمنیگردد .

مقاله قاسیموف از این نظر نیز که شخصیت شاعر را توصیف می‌کند قابل توجه است . مؤلف دیدار خود را از صابر در مهمانخانه ایلنطور تصویر می‌کند .

... بزیارت شاعر محترمان اصابر مشرف شدم ، ایندا حقیقتاً او را نشناختم . بقداری پریشان و ضعیف شده بود که آدم مشکل میتوانست او را بشناسد . باهم دیدار کردیم . انسان این تجدید دیدار را هیچوقت نمی‌تواند آرزو کند . شاعر محترم وقتی که پریشانی خاطر مرا در موصلت دید . صورتش را بظرف من گرفت این یک بیت استاد بزرگش سید عظیم شیروانی را خواند :

دنیا به گلن گمک اوجوندو ، بونه غمیدیر ؟
بدر ذکر اله ، بو خلقت آدم نه اوجوندو ؟
قرچمه :

آمدن بدنیا برای رفتن است ، چه غم می‌کنی ؟
ذکر کن ! اصولا خلاقت آدم برای جست ؟

- جتاب افندیم ، پریشان شوید اگر اجل برسد و عمرمان به انتها رسد اعاده‌اش غیر ممکن است ، اگر باشند نرسد هر مرض باعث مرگ نسیگردد . الما نسبتی اتم غم خود را بخورم . اگرچه خون و

گوشتم رفته است و بار وح و استخوانم باینجا آمددهام ». این نوشته کوچک درباره شاعر بزرگ بار دیگر نشان دهنده این حقیقت است که مطابق اشعارش او شخصی بود متنی و در دقایق مصیبت و سختی وقار و انسانیت خود را از دست نداده و بچشمان مرگ با خشم و غصب نگاه میکرد . این خصلت تذییب شاعر جاودانی مافوق تصور ماست .

از آنچه تا اینجا گفته‌یم چنین نتیجه میشود که میرزا علی-اصابر از همان اولین روزهای بکه قلم در دست گرفت دقت و اطمینان اکبر اصابر از همای خود را چلب کرد . از سال ۱۹۰۵ خصوصاً بعد از نشر همشهری‌های خود را چلب کرد . مجله ملanchرالدین شهرت اصابر از سرحدات شاماخی گذشته ، قفقاز ، آسیای وسطی و خاور نزدیک و اغلب ممالک شرق را در برگرفته است . اصابر یکی از صنعتکار پرقدرت و دشمن دنیای استثمار ، جهالت و موهومات بود .

سرحد و محلودیت ملی برای او مفهوم نداشت او همانند یک شاعر طنز توپس و عبارز شناخته شده بود او سوای دیگر شاعران آذربایجان بود . از همانوقیمه اصابر زنده بود مردم او را دوست می‌داشتند و او را کرامی می‌دانستند و در فکرش بودند .

همانطور که ع . شاؤق گفته است « هیچ شاعری نتوانسته است مثل اصابر ، شاعر بزرگ آذربایجان در زمان حیاتش خود را محبوب قلوب مردم بکند » .

نداشند ، در مراسم دفن صابر گویا روحانیون از خواندن نماز او خودداری کردند و غیره .

هیچکدام این گفته‌ها حقیقت ندارد مرگ زودرس صابر همراه بمانی فرو برد . عدم مردم آذربایجان در مرگ او اشک ریختند . خبر مرگ صابر در آزمان بسرعت به طرف پراکنده شد در باکو ، گنجه ، شکی ، تبریز ، داشکنند ، عشق‌آباد و هشت‌خان خواندن‌گان اشعار صابر برای او عزاً گرفته و سوکوار شدند . مرگ صابر در آذربایجان و در سایر ممالکی که مجله ملانصر الدین خوانده می‌شد دوستدارانش را افسرده خاطر کرد و در قلب همه آنها حزن تمام نشاندی کذاشت ، غیر از این هم نمی‌توانست باشد . بطوریکه در بالا گفته‌شد ، مرگ صابر هنگامی اتفاق افتاد که خواندن‌گان آثارش مفتوح طنزهای راستین و پر معنای او شده و از تadel او را دوست داشتند و او در اوج محبوبیت خود بود .

قبل از اینکه به بررسی نوشه‌های مطبوعات بمناسبت مرگ او پردازیم لازم است اول بعاید غلطی که درباره او عنوان شده توجه کنیم .

مراسم تدفین صابر در شاماخی چگونه برگزار شد؟ آیا راست است که مردم مرگ او را بایکوت کردند ، و روحانیون نمازش را نخواهند داشد؟ نه اینطور نیست . مدارک موجود و خاطرات کسانی که شخصاً در مراسم دفن او شرکت داشتند باین سوالات جواب منفی میدهد . اگرچه روحانی تماذان در بطن دلخوشی از او نداشتند ولی در ظاهر حرث حرف زنادی زدن و نخواندن نماز او را نداشتند . نمیتوانستند

فصل دوم

غم بی خد محبوبت بی انتها

انسانی می‌میرد و فنا می‌شود و بودن ادعا
 فقط اقوم تزییکش حس می‌کند . انسانی
 دیگر می‌میرد و عدم وجود احتملت بخصوصی
 نا متأسف می‌کند و انسانی هم است که
 می‌میرد و مرگ او بر تمام ملت ها فائی
 میگذارد .

ن - نریمانوف

در آثار علمی که ورژه حیات و کارهای صابر نوشته شده مخصوصاً در خاطره‌هاگاهی ییک چنین اظهار نظرهایی برمیخوریم : مرگ صابر با سکوت زوبزو شد ، معاصرینش یا بن مرد بزرگ چندان اهمیتی

نفوذ و اعتبار دوستان شاعر را ندیده بگیرند، مثلاً یکی از کسانی که از
کودکی تا مرگ شاعر با او بود سلطان مجید غنی زاده خدمتگزار
بزرگ فرهنگ و ادب بود که از خاطرات او سطر های پایین را تقلیل
می کنیم :

« در آخرین روز سفرم از صابر خدا حافظی کرده و قصد راه
باکو را داشتم. در شگه در جلو در توقف کرده بود. من در لباس
سفر وسائل سفرم را در توی در شگه جا بجا میگردم در این لحظه دو
نفر جوان با عجله پیش من آمدند و مرگ صابر را خبر دارند.

من دستور دادم در شگه یکساعت متوقف شود خودم را به بالای
جسد رسانند، بالای سرتاوبتی که در کوچه گذاشته بودند جمعیت
ایوهی ایستاده بود. بمحض اینکه جنابه برای دفن حاضر شد جوانان
روشنفکر جنازه را روی دست بلند کرده در مقابل مسجد « قالابازار »
در دو راهی کوچه زمین گذاشتند قرار بود آخوند مر مهدی آقا نماز
میت را بخواند. چون خانه آقا روپرتوی مسجد بود جماعت چشمیان
را بدرب منزل ایشان دوخته و منظر تشریف آوردند ایشان بودند اما
« ایات وجود » آقا خیلی طول کشید بالاخره کشف شد که میرمهدی آقا
نمی خواهد نماز صابر را بخواند، لذا جماعت پنج پنج کنان دست بیکی
شدند و داد فریاد چند نفر از جوانان بر علیه او بلند شد و همه شروع
بهایاکردن.

اگرچه حباب آقا بزور و اجرار بالاجره از خانه بیرون آمد تا
نمای شاعر بی دین را بخواند ولی از سیماش آشکار بود که عوض دعا
لغت می فرستد و برای او طلب دوزخ می کند. صابر را در قبرستان

« یلدی گنبد » (هفت گنبد) دفن کردیم ».
برای در کث صحیح موضوع گفته های زین العابدین طاهر زاده
برادر زاده صابر را نیز از نظر میگذرانیم .
ز - طاهر زاده که شخصاً در فن عمومیش حضور داشت، ادعای
عدم احترام مردم را در موقع دفن رد می کند.

دفن باشکوه عمومیش را بآذوری کرده - در موقع مرگ صابر
او ۲۸ سال داشت - میگوید :

« تابستان بود، روشنفکران ساکن سایر شهرها نیز بمناسبت
تابستان بشامانخی آمدند بودند . خبر مرگ عمومیم تمام دوستان و
خوانندگان آثارش را افسرده کرده بود . آنها در سو کث و عزای
بزرگی بودند . جلو درب ازدحام بزرگی بود . باحترام مرگ
عمومیم تمام مدرسه ها تعطیل شده بود . عمومیم با احترام زیادی
دفن شد .

البته در آزمان در گوش و کنار کسانی هم بودند که در پشت سر
او غر میزدند مثل دورا دور شنیدم که حاجی شیخ حبیب گفته است که
« هر کس به سر حنازه صابر برود کافر است » ولی او از ترسش این
حرف را پنهانی گفته بود ندر آشکار ».

از نمونه هایی که در بالا آوردم چنین برمیابد که مضمون هر دو
خطایه درباره دفن صابر بهم نزدیک است . ما با عدای از اشخاص
دیگری نیز که شخصاً در دفن صابر شرکت داشتند و در حال حاضر نیز
زنده هستند صحبت کرده ایم . از معلمات بیر قدیمی جموجیریل میگلی
علی محمد مصطفی اوف ، سکینه حاتم طاهری دختر شاعر و خلیلی

چون این خبر اهمیت تاریخی دارد و اطلاعاتی مهم از زندگانی شاعر
می‌دهد عیناً در زیر نقل می‌کنیم:

«در صحیدم دوازه ایل شاعر مشهور آذربایجان صابر طاهرزاده
در گذشت مرحوم صابر در گذشت مرحوم صابر در مجله ملا مصطفی الدین
و در سایر مطبوعات نقش قابل توجهی داشت. آثار منظوم اودر سبک
طنز نوشته شده است. او در ادبیات طنز آسود راه تازه‌ای گشوده است.
میشود گفت که آثار او برای کلیه باسوانان روسیه یک اثر شناخته
شده است.

پنج روز پیش آنمر حوم برای معالجه به باکو آمد لکن بنا به
مصلحت پرشکان به شاماخی برگشته و بعد از ۲ روز وفات می‌کند و
در قیل از ظهر ساعت ۱۱ دفن می‌شود. در مراسم دفن شخصیت‌های
برگ و روحا نیون و روشنفکرانش رکت کرده بودند متناسبانه در مراسم
تدفین هیج نطق و سخنرانی ایجاد نشده است فقط به تشییع جنازه تا
خانه قبر کفایت شده است. مرگ او برای ادبیات آذربایجان فقدان
بزرگی است». (کاسپی ۱۶ نیబل شماره ۱۵۸)

این نوشته که اولین خبر ۴ روز بعد از مرگ شاعر است حابز
اهمیت بسیاری است. به یقین تاریخ قطعی روز برگشت شاعر از باکو
به شاماخی کمک شایانی می‌کند. اما تاریخ‌های ارائه شده در هم برهم
می‌باشند.

روزنامه قید می‌کند که صابر روز قبل از مرگش بنا کو آمده است
در صورتیکه از مقاله ه. قاسیموف که در فصل اول از آن بحث کردیم
مبدأ نیم که صابر ۵ روز قبل یعنی در هفتم نیబل بنا کو نیآمده است بلکه

دیگر هم زیان تصدیق می‌کنند که مراسم دفن صابر باشور زیادی برگزار
شده بود. سکینه خانم صحبت می‌کند که، حیاتان و جلو درب کوچه‌مان
بقدرتی از جمعیت پر بود که اگر سوزن می‌انداختی بزمی نمی‌افتاد.
آن عده اشخاصی هم که از خوانده نشانه تلق و خطابه بالای سر صابر
اظهار ناراضائی می‌کنند باید در نظرداشته باشند که در آن زمان در آذربایجان
بویژه در شاماخی نطق کردن در بالای سر جنازه مرسم نبود فقط دعا
می‌کردند. تا آنچاییکه مامیدانیم قبل از انقلاب از نویسنده کان آذربایجان
فقط در مراسم دفن ح. زردابی سخنرانی برپا شده بود. آنهم بسبی
ماهیت بین المللی مراسم دفن زردابی بود پس تصوراتی از این قبیل
که مراسم دفن صابر لایق خودش نبود غلط است. مردم شاماخی
خصوصاً روشنفکران مترقی و جوانان شاعر را با احترام تمام دفن
کرده بودند.

اگر در آن زمان از قیافه میر مهدی آقا حس میشد که صابر لعنت
می‌فرستد یا شنیده میشد حاج شیخ حبیب در گوش و کنار «هر کس
بالای سر جنازه صابر برود کفار است» می‌گویند زیاد هم غیر منتظره نبود.
غیر از این هم نمیشد انتظار داشت مرتعجیتی که در جیاشن به او کینه
می‌ورزیدند می‌باشد که به مرده اش نیز کینه بورزند. و از مرگ او
خوشحال شوند. این حادثه‌ای بود که قلب شاعر از آن آگاه بود. بدون
شبیه اگر او قادر بود بدین عمل آنها نیز با قوهنه می‌خندید.



ديگر همزبان تصديق می کنند که مراسم دفن صابر باشور زيادي برگزار شده بود. سکينه خانم صحبت می کند که، حيانمان و جلو درب كوچمان بقدري از جمعيت پربرود که اگر سوزن مي انداختي بزمي نمي افتد. آن عده اشخاصی هم که از خوانده نشدن نقط و خطابه بالاي سر صابر اظهار نارضائی ميکنند باید در نظرداشته باشنند كدر آزمان در آذربايجان بویژه در شاماخی نقط كردن در بالاي سرجنازه مرسمون نيد فقط دعا ميکرددند. تا آنجايike هاميدانيم قبل از انقلاب ازون بستند گان آذربايجان فقط در مراسم دفن ح. زردابي سخراني برپا شده بود. آنهم بسب ماهبت بين المللي مراسم دفن زردابي بود پس تصوريتی از اين قبيل كه مراسم دفن صابر لايق خوش بود غلط است. مردم شاماخي خصوصاً روشنفکران مترقى و جوانان شاعر را با احترام تمام دفن كرده بودند.

اگر در آزمان از قيافه مير مهدى آقا حس ميشد كه بصابر لعنت می فرستند يا شنبه ميشد حاج شيخ حبيب در گوش و کثار «هر کس بالاي سرجنازه صابر بروند كفار است» ميگويند زندگان غير منظره نبود. غير از اين هم نميشد انتظار داشت مرجعيني که در حباتش به او كينه ميورزندند مي بايست که به مردادش نيز كينه بورزنده. و از مرگ او خوشحال شوند. اين حادثه اي بود که قلب شاعر از آن آگاه بود. بدون شبهه اگر او قادر بود بدين عمل آنها نيز با قوهه مي خندید.



خبر مرگ صابر را برای اولین مرتبه روزنامه كاسپي منتشر كرد.

چون اين خبر اهميت تاریخي دارد و اطلاعاتي مهم از زندگاني شاعر مي دهد عيناً در زير نقل مي کنیم :

« در صحبت دوازده ايل شاعر مشهور آذربايجان صابر طاهرزاده در گذشت مرحوم صابر در گذشت مرحوم صابر در مجله ملا نصر الدین در ساير مطبوعات نقش قابل توجهی داشت. آثار منظوم او در سبک طنز نوشته شده است. او در ادبیات طنز آلود راه تازه اري گشوده است. ميشود گفت که آثار او برای كلیه باسواندن روسیه يك اثر شناخته شده است .

پنج روز پيش آنمرحوم برای معالجه به باکو آمد لكن بنما مصلحت پرشکان به شاماخي برگشت و بعد از ۲ روز وفات می کند و در قبيل از ظهر ساعت ۱۱ دفن ميشود. در مراسم دفن شخصيت هاي بزرگ و روحاينون و روشنفکران اذربايجان را كه در مراسم دفن تدفین هيج نقط و سخراني ايراد نشده است فقط به تشيع جنازه تا خانه قبر كفايت شده است. مرگ او برای ادبیات آذربايجان فقدمان بزرگی است ». (کاسپي ۱۶ نيل شماره ۱۵۸)

اين نوشته که اولين خبر ۴ روز بعد از مرگ شاعر است حائز اهميت بساري است. به یقين تاریخ قطعی روز بر گشت شاعر از باکو به شاماخي كمك شابانی مي کند. اما تاریخ هاي اراده شده در هم بره مي باشند.

روزنامه قيد می کند که صابر روز قبل از مرگش بياکو آمده است در صورتیکه از مقاله ه. قاسیموف که در فصل اول از آن بحث كردیم مبدانيم که صابر ۵ روز قبل یعنی در هفتم نيل بياکو نيز آمده است بلکه

دوسه روز قفل آمده بود. در مقاله فاسیموف که چهارم تیبل چاپ شده است. نویسنده مقاله از بازدید خود با شاعر بیمار در مهمانخانه «اسلامیه» اطلاع نموده صحبت می کند. گوینا مؤلف دو سه روز قبل از چاپ مقاله اش با شاعر صحبت کرده بود. ممکن است در بالا آمدهن صابر را از شاماخی به باکو در اوخر «ابنون» و یا در اوبل تیبل ذکر کردیم از گفته های همین مقاله استقراره کرده ایم و جسای هیچ گونه شبیه در این احتمال وجود ندارد. لذا باین نتیجه می شود رسیده که مظوظ از این جمله روزنامه ۵ روز قبل مر حوم جهت معالجه به باکو آمد و بود «روز آمدن صابر به باکو نیست بلکه روز رفتش از باکو در نظر گرفته شده است. و این جمله «بنا بصلحت پزشکان به شاماخی بر گشته و بعد از دوروز فوت کرده است» نیز حرف ما را ثابت می کند. چون در آن زمان از باکو به شاماخی توسط فورقرون سه روز طول می کشید پس صابر در هفتم ماه از باکو خارج شده در دهم همان ماه به شاماخی رسیده و بعد از ۲ روز یعنی ۱۲ تیبل جانسبرده است. در شماره مورخه هفتم ایل اخباری دایر بحضور شاعر در باکو وجود دارد که آنهم در احتمال ما شکی ایجاد نمی کند چونکه روزنامه همین اطلاعات را در ۶ تیبل به چاچانه فرستاده است. صابر می توانست در ششم ماه در باکو باشد و روز هفتم برآ ریختند.



در آن زمان خبر مر گی بی موقع شاعر به رجا که رسید دوستان و هم مسلکان و هم قلمان شاعر را افسرده کرد و در قلب آنها درد و رنج بی ایمان ایجاد کرد. جلیل محمد قلیزاده، عباس صحبت،

ف. کوچزلی، ع. شائق، لی حاجی بیک اویف، م. هادی، ی. خمکسار، ع موذینب، ح. ای. فاسیموف، م حاجی نسکی، صابر بادکوبه ای، نعمت بصیر، و دیگران با نوشتن مقالاتی در مطبوعات همدردی خود را با مردم اعلام کردند.

در ماههای ایل، اگوست و سپتامبر سال ۱۹۱۱ روزنامه هایی که در قفقاز منتشر می شدند مقاله و اشعار زیادی مخصوص صابر چاپ کرده بودند و در این مقاله ها مر گی زودرس شاعر بیک فقدان ملی و عمومی نقی شده و حزن اندوه مردم و مصیب بزرگ آنها انعکاس یافته بود.

در مطبوعات آذربایجان برای اولین دفعه خبر مر گی صابر را عباس صحبت دوست نزدیک و معاصر شاعر بمردم داد. او در دل مردم را در زیر عنوان «خبر سیاه» در مقاله موقت و با احساس پیان کرد.

«خواننده عزیز! عنوان مقاله ام میرساند که از مصیبی بزرگ آگاه خواهی شد، ولی از دست دادن کدام نعمت می خواهم صحبت کنم که تو نشنیده ای! بگذار بگوییم: آن شعرهای فشنگ و زیبا و مضمونهای شیرین و سخنهای رک و راستی را که در روزنامه ها و مجله ها می خواندی و در عین خنده گریه می کردی دیگر نخواهی دید! زیرا ابداع کننده آنها، تنظیم کننده آنها و خالق آنها شاعر عزیز و محبو بیان جناب صابر از دستمن رفت!

تنها براین متأسف نیستم که دوست مهریانی را از دست داده ام، بلکه از گم شدن بیک شاعر با ارزش از میان بیک ملت بزرگ غم را

دو چندان می کند . وفات یک شاعر برای یک ملت یک ضایعه‌ابدی است یک ضریبه فلاکتی است که ملت بعدها درد آنرا در وجود خود حس خواهد کرد ...

صابر ! تو در مرگ ، علماء ، شعراء ، ادبیا مرثیه می نوشتی و نطق‌ها می‌کردی حالا برای تو رناء‌گوبی نیاشد ؟ ای عجب ! نه ! تا زنده تو را از یاد نمیریم ، تو از یاد نمیروی چونکه تو نمرده‌ای . تو در حقیقت زنده هستی . آنکه بخاطر زنده‌بودن یک ملت کوشش می‌کردد ، خودش می‌میرد ؟ نه نمیرید ! ». بعد در مقاله گفته می‌شود : « صابر ! در مدت اندک خدمت زیادی بعلماتان کردی . راجع بخدمات تو نطقی ابراد نگردید . راجع بشرح زندگی ات مقاله‌ای نوشته‌نشد . در عمر ۴۸ ساله‌ات در کنار کوره صابون و در میان شعله و آتش با زحمات تو اففرسا بخاطر ملت مبارزه کردی و زندگی ات در نهایت رنج و سختی گذشت روح وجسمت غیر از ظلم و جفا چیز دیگری از محیط زندگی ات نصیب نبود . » .

مؤلف در آخر مقاله شعری علاوه کرده بود که در آن غم و تأسف عمیق خود را از فقدان بزرگ بیان کرده و این شعر تا بهال نه داخل آثار صحت چاپ شده و نه بطور کامل در جای دیگری منتشر شده است . به بینند شاعر از مرگ زوررس دوست خود تاچه حد منثور شده و چه سوزان اشک خود را حاری می‌سازد :

حایر ، ای شاعردها پرورد

ایلدهن عوشی کبیری بایه سفر

جان کیمی سویین بایدق ملت

له مدن ادامادی چو خ خدمت
تنگنای جهانی ترک اندین ،
عندلیمیم ، نه تنز ادچوب گندین !؟
مقنده بی نظیر شاعر اندین .
بوخا چهوین توکنده می صابر ا
بیرون ، کولنون گوچندی می صابر ا
ذذمی یوخسا قلبی - مجروحون ؟
ملینین دادی ابله غسلندون ،
بولما دینمی داد ، دملندین ؟
گؤذمهون اذون نهان اولدی
گلشن شوقوموز خزان اولدی
آغلادیب گولدو « دادن انسانی ،
آغلادیب بوتون اهل دجدانی ،
صابریم ا گفت مفیم (خوان اول)
دلی اوددان بیزه نگهبان اول ا

ترجمه :

صابر ، ای شاعر دها پرور
که بعرش کبریا سفر کردي
محبوب تو ملت بیچاره

هنوز از تو انتظار خدمت زیادی داشت
عندلیمیم ! چه زود سفر کردي ؟
تنگنای جهان را ترک کردي ؟

شاعر مقتدر و بی نظری بودی ،
در مقابل هربلا صابر بودی ،
صابر ! صبرت تمام شد ؟
صابر ! نکند ازما سیر شدی ؟
قلب مجروسخت طاقت نیاورد ،
درد سنجن روحت را ؟
درد بی درمان ملت غم ترا افزون کرد ؟
درمان نیافی و ورم کردی ؟
رفتی و از انتظار ، نهان گشته
کلشن امید ما را خزان کردی !
همه را از خنده بگیره می انداختنی !
حالا مرگ تو انسانها را بگیره می انداzd
صابر ! برو مقیم رضوان شو !
آری از آنجا نگهبان ما شو !

* هر قدر که احسان گوینده شعر صمیمی و مؤثر است همانقدر
هم برمعنایست ! در این ایات عباس صحبت غم عمیقی موج میزند قلب
شاعر بزرگ که دوست خود را از دست از شعله غم بی پایان
مثل یک آتششان می جوشد ، او در مرگ نابهنجام دوست اهل عملش
و به همراه بی مثالش اشک میریزد .

در سایر مقالات هم که مبنایست مرگ صابر در مطبوعات نوشته
شده اند نظری همین نشانه های حزن و غم فراوان بچشم میخورد . در
آن زمان روزنامه ملانصر الدین هفتادی یک شماره منتشر میشد ولی بعلت

سانتور بعضی وقتها در میان شماره های مختلف آن وقفه زیادی اتفاق
می افتد ، یکی از این وقفه ها بروزهای وفات صابر تصادف کرد بدین شرح
که شماره ۲۵ مجله در ۲۷ ایتوں در آمده ولی شماره ۲۶ در ۲۰ ایلوون
منتشر شده است . در صفحه اول همین شماره دو خط قرمز کشیده شده
و همانطور رها شده است و درینین صفحه این حرفها نوشته شده است :
« مصلحت اینطور شد شکلی را که در اینجا بود از سنگ (چاب)
پا کشیدم » این میرساند که بطور یقین سانتور باعث شده که شماره
نویسی ملانصر الدین اینقدر به آخری بیفتند و بهمین خاطر مجله بعداز هشت
روز مرگ صابر را بخواندگان خبر داده است . در شماره ۲۶ در
یک کادر سیاه تحت عنوان « یأس » نوشته بود : « خواندنگان محترم با
خبر باشند که در دو میان روز ماه « ایل » در شهر شاماخی شاعر عزیزی
که صابر تخلص میکرد و اسمش مشهدی علی اکبر طاهرزاده بودوفات
کرد و از دستمن رفت . خواندنگان که بخواندن شعرهای خوشمزه
عادت کردند می دانند که از دست رفق چینن کسی برای دوستان
همقلمش چقدر در داد آور است . مابدینو سیله به نزدیکان و خوبشان دوست
محبوبیان تسلی و سرسلامتی میدهیم و خود رانیز اینطور تسلی میدهیم
که در برابر مرگ شاه و گذا عاجزند » .

مانصر الدین در همین شماره عکسی بیزرنگی یک صفحه مجله
در کادر سیاه چاپ کرده در زیرش نوشته است :

« صابر شاعری که در ۱۲ ایل وفات کرده است » . سایر
روزنامه های هم که در ماههای ایل ، او گوست ، سنتیوار ، منتشر شده اند
همه بر اند از مقالات و اشعار یکه درباره صابر نوشته شده است . در

مقالات تنهای به رثاء‌گویی اکتفا شده است بلکه درباره آثار او نیز بحث شده است و نوشته‌هایی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. چون در فصل آینده از بحث‌های بدیعی که در این باره شده است مفصل صحبت خواهیم کرد لذا در اینجا فقط از تأثیر عظیمی که مرگ شاعر باقی گذاشت و از مقالاتیکه از نکات تاریک شخصیت و زندگی او پرده بر می‌برند بحث خواهیم کرد.

علی فهی (۱۹۱۵ - ۱۸۸۶) یکی از نویسندهای کان شناخته شده آن دوران و همشهری شاعر درباره وفات صابر مقاله‌ای تحت عنوان «واقعه بی زبان» نوشته و وفات صابر را با تأثر عجیب قلبی به خواهند کان خبر داده است: «ای خواننده! ای دوستدار ادبیات! این فلمزی توی دستم امروز برای شما چه خبر تاخ و چه خبر تأسف آوری خواهد نوشت... آن وجود پر قیمت و آن ادب صابر، با دادع تلح و فوجیعش از جهان، قلب جملگی مان را پرخون کرد».

مؤلف در مقاله خود از صابری که «مطابق اسم بامسما بش هر گونه تعرض را شکست داده و از مسلک راستی که بـا مجاهدات زیاد کسب کرده بر نگشته و طرفدار اصلاح‌کارهای ملی و کسی که در راه تحول و تبدیل ادبیاتمان از سبک قدیم به سبک جدید کوشش فراوان کرده» و از انسان با شخصیت اجتماعی و هموطن حس و بیک شاعر جاودانی سخن می‌گوید. و امید می‌بنند که «دورانی می‌باید که شعر و طنزهاش را ملت می‌بینند و تحسین می‌کند».

- ای صابر روانشاد، گرامی و ابدی باد باد تو».

در متن مقاله شعری از عباس صحبت که بـا مصروع «صابر ای

تر جمیان خلق عالم» شروع می‌شود و برای اولین بار چاپ شده است. و این هدیه ارزشمندی است به پرستندگان صابر

در مقالاتی که بمعنایت مرگ صابر منتشر می‌شد همراه غم و اندوه و همدردی، افکار بیان کننده کیفیت‌های نجیبائی و انسانی شاعر و محبوبیت او در میان توده‌های وسیع نیز وجود داشت.

شاعر مشهور آن زمان مهدی ییک حاجی نسکی در مقاله‌ای بنام «شاعر طنز نویس» می‌نویسد «از هر کس به پرسید که طاهرزاده کیست حتیماً ییک چنین جوانی خواهید رسید «نمی‌شناس». ولی وقتی که اسم صابر را بردید فوراً اورا خواهد شناخت و با خنده‌های تلخ محبت قلی خود را بکسی که در تحت این اسم مردم را می‌خنداند و از آنها حمایت می‌کرد ابراز خواهد کرد».

در مقاله‌ای که در روزنامه معلومات چاپ شده است گفته می‌شود «ملک‌المکان صابر اندی شاعری بود با خصلت عالی شایسته شاعران و طبیعت والا و نظر بلند و با فکر متوفی و روح بلند». در میان ارباب قلم ییک چنین شخص نیکو خصال‌کمیاب است. بهمن جهت جدایی از این شخص نادر الوجود برای هر کس دشوار است. همه‌مان متأسف و متأثر هستیم. آتشی که در اثر جدایی این شخصیت از اعماق قلبیان زبانه می‌کشد قوه نفکرمان را از دستمان می‌گیرید».

۱ - ده ذی‌ابن شهر تاریخ سال ۱۹۱۲ گذاشته شده است. حلامعلوم می‌شود ع. صحت این شعر. ۱۰ ده زمان بیهادی صابر گفته است نه هدایت درگذشت.

ف. کوچولی ادیب و منتقد سرشناس موقعی که در «بورژوم» استراحت میکرد خبر وفات صابر را در روزنامه خوانده و بسیار افسرده شده و دردی را که این خبر عم انگیز در دلش ایجاد کرده است اینطور عیان کرده است «آخرین شماره روزنامه معلومات را دریافت کردم و خبر سیاهی» را که برادرم صحت اعلام کرده بود خواندم چشمهايم چند دقیقه‌ای سیاهی رفت و اختیار از دست دادم و روزنامه از دستم بزمین افتاد.

این خبر، خبر وفات شاعر ملی میرزا علی اکبر صابر طاهرزاده بود. صابر رفت، غمیش در دلمان ماند، بی او تنها و داغدیده هستیم. انتظارات زیادی از آن محروم داشتیم. در انتظار شنیدن و خواندن حرفهای تازه و افکار نوی از او بودیم. افسوس که اجل مهلات نداد صابر با حسرت زیادی از دنیا رفت و ما را هم در حسرت خودش گذاشت».

در همین مقاله بدینکه جالبی بر میخوریم که از نظر شناسایی آثار صابر اهمیت دارد. کوچولی مینویسد که «در آنیه‌زدیگ توشن بیو گرافی و شرح حال صابر را بخوانندگان و عده میدهیم او در نزد من نامه‌های نظم و نثر فراوانی دارد که همه آنها در محل افاقم «قری» مانده است» لکن بعدا در هیچ جا کوچولی درباره این نامه‌های منتظم و منتشر چیزی نتوشته است. گذشتن از این موضوع به این سادگی هاختلاست. شاید در میان این نامه‌نوشته‌های تازه و چاپ نشده‌ای بود و این کار وظیفه محققین ادبی است که سعی در پیدا کردن آنها و بینداز آمدن آنها بکنند. اشعار زیادی بعد از وفات شاعر درباره او منتشر شده است که

در این شعرها از طرفی حزن و اندوه بسیار از مرگ زودرس او از اهله شده و از طرف دیگر عظمت و نجابت او ذکر شده است.

عباس صحبت دوست همراه و اهل عمل صابر در روز هایی که صابر در بستر بیماری افتاده بود از دچار شدن دوستش بیک در بیدرمان و روز بروز آب شدن مثل شمع و از برگ نزدیک شدن او متاثر شده در شعری صمیمی که نوشته، تأثرات خود را اینطور بیان کرده است:

حا بود ای عالمی خلفه ترجمان
ای هر آندا کاسه کاسه قان ادان
ای قوها ببر قومه آغلار کن گولن
غم سنه او دد نالیم ایله بیش
گر بده نی حزni گلوبگر ایله بیش
توجه:

صابر! ای ترجمان خلق عالم
ای که هر آن کاسه کاسه خون می‌بلعی
ای که در عین گریه بقوم کهنه می‌خندی
می‌خندی در حالیکه نالهات داغ در دل مردم میگدارد
آنقدر در توی غم غرق شده‌ای
که حزن گریهات را گلو گبر کرده است.
شاعر بجهوش می‌آید، بخشم می‌آید اما بایک چیز تسلی می‌یابد،
دوست او انسان بزرگ و هنرمند بزرگ بود.

غم بی حد

تبديل کرده بودند شکارت های زیادی می کند و شعر را با بیت پایین پایان می دهد .

استراحتگاهی عدم « بوگون

ادبی ، اماکنی ملته کوسکون .

ترجمه :

در استراحتگاه عدم امروز

بخواب ، اما قهور کرده از ملت

م . هادی نیز مثل صحت بر عظمت صابر مباراهم می کند و این م می آورد که اگرچه هم جسم شاعر مرده باشد ولی « زنده روح » شاعر باشد پیوسته است . او پیوسته زنده خواهد بود ، « جاهلان نا اهل را » از خواب غفلت بیدار خواهد کرد .

ع . شائق از دوستان شاعر بیشتر از همه از مر گک او متاثر شده و از معاصرینی است که در مر گک او اشک و خون از چشم جاری ساخت . شائق در تمام طول عمرش یک لحظه هم از یاد دوستش غافل نبوده و پیوسته خاطره او را عزیز شمرده و در اوقات مناسب از او باد کرده است .

او علاوه بر اینکه خاطردها و مقالات تقدیمی زیادی در باره صابر و آثار او نوشته است یک شعر بسیار صمیمی و مؤثر نیز در بیت ۸۵ است و بیز اوسروده است . ع . شائق با این شعر شخصیت شاعر را باعظام تمام زنده کرده است . بیایید با هم سر آغاز این شعر را بخوانیم :

بیوگیشی جمهه ، بیو منه ای (زاده)

بیو اینس چهه ، شوخ بیو میما

شوده ، طرح نو ایجاد ایلدین

قوقولی هو قولای یاد ایلدین

اقندا (شاعرانه نهن) اشیدیز

من گوئی من ، حامدین خفایش دده

طرز اسلوب بیانی ماده دید

جذب قلب اتمکلیله آماده دیز

خاقدیل بو شیوه (دشن سنه)

محبلا (حابنیم ، احسن منه)

ترجمه :

در شعر طرح نو افکنندی

قوقولی ، هو قولی ها را یاد کردنی

قدرت شاعری تو بر همه آشکار است

تو خورشیدی و حسودانی شب پره

سبک بیان تو ساده است

و آماده جذب قلبه است .

این شیوه روشن فقط و بیزه نوشت

مرحبا ! صابر ا ! احسن بتو !

هنگام مر گک صابر دوست شاعر او محمد هادی در اسلامبول

بود . خبر مر گک صابر هادی را بسیار افسرده کرد . و او این تأثیر و غم

خود را در شعری که نوشته و بازدیابیان فرسنده بیان کرده است . او

از دشمنی « یک گروه جاہل و نا اهل » نسبت به « فیض بار » صابر و

از آنها یکه وطن او (خطه شیر و آن) را برای او « به یک دیار جهنمی »

گوژلرینده دلین بیرون علوت
بیر افق موز ثبات ، جذبت
بیر تسمیه دادا (لیندا عیان
تیتریه هب ، سونکیسی لرزان ،
« ظاهری گچی پل گولکیسی دیز
باطنی هب پیشم لرکیسی دیز »
گولویو هیچپر افلا آغلایران
آغلایبر هب گولکیسی دادا (دیز
بلله سیمای پور رقادی ایله
بوغون اشداد آبدادی ایله
گولد و « بیر لطفه طرزیله
ادخال بیر سویله مکده دیر نوحه ،
گول آغلار کیسی اد شکوه
بولقا ، پنجه ، صابریه یاد اشیر
اد بوبوک شاعره یاد اشیر .

ترجمه :

یک جبهه وسیع و یک آسمان نور
یک چهره ایس ، یک سیمای شوخ
در چشمانش علویت عمیق
جذبت و ثبات بی افق
و یک تسمیه در لهیا (شیش عیان
دائم میلزد مثل شمع رو بخاموش

« اگرچه ظاهرش بسیار خندان است
ولی باطنش بیتم ها را ماند »
در حالیکه هق هق گریه میکند قهقهه سر میدهد
 دائم می گردید ولی خندان بنظر میرسد
با این سیمای پر وقار
و با همه اشعار آبدارش
می خنداند مثل یک اطیفه
نو گویی که نوحه میخواند
میان خنده و گریه شکوه می کند
این لقا فقط شایسته صابر است
پان شاعر پر جلال شایسته است .

بینید تصویرات و تشبیهات چقدر صمیعی چقدر مؤثر است !
اگر هم عکسی از صابر در دست نبود یک نقاش ماهر با خواندن این
شعر می توانست باسانی عکس او را بکشد .

علی عباس موز بنب یکی دیگر از شاعران و نویسندهای شناخته
شده زمان یک هفته بعد از مرگ صابر در شهری که در روزنامه چاپ
کرد سیمای نجیب و علویت شاعر محروم را تصویر کرده و « استاد
و ماهر » بودن او را نشان داده است . و مرگ زودرس او را برای
مردم و برای زمان فاجهه شمرده و اینطور قلمی می کند .

ملت بیتم قالدی دسم ، حق بیتم ، اوت .

وادی مثالی سر کمی استادی ماهربن ۱
میں عالمین فراخنه صابر دزاد فقط

ترجمه :

میں عالمی یاداں غمی ذکر پیرجھا بیوین ۔

اگر بگویم ملت یتیم شد حق دارم

مثل تو استاد ماهر کجا میتوان یافت

غم هزار عالم را تحمل می کند صابر ۔

ولی غم او بنها بی تمام عالم را ویران میکند

در کلیه اشعاری که در آزمان مخصوص صابر گفته شده اند یک نوع احترام بزرگ و اخلاص نسبت بصابر وجود دارد. شاعران یاد مرگ صابر را با حزن و اندوه بقلم آورده و اشک چشم روان ساخته و در مقابل عظمت او یا احترام سر فرود آورده اند. اگر میخواستیم میتوانستیم تعداد بیشتری از مقالات و شعرهایی که درباره مرگ زودرس صابر نوشته شده نموده بیاوریم. از نمونه های آورده شده معلوم شد که مرگ صابر در آزمان یک عزای ملی تلقی شده در دل مردم غم جاودانی گذاشته است که این خود نشان دهنده محبت بی انتهاء های مردم نسبت به شاعر خودشان است.



نویسنده کان و شاعران، مولانا، خوانندگان هیچ وقت صابر را از یاد نمی برند. در سالگرد مرگ او دوستان اهل فلمش در صفحات مطبوعات او را یاد می کنند و بخاطر او جلسات ادبی تشکیل می هند، تا سال ۱۹۲۰ در صفحات روزنامه ها و مجلات بشرها و نوشته های زیادی بر می خوریم که بمناسبت سالگرد وفات صابر نش را گفته اند. مرگ صابر غم بزرگی در دل مردم ایجاد می کند.

دوسستان او قادر بفراموش کردن این فقدان بزرگ نمی شوند. همیشه در مقالاتی که در صفحات مطبوعات بمناسبت سالگرد مرگ او انتشار می یافتد یک سو کچ و غم بی انتهای محسوس می شود. سوز دلها باید که زبان مؤثر ارائه می شود. و این یکی از خصوصیات نوشته هایی بود که هر سال بمناسبت سالگرد مرگ او بچاپ میرسید.

این سوز دل در مقاله ای بنام «دو سال» که بو سیله ادیب میرز و دوست شاعر «ع. حقوقی یف» نوشته شده است خیلی مؤثر آمده است:

«دو سال است که صابر مان از دستمن رفته است. دو سال است صدای هوپ - هوپ مان که به ملانها و به خان های سمتکار و به تاجر های خون آشام و به خان هایی که خون ملت را بشیشه می کردنند و به شاهی که ده بار بقر آن سو گندخورد و بالاخره سو گندش را زیر پا کشته و مجلس را بتپ می بست امان نمیداد خاموش شده است. زنان می خواهند: خبر بدشمن برسد - آرزو هایش بر آورده شد. دشمن شاد می شود.

... رفیق «کوزبان فصیح تو؟ کو آن اشعار موذون تو که در

عنین سوزاندن دل مردم آنها را بخند و امی داشت؟ خوابی؟ حیف که زود خوابیدی! ... تقدیر قضا را تماشا کنید امثال بابا ملاها، شیخ حبیب ها، ملا اسماعیل ها، شیخ فضل الدعا، محمد علی ها، کمال پاشاها، صمد خان ها، و آنها یکه در بیان اسلام را کل آلو کرده و بهم میزند زنده می مانند و مطابق هوس دلشان زندگی می کنند و گرددشان را لکفت می کنند ولی ... شاعری که ملتش را از جانش بیشتر دوست دارد از

وطشن رانده میشود و در بدر دنبال معاش می گردد ، بالاخره از درد قلب و جگوش ورم می کند و اهل فساد را شاد می کند ، عجب وضعی است ! در اینکه هیچ کس را از مرگ چاره نیست حرفی نیست ، ولی ابن برای آدم درد آور است که ناگهان از میدان خارج شدن وجودی را بیست که با جذب در راه خوشختی ملت مبارزه می کرد .

انسان خلیق قوی است . ممکن است مرگ پدر ، برادر ، پسر ، دختر را طوری تحمل کند ولی تحمل مرگ رفیق بسیار مشکل است ادو سال گذشته است با این همه هر وقت که « ملا ناصر الدین » را ورق میزی بشوق اینکه اشعار « هوپ ، هوپ » را خواهی دید ، ولی افسوس که نمی بینی .

در خاطرهای بنام « تحطرات » ح . ای . قاسمیوف و برمقاله ع . شائق که با اشعار دلچسبی شروع می شوند و بر سایر مقاله و شعرها غم و کدر بزرگی حاکم است .

در موقع مرگ صابر عباس صحبت گفته بود که مرگ صابر برای ملت « ضربه فلاکی » بود که ملت درد آنرا در وجودش بعدها در کث خواهد کرد » مقالاتی که در سال روزهای مرگ صابر منتشر شدند این حرف صحبت را آشکار تأیید کردند ، هر قدر زمان میگذرد هر قدر سالها و روزهای مگذرد فقدان صابر بصورت حادتری احساس می شود . و مرگ تابهنهگام او دوباره قلبها را داغدار می کند . اثر فقدان تأسف آور او هر چه بیشتر آشکار میشود صمیمت معاصرینش بیشتر از بزرگی و خصایل نجیبانه شاعر و از هدفهای مقدس و انسانی او بنا صمیمت هر چه تمامتر صحبت می کنند . و عظمت او را بار دید جدید باز گو کرده و

میگوشنند تا احترام شایسته باشود . همشهری صابر « عبدالرحمن افندیزاده » در مجله « مکتب » توفیق در مقاله ای که بنام « م . ع . صابر » چاپ شده است میگوید : « تاریخ نام صابر را فراموش نمی کند ، آشنا بایان او همیشه اسم او را با احترام یاد کرده و او را ستایش خواهند کرد چون او شاعر بزرگی بود و استاد معلم شعر بود طبع شعرش بقدری روان و وسیع بود که خواسته های خود را در هر زمان بزیان می آورد . صابر بقدرتی بزرگ و بی همتا بود که هنوز کسی نتوانسته است جای او را پر کند . »

از مقاله ای که حسین جاوید در سال ۱۹۱۲ نوشته است معلوم می شود زمانی که صابر از تقلیس به شاماخی بر میگشت حسین جاوید هم در میان بدرقه کشید کاشش بود .

ح . جاوید در وفات صابر « محبوب گمشده ایل قفار » تأسف عمیقی می کند و دیدار خود را با شاعر چنین حکایت می کند « من صابر را در سر راه تقلیس به شاماخی یعنی در راهی که راهی عدم بود دیده بودم ، سیمای اطیف و افتاده او در جلوی چشم ایستاده است . قفار خیلی مشکل بتواند دوباره مالک آنچنین وجود نادر بشود » .

در روز اولین سالگرد وفات صابر علی فهمی در مقاله ای که در روزنامه اقبال چاپ شده بود نوشت که صابر موافق شد که در ادبیات انقلاب بوجود آورد . او نمونهای خواهد بود برای ادبیات نسل بعد و برای معاصرین خود . او راه گشاشدو چنان بنایی برای (بوئزا) شعر گذاشت که هر کس آنرا بخواند می فهمد و شعر تازه ای می باید و درس عیرتی نسبت بخودش اخذ می کند .

نقی شهبازی نویسنده ملی و خدمتگزار اجتماع در روز پنجمین سالگرد خاموشی شاعر در مقاله خودش از تأثیر اجتماعی و تربیتی طنزهای صابر بحث می کند نشان میدهد که او در محیط تاریک و غرق در جهالت مثل یک نور پرقدرت خودنمایی میکرد. این نور با پاره کردن پرده جهالت و نشان دادن چرکینی های درون آن اذهان خفته را بیدار میکرد. آنها یکه در عین چشم داشتن کور بودند میکوشیدند خود را از نوری که مثل تیر نیز می بارید دور نگهدازند ولی ن قادر به نابود کردن منبع روش نمایی را بودند و نه توائی آبرادر اشند که خودشان را از مسیر تیرهای بیدار کننده دور نگهدازند. خیلی ها بجان آمدند «آه ما چقدر زیاد خوابیده ایم» گویان در حال بیداری بودند اما در مقابل خیلی ها هم اعتراض کدان میکنند «چقدر خوب خوابیده بودیم مردم آزار نگذاشت».

مؤلفین که درباره صابر نوشته اند اتعاراف میکنند که تصویر شخصیت بزرگ او عقل و هوش بیکران او مشکل است و او را همانند انسانی اصیل و نابغه ای که در فسق زمان ایستاده و افکارش معاصرینش را بطریف خودش یعنی آزادی، تمدن، و استقامت در مبارزه با حاطر زندگی میخواند معرفی کرده اند. بنا برآورده نویسنده شناخته شده حسین میناساز اوف منطق صابر بقدرتی عمیق و بقدرتی محکم است که فرار از آن غیر ممکن است. صابر از راه تبلیغ به تربیت عوام نمی پرداخت بلکه بر شعور او آمرانه حکم میراند.

نویسنده بزرگ یوسف وزیر در کتاب تاریخ اجتماعی موقع صابر را اینطور معین کرده است «صابر فیلسوف است، مردمی است،

انقلابی است و در همه اش نیز صمیمی است » او اهمیت و وسعت آفرینندگی اجتماعی و مدنی و تربیتی شاعر را چقدر صحیح و بجامعنی کرده است. و چقدر خوب آنرا ارزیابی کرده است. مگر صابر عقل و ذکاء مردم را در طرز های تمثیلی اش مثل یک فیلسوف بیان نکرده است؟ مگر او «طایق گفته است. شهبازی شعرهای خفته را بیدار نکرده است؟ مثل یک معلم و مرتب مصلح نشان دهنده قصورهای معنوی صدھا هزار بلکه هم میلیون نه مردم نبود؟ مگر صابر چه در راه پیشرفت مردم خویش و چه در رحیمات اجتماعی و سیاسی آنها یک مبارز انقلابی نبود؟ همه اینها صحیح بوده و حق با یوسف وزیر است.

از نمونه های ذکر شده چنین معلوم می شود که مقالاتی که در سالگرد های مرگ صابر منتشر شده اند تنها یک شرح حال عادی نیستند بلکه در این نوشته ها اطلاعات پر قیمتی از شخصیت شاعر و آفریده های اوداده شده است. که برای شناسایی صابر کمک شایانی می کنند. ذکر این نکته نیز ضروری است که فقط روز نامه های آذربایجان در راه اون ندو شده اند، بلکه روز نامه هایی که بر بانه های ارمنی و روسی در نقليس و با کو منشور می شدند نیز از شاعر آذربایجان بیاد کرده اند. و گاه تکا هی در باره اهم طالب مختلفی نظر داده اند. قبل از درباره این مطبوعات صحبت شده است و در آینده هم در جای خودش بحث خواهد شد. ولی در اینجا بد کرو این نکته نیز که بطور کلی روز نامه های روسی و ارمنی هم صدا با مطبوعات آذربایجان در باره زندگی و آثار صابر مقالات صمیمی و پر ارجح درج کرده و نیز به جمیع آوری میراث ادبی شاعر و چاپ آن اهمیت خاصی قائل بودند.

و مجله‌ها همکاری میکرد شهرت و افتخار زیادی کسب کند ». جمله «در ادبیات ما نمونه نادری است» نشان میدهد که روزنامه از شاعر فقط بدعنوان شاعر آذربایجان یاد نمیکند او از شاعری بحث می‌کند که در میان دیگر مردم نیز شناخته شده است. از نمونه‌های بالا چنین نتیجه می‌شود گرفت که در آنوقت شهرت صابر در میان مردم فقفاز نیز بخش شده بود. و آنها نیز آثار شاعر را دوست داشته و بخود او حرمت زیادی قائل بودند و برای کمک باو و برای نجات او از یک بیماری مهلهک تلاش میکردند. بدون شک ابن امر هم برای محققین و هم برای دیگر مردم حادثه قابل توجهی است.



نویسنده‌گان متفرقی، روشنگرگران، خوانندگان فقط بنویشن مقاله در روزنامه‌ها اکتفا نمیکردند بلکه در قید معاش عالیه تنگدست اولین بودند و مجالس ادبی مختلف ویژه شاعر بربا میداشتند در دکابر ۱۹۱۱ با خیش احمد اوف که در دوران تدریس صابر از او در مقابل یاوه- گوهای مرجع در بالاخانی حمایت می‌کرد در روزنامه ارشاد یک کچنی نامه‌ای نوشته است « بهمراه این نامه مبلغ ده میلیون به اداره تنان فرستادم. خواهش می‌کنم این بول را به خانواده شاعر محبوب صابر بررسانید و تعهد می‌کنم که تا یکماه هر ماه ۱۰ میلیون به خانواده محروم صابر پردازم ». روزنامه با قید این جمله « تو صیبه میشود که سایر صاحبان ثروت

در ۲۴ آبریل در روزهایکه صابر در بستر بیماری مهلهک افتاده بود در مقامه کوچکی که روزنامه کاسبی درج کرده بود. نوشته شده است « شاعر بیمار آذربایجان ع. صابر در حال حاضر در حال وخیمی بسر میبرد دیر روز نامه‌ای داشتهیم که او دقایق آخر زندگی را میگذراند لکن کسی دست کمک باو دراز نمیکند » بعد از این حرفا روزنامه مردم را برای کمک مادی به شاعر تشویق می‌کند.

اولین خبر اقامت صابر در باکو در چهارم ماه یوپیله روزنامه معلومات داده شده است و خبر دوم را در هفتم ماه روزنامه باکو داده است. البته این خبر مثل یک خبر عادی چاپ نشده بلکه روزنامه‌خبر قبول اعانه را هم درج کرده است. خبری شبیه باین را هم روزنامه ارمنی زبان «مشاق» که در تفلیس منتشر می‌شد چاپ کرده است. در اواخر سال ۱۹۱۱ روزنامه «باقی» در باد دوباره‌ای که از او می‌کند آثار او را اینطور ارزیابی می‌کند.

« عده شاعران ماساکم نیستند، مخصوصاً در این اوخر آنقدر شاعری استعداد و میتل بیهان آمده‌اند که رهایی از دست آنها دشوار است. ولی صابر یک شاعر خدا داری است اشعار او در ادبیات مسلمانان فقفاز جای ویژه و والایی دارد. در هر شعر او احساسات وطن دوستی تقاوم با حزن و خوش بینی شرح داده است و این نمونه در ادبیات ما بسیار نادر است ... او شاعری است طنز نویس و بزی از خرافات، با هوش و فراست فوق العاده و دارای قلبی صمیمی، او با شعرهای ژرف و زیبای خود تبره گیهای زندگانی جماعت مسلمان را با پیر حمی افشا کرده است. توانست در مدت کمی که با روزنامه‌ها

نیز عبرت بگیرند » نامه را چاپ کرده است ولی از هیچ صاحب ثروتی
صدایی بر نخاسته است .

در این سالها روشنفکران و خوانندگان از شهرهای مختلف در
حد امکان خود بخانواده صابر مبالغی می فرستادند و عباش صحبت نیز
در روزنامه‌ها از این اشخاص نشکر کرده است .

در ماه ایپل سال ۱۹۱۲ روشنفکران شهر شاماخی نمایشی با
شرکت خوانندۀ مشهور «شوی نسکی» ترتیب داده بودند . روزنامه
اطلاع میدهد که «نصف مجموع عایدات تأثیر یافع ادب محترم صابر
خرج خواهد شد . با این پول سنگی بروی مزار آنمرحوم گذاشته
خواهد شد »

در ماه ایپل سال ۱۹۱۳ در روز دومین سالگرد وفات شاعر
روشنفکران در قبرستان «بَتْدَى گَيْسَتَر» جمع شده و با شکوه تمام قبور
شاعر را از نومی سازند .

این نکته حالی باید گفته شود که هم در زمان حیات و هم بعد
از مرگ صابر مردم بالاخانی او را عزیز شمرده و احترام خاصی برای
او قائل بودند . قل از انقلاب چندین دفعه در بالاخانی شب « هوپ »
« هوپ » گرفته شده و عوایش بخانواده صابر فرستاده شده است .

در ایپل ۱۹۱۷ در روز سالگرد وفات شاعر در شاماخی با
شکوه تمام « ادبی سحر » (صبح ادب) تشکیل می‌باشد مجلس ساعت
۱۲ افتتاح می‌شود « ابتدا جناب عباس صحبت حاضرین را با شرح حال
آنمرحوم آشنا کرده و شعری را که باین مناسب سروده بود می‌خواند .
۱ - هفت گند .

بعداً بوسیله معلمین از اشعار خود آنمرحوم خوانده می‌شود و گاهی‌گاه
نغمات ملی خوانده شده و موسیقی نواخته می‌شود . مجلس بقدیری
پرشور می‌شود که حاضرین چندین بار در خواست تکرار شعرها و نغمه‌ها
را می‌کنند مخصوصاً شعر صحبت در مردم روح تازه‌ای میدهد .
معلمین برای « ادبی سحر » بلیط فروخته و چهل و هفت میان
جمع شده را بعالة صابر میدهند .

در ماه ایپل ۱۹۱۷ روشنفکران ایروان برای بزرگداشت صابر
تصمیم با انتشار « هوپ ، هوپ » یکروزه می‌گیرند حتی از فروشنده‌گان
مطبوعات مقدار مصرف و بیانه می‌خواهند . از چاپ شدن یا چاپ
نشدن « هوپ ، هوپ » یکروزه فعلاً اطلاعی در دست نیست . شاید
بعجه روزهای پر آشوب آن زمان باغل دیگر تصمیم روشنفکران ایروان
عملی نشده است ولی خود این کارجالب یک حادثه قابل توجه و قابل
ذکر است .

در ۱۹ سنتیم ۱۹۱۹ در باکو یک مجمع ادبی ویژه آثار و
حيات صابر تشکیل شده بود در این مجمع خطابه « مفصل سید حسینی
دایر بر شرح آثار و زندگی صابر خوانده شده و برای چاپ جدید
آثار شاعر اقدامات وسیعی در نظر گرفته شده است .

می‌بینیم که خلق هیچ‌وقت صابر را از باد نبرده و او را با احترام
باد کرده است و آنچه از دستش می‌آمد در حق شاعر انجام داده است .



معاصرین صابر ، مخصوصاً شاگردان گذشته او هیچ‌وقت او را
فراموش نکرده در خاطرات خود از زندگی و آثار او بحث‌های زیادی

بیان آورده‌اند. این خاطره‌ها بسب اینکه از وجود مختلف زندگی شاعر و میراث ادبی او و مقام جهانی او بحث می‌کنند اهمیت زیادی دارند. در فصلهای فوق از این خاطره‌ها صحبت شده است و در آینده هر وقت لازم شد باز هم صحبت بیان خواهد آمد.

در برآورده خاطراتی که از طرفی او را یک معلم آگاه کننده و از طرف دیگر ارتباط نزدیک و بدلون وسطه او را با روزنامه‌های نشان میدهد و بهسب اهمیت موضوع بحث ویژه‌ای خواهیم کرد.

در سال ۱۹۰۳ از یک خاطره آقا حسین رسولزاده (۱۹۸۴-۱۹۳۸) اداره کننده فعالیت‌های مخفی در بالاخانی میخواهیم که در آن‌زمان یعنی زمانیکه صابر در بالاخانی معلم بود «در قرانخانه‌ای بنام نور که در جنب مدرسه بود روشنفکران صدها جوان ده را احاطه کرده با آنها خواه در کارهای اجتماعی (تئاتر - انجمن - مصاحبه) خواه مسائل سیاسی کار میکردن. صابر از این فرصت استفاده کرده و خود را به‌این نیز نزدیک می‌کند و در نوشتن تأثیر و توانه برای جوانان و در تعلیم کری به بچه‌ها و در دیگر فعالیت‌های آنها سهمی میشد.

اشعار صابر خیلی زود در روح جوانان اثر گذاشت. شاعر و خادم اجتماع ستار ابراهیم اوف یکی از شاگردان صابر در بالاخانی در خاطرات خود اهمیت قابل توجه این نوع فعالیت‌های صابر را نشان داده است. او در خاطرات خود از مهربانیهای معلم محظوظ خود نسبت بشاگردان صحبت کرده و علاوه می‌کند که صابر در بالاخانی به تشکیلات زیر زمینی نیز کمک می‌کرد در این قرانخانه در تأثیری بنام «بالا - خانوادگی کریزو ک» پیش‌های مختلفی نمایش می‌گذشت و برای

تشکیلات پول جمع آوری می‌نمود. برای اشتراک در گروه کثر صابر بما توانه باد میداد و خودش نیز فعالانه در این کارها شرکت می‌کرد». برای شناسایی طنز و جهان‌بینی صابر همین خاطرات اهمیت مخصوصی کسب می‌کنند و نشان میدهند که در سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ در روزهای انقلاب و مبارزات بر علیه دولت و در سایر مسائل مهم اجتماعی و سیاسی آن‌زمان صابر به انقلابیون نزدیک شده و با آنها در یک صفت قرار گرفته و شخصاً در فعالیت‌های روزنامه‌های نشان میدهد و بهسب اهمیت موضوع بحث ویژه‌ای خواهیم کرد. کرده است. نزدیکی صابر بروزنامه همت و شرکت مستقیم اش در فعالیت‌های آن تصادفی نبود. نوشته‌های صابر بعد از سال‌های ۱۹۰۵ کلا در تحت تأثیر ایده‌های انقلابی بالشویسم بوجود آمده است و تکامل یافته است.

او در سال‌های انقلاب نوشت:

ای اهل فقر و فاقه،^۱ شاعر سلالین
دم دیگری، شاعر اولون دلداده کلایین
دم دیگری، شعری نزدیم شرح انسین عرض حالین
شایان (دم اولون) هنر کوکجه افعالین
صودت نمایلی انسین آیده دالین
گوزلرده جلو نین انسان کیمی جمالین.
ترجمه:

ای اهل فقر، خواهد شاعر ز تو سلالات^۱

خاطراتی که درباره صابر نوشته شده‌اند در شناخت زندگی و آثار او اهمیت کمی ندارند. در آنها به بعضی اطلاعات قابل توجهی بر می‌خوریم که صابر را با خلق و خوی یک معلم توصیف می‌کند چون او در ضمن اینکه با حکمت خود در آثار گرانبهایش معلم و تربیت‌کننده خلق بود چندین سال هم در مدرسه‌ها معلمی کرده بود و این شغل شریف را از جان و دل دوست داشت.

صابر در طبقه‌های خود بمنظور نزدیکی به فرهنگ و تمدن، جهالت و نادانی و عقب‌ماندگی را با پی‌گیری تنقید کرده و مردم را از بلاهایی که قرنها در میان آنها ریشه دوانده بودند رهایی بخشید شاعر راههای مختلف نیل به این هدف را جستجو کرده و یکی از این راهها را در مدرسه پیدا می‌کند. در یکی از مقاله‌های سالهای انقلاب او گفته می‌شود که اکنون عصر تمدن و آزادی است وقت آن رسیده است که چاره کلیه دردها پیدا شود «عجبنا، درد مارا هم چاره‌ای است؟ بلی چاره و چاره بزرگ ما مدرسه است، مدرسه باز هم مدرسه...». پایدایا جدیت و علاقه در شهرها حد امکان در دهات مدرسه دایر کرد... و فرزندان وطن را بشوی ترقی رهنمون شد».

او تنها به تبلیغ مدرسه کتفایت نکرد، بلکه «بعد از اینکه به علوم و فنون لازمه مدرسه آشنا شد» بعد از سال ۱۹۰۸ با مشکلات زیاد در شامانخی مدرسه‌ای باز کرده به تعلیم شروع کرده بود. در همین مدرسه که «مدرسه امید» نامیده می‌شد. او بعنوان یک معلم خوب شهرت یافته و اصول تعلیم و تربیت او بواسطه معاصرینش توصیف و تقدیر شده و در صفحات مطبوعات نیز منعکس شده است.

وقت است تا شوم من دلداده کلالت وقت است تا سراید شعر من عرضحال شاید رحم باشد بر هر کس افعال ، صورت پدید آرد آینه وصال ، مردم همه بینند انسان صفت جمال او با این گفته‌ها بعیدان مبارزه جسته و خواسته‌ها و اظهارات طبقه کارگر را برآ راه مخصوص بخودش بزیان آورده و در تسامی اینها از ایندههای انقلابی بلشویسم الهام می‌گرفت . در آثار زمان انقلاب و بعد از آن زندگی دهقانان و کارگران را با اسلوب زیبایی تصویر کرده و چشم و گوش آنها را باز می‌کرد. طبقه کارگر آذربایجان در مبارزات بی‌کار خود از طبقه‌های صابر ممل بیک سلاح برند استفاده کرده است . روزنامه‌های کارگری در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹ اشعار ۱۰ و ۱۵ سال قبل صابر را دوباره در صفحات خود منعکس کرده و بدینوسیله به شور نیروهای رحمنشکن تأثیر گذاشته و دشمنان را بلرزه در می‌آوردند.

این در نتیجه این بود که «در توسعه جهان بینی صابر، حرکات انقلابی کارگری و ایده‌های بلشویسم زمان تأثیر مهم و مثبت گذاشته بود». بهمین سبب در ۱۹۱۰ همکاری و اشتراک مستقیم او در کارهای تشکیلات بلشویکی «همت» کاملاً طبیعی بنظر میرسد بعلاوه نزدیکی بلا واسطه صابر در سال ۱۹۱۰ به تشکیلات بلشویکی و مخصوصاً اشتراک صابر در فعالیتهای این تشکیلات قابل تدقیق است .



در زمان تلاش صابر در بالاخانی شهرت صابر معلم بهمه جا رسیده بود . در مدرسه بالاخانی « در مدت چهار ماه در سایه هنر خود ۲۰ مهانه هم بر حقوق اضافه شده است ». شاگردان صابر چه در مدرسه بالاخانی و چه در مدرسه امید از صابر همانند یک معالم خوب باد کرده و از او با امتنان و منتگذرار صحبت کرده اند . صابر شناس، عزیز میر احمد اوف با انتکا بخاطرات شاگردان صابر نوشته است : « صابر در عین حال که یک معلم ویک مریب بود آدمی بود خلی حساس و با ادراک و عصیانگر . در سهای قرائت ادبی تا آنچه که میتوانست اطلاعات ذیقیمتی بشاگردان میداد و مخصوصاً برای تربیت ذوق و استعداد آنها با علاقه بسیار می کوشیده ». .

خاطرات بعدی به اطلاعات ما در این باره می افزایند . از شاگردان بالاخانی صابر « مختار اوف » معلم خویش را چنین بخاطر می آورد : « صابر انصباط خشک را دوست نداشت و سخن و صحبت خود را بدون مثال نمیگفت از سید عظیم مثالاً میگفت و از مقالات و نوشتهای جلیل محمد فلی زاده زود به زود مثال میآورد » معلم برای تشویق شاگردان و اضافه کردن به معلومات آنها فقط بكتب درسی قناعت کرده در موقع تدریس از خارج مثالهای موافق متن درس میآورد و بشاگردان اطلاعات اضافی میداد .

و باز از این خاطرات می فهمیم معلمی که « انصباط را دوست نداشت » در جای خودش « خلی هم عصابی » بود . در خاطره دانش آموز مدرسه امید « حاجی بابا نظری » (۱۸۶۴ - ۱۹۳۸) گفته مشود و فتیک در سهایمان را حاضر نمیکردیم را خطای دیگری میکردیم

صابر ما را با سخنان مؤثر سر زنش میکرد وقتی که عصبانی میشد چشمهاش شعله می کشید و رگهای پیشانی بزر گش بیرون می زد ». صابر معلم همانقدر که معلم خوب بود همانقدر هم از شاگردانش انتظارات بیشتری داشت وقتی شاگردی درسی را حاضر نمیکرد و یا خطای دیگری از او سر میزد بغيرود معلمی اش بر میخورد . معلم این کارها را نمی توانست با خونسردی برگزار کند و این هم یک امر طبیعی است . یک معلم حقیقتی نمیتواند در مقابل خطاهای شاگردانش بی اعتنا بماند .

از خصوصیات صابر معلم این بود که او در اوقات بعد از درس نیز شاگردانش را از نظر دور نمیداشت و به تعلیم و تربیت آنها مشغول می شد و آنچه از دستش بر میآمد در حق شاگردانش مضائقه نمیکرد . از شاگردان او در بالاخانی « ۱ - س . ابراهیم اوف » (۱۹۳۷ - ۱۸۹۵) در خاطره اش می نویسد : « صابر نه فقط همیشه در درسها بیماکمک میکرد بلکه در سایر کارها نیز بیماکمک میکرد خلی خوب به خاطر دارم زمانی شعری با عنوان معلم نوشتم - این شهر در سال ۱۹۱۰ در روزنامه « گونش » چاپ شده است - از صابر خواهش کردم که آنرا تصحیح کنم . صابر با دقت زیاد آنرا تصحیح کرد و به من برگرداند . تقریباً نصف بیشتر شعر بوسیله صابر عرض شده بود » . صابر با شاگردان خود پیوستگی قلبی داشت ، ترک تحدیل و غبیت شاگردانش او را بی تهایت متأثر میکرد . حاجی بابا نظری در خاطره اش یک چنین احوالاتی را که در « مدرسه امید » رخ داده بود نقل می کند .

که میداند شاید هم این شعر را :
 ای د بندگیب اد «گی قان اولان جوجون
 بیز لقمه نان اوجون گوزی گربان اولان جوجون
 ترجمه :

دلخون و در بدر ، چه پریشانی ، ای پسر
 یک لقمه نان نداری و گربانی ، ای پسر
 فردای آنروز نوشته بود . اشک تلخی که در این شعر موج
 میزند کی میتواند حس نکند ؟

پس خاطرات شاگرد قدیم او برای شناختن فعالیتهای زندگی
 صابر استاد مهم تاریخی هستند که باید طرف توجه متخصصین فنی
 آموزش و پژوهش قرار گیرد .

از بحث فوق به چنین نتیجه‌ای میرسیم که خدمات تاریخی و
 بی مثال صابر شاعر را فعالیت‌های آموزشی صابر معلم تکمیل میکند .

شاعر بزرگ و فداکار حرف و شاگردانش را از ته دل دوست
 داشت و نیز محبت بی حَد آنها را به خود جلب کرده بود . او معلم
 صابری بود که با داشتن اخلاق تن و نرم خو نیز بود .

■ ■ ■

از خلاصه مقاله‌ها و خاطره‌ها و شعرهایی که از آنها شدمی شود
 چنین نتیجه منطقی گرفت که : قبل از انقلاب در آذربایجان و در مطبوعات
 آن زمان هیچ نوبسته‌ای و هیچ شاعری مثل صابر طرف توجه مردم
 نبود . درباره هیچ هنرمندی باندازه صابر نقد نوشته نشده است . و این
 میرساند که او در زمان خود چقدر شهرت داشت و چطور تا ابد برای
 خود بادرده جا باز کرده و اهمیت کسب کرده است و چطور ادعاهای

«درس زبان فارسی داشتم ، «گلستان سعدی» را باز کردم
 مصیر کلاس اسمی بجهه‌ها را میخواند .

- احمد صفر اوغلی
- حاضر
- نجف مختارزاده
- حاضر
- حاجی بابا علی عسگرزاده
- حاضر
- نقی اباذر اوغلی
- ...
- نقی اباذر اوغلی
- ...

بعای نقی معلم صابر خودش جواب داد :

- او نخواهد آمد . برادرانش او را از مکتب درآورده و به -
 کار فرستاده‌اند . او شاگرد کفاس شده است . نقی بیک شاگرد با هوش
 و کوشای بود . پدرش اباذر بنا بود که ۵ روز قبل مرده است .

صابر ادامه داد :

- نقی بی پدر شده . دیروز برادرش آمد گفت که او کار میکند
 دیگر بمدرسه نخواهد آمد .

چشمان معلم پر از اشک شده بود . وضع کودک یتیمی که به -
 خاطر تأمین معاش مجبور بترک مدرسه شده بود قلب این انسان بشر -
 دوست را مجروح کرده بود .

غیر علمی و بی اساس معاصرین خود را که بواسطه عدم اطلاع و نادانی اظهار شده رد کرده است.

با وجود همه اینها بزرگترین نگرانی معاصرین صابر از ارثه خود و نشر هوپ هوپ نامه بود که در این باره در جای خودش بحث مفصلی خواهیم کرد.



فصل سوم

«جسمه برای صابر»

دری نیاندکه «هوپ هوپ نامه» آنرا نکوییده باشد و خانه‌ای نیاندکه به آنجا وارد نشده باشد هم آنها بیکه خودشان میخوانند آنرا دست دادند و هم آنها نیکه دیگران به آنها میخوانند.

ع. شائق

اغلب کلاسیک‌های آذربایجان در حسرت کتاب شدن آثارشان بسر برده‌اند ولی این آرزو در چشمشان مانده و زندگی را با انتظار ترکی کرده‌اند. و همین روال تأسف‌آور نصیب صابر نیز شده است. او نیز در آخرین روزهای عمرش نگران و ناراحت جمع آوری آثارش

بود . نویسنده سید حسین در خاطرهایش نگرانی صابر را اینطور توصیف می‌کند :

« صابر در روزهای آخر بیماریش وقتی که از ناراحتیهای خود صحبت میکرد یکی از دیدارهایش را با معلم خود سید عظیم مثال آورد :

- من ، - گفت . - یکبار بدیدار سید عظیم رفتم دیدم که تمام نوشته و شعرهایش را بجلویش ریخته و بررسی میکند او که همیشه شوخی میکرد آنروز خلی ناراحت و غمگین بود . علتش را پرسیدم گفت : « برای بک شاعر بدیختنی بزرگتر از این نیست که هنگام ترک زندگی از سرنوشت آثارش که محصول طول عمرش است بی خبر ماند . چه کسی میتواند هرآن خاطر جمع کند که بعد از مرگ من این آثار جمع آوری شده و طبع و نشر خواهد یافت و اسمم در تاریخ زنده خواهدماند ، من مطمئن نیستم که اینها در کنج هاو گوش ها خواهد بود و گم گور خواهد شد . صابر بعد از نقل این سخنان حاجی عبدالعظیم سخن را با آثار خود کشاند و گفت :

- حالا من هم همان غم سنگین را احساس می‌کنم . مرگ کاز انسان خلی دور نیست ، تا چه برسد به آدمی مثل من که وجودش به تمام بیماری‌ها مستعد است و مرگ در بین گوشش است . من هم مثل سید عظیم کتاب خود را نخواهم دید و در حسرت خواهم مرد » . متأسفانه باید گفت که اینطور هم شد . چشم اندازی بر دیدن کتاب روش نشد و با این حسرت از دنیا رفت . ولی با اینکه با حسرت از دنیا رفت نا امید نرفت ... شاعر یعنی

داشت که دیر یا زود دوستانش آثار او را جمع آوری کرده و چاپ خواهند کرد . هنگامیکه در تقلیس با مرگ دست بیقه بود در نامه‌ای بدوستش عباس صحبت نوشت « اگر بمیرم ، غم ندارم ، میدانم که هشما آثار مرا چاپ خواهید کرد » .

او اشتباه نمیکرد ، یکسال بعد از مرگش دوستانش کتاب کوچکی از آثار او را بچاپ سپردن ، ولی چه چاپ کردند ؟ آنها در این راه بچه مشکلاتی که برخوردند !

دوست و همشهری صابر و خادم فرهنگ محمود یکم محمود یکم اوف (۱۹۲۳-۱۸۶۳) در مقدمه مختصر چاپ اول هوپ هوپ نامه (سال ۱۹۱۲) با تأثیر تمام مشکلات چاپ آثار شاعر جاودانی را بطور سربسته باد می‌کند .

برای اطلاع از این مشکلات و ارزیابی آنها از نظر گذراندن همین مقدمه و روشن کردن نکات سریسته آن ضروری است . چون برای آشنایی بروابط صابر با معاصرنش این مقدمه بهترین مدرک است .

در مقدمه محمود محمود یکم اوف گفته میشود :

در سال گذشته در ۱۲ ماه ابیبل صابر افندی شاعر ملی ماذوقات کرد . برای زنده کردن نام او هر قدر بمردم التماس شد ، صدای برجاست .

دفعات نوشتند ، التماس شد ، که ای مردم ! ای ملت ! ای جماعت ! آخر آثار این صابر بیچاره در گوش اطاها خوراک موشها شد . از مردی صدایی برخاست . دست آخر از یک زن مرد صفت پنج منات

رسید که « این پنج میان را برای چاپ آثار صابر خرج کنید ، بلکه مردان نیز بغیرت آیند » به پیروی این خانم از طرف یکمده معلم که پی باز از معنوی آثار صابر بوده بودند ۱۵ میان دیگر به ۵ میان اولی اضافه شد . چند ماهی گذشت . مثل اینک جماعت ملت لال شدند ، را اینکه کیسه شان مهر و موم شد . از احدی صدایی بر نخاست در روز نامه های مسلمان روسی و حتی در روزنامه های فرنگی هیاهو بلند شد که باشد آثار صابر چاپ شود و برای این بول لازم است ، باز هم کاری از پیش نرفت . مدتی بعد یکنفر حوان « عالی هست » آستین ها را بالا زده بمیدان آمد که « از هیچکس هست و اعانه لازم نیست من با خرج خودم آثار صابر را چاپ خواهم کرد کافی است که شما آثار او را برای چاپ آماده کنید » .

ماهی خلی شاد شدیم . فوراً با بی سیم به رفیق صابر ، صحبت خبر دادیم که معطل چه هستی ؟ فوراً بیا و آثار صابر را هم بیاور که مبادا ناگهان جوان « صاحب همنمان » پشمیان گردد . بیچاره صحبت با عجله آمد و آثار صابر را هم آورد ولی « جوان با همت آب شد و در با کو بزمین رفت ، تمام گوش و کنار شهر را جستجو کردیم ولی کسی سراغ او را نداد . برفیق صحبت گفتیم : « آشنا چطور آمده ای همانطور هم به شاماخی برگرد و الاکار دست ما میدهنند ، و میگویند باعث نیست شدن فلان » جوان با همت « شما هستید .

سرانجام در تابستان امسال یکی دو نفر معلم در بیلاق دلیجان با شرکت خانمهای ارمنی نمایشی بصحته آورده و برای چاپ آثار صابر مبلغ بول جمع کردند . مسا هم با ۲۰ میان بول قلی و ۱۰۰

میان بول ارسالی از دلیجان بچاپ قسمت اول اشعار صابر که خلی وقت بود مشتاقش بودیم شروع کردیم ، اگر برای این کتاب خریدار و خواننده پیدا شود آنوقت قسمتهای باقیمانده نیز چاپ خواهد شد » .

در این نوشته همه چیز سربسته گفته شده و چجزی دستگیر آدم نمیشود . خانم مردانه ای که برای اولین بار برای نشر آثار صابر اعانه فرستاد آن حوان « عالی هست » که حرفش را پس گرفت چه کسانی بودند ؟ و معلمینی که در بیلاق دلیجان برای نشر آثار صابر نمایش ترتیب داده بودند کی ها بودند ؟ و این نمایش بچه نحو و چه وقت برگزار شده بود ؟ این پرسش ها تا این اواخره براي صابر شناسان و هم برای خوانندگان بی جواب مانده بود . در صورتیکه شناسابی این نکات در شناسابی بیو گرافی علمی صابر از اهمیت کمی برخوردار نیستند .



در نشرياتی که در روزهای برگزاری صدمین سال تولد صابر منتشر شده اند و در دو مقاله ای که بعداً منتشر کرده ایم باین سوالها نا اندازه ای حواب داده ایم و در اینجا نیز برای روشن شدن موضوع تا آنچه که مجال باشد بطور مفصل بحث خواهیم کرد .



در خاطره سید حسین که قبلاً از آن بحث شد اطلاعات ذیقه متنی درباره نشر هوپ ، هوپ نامه و جودداده که در نوع خود سند تاریخی جالی است .

سید حسین از کسانی بود که در زمان حبات صابر کاملاً باو نزدیک بود و بعد از مرگش نیز در جمع آوری و نشر آثار صابر فعالیت زیادی کرده است. سید حسین در چاپ دوم « هوپ ، هوپ نامه » در سال ۱۹۱۴ عضو کمیسیون جمع آوری و نشر آثار صابر و « تصحیح و تهیه نظر کتاب » را عهددار بود. و او تنظیم کننده چاپ چهار آثار صابر نیز بوده است. پس برای اطلاع از تاریخ نشر آثار صابر باید در خاطرات سید حسین همانند یک سند تاریخی دقیق شد و از آن سود حست.

از خاطرات سید حسین چنین معلوم میشود که صابر در زمان حیاتش در فکر جمع آوری و چاپ و نشر آثارش به صورت کتاب بود. در خاطره میخوانم : « صابر خبیلی مایل بود که کتاب شدن آثارش را بینند ولی چاپخانه های برادران اوروج اوف ، حاج ذین العابدین تقی اوف ، هاشم یک وزیر اوف و سایر چاپخانه های آذربایجان کتابها را بخراج خود چاپ نمیکردند بلکه تمام هزینه آنرا از مؤلف کتاب قبلاً میگرفتند. و مشکل صابر هم همین بود. او در حالیکه بسته سیز رنگی را جلو من میگذاشت گفت : تو بکارهای چاپ آشناهستی، حساب کن بین چقدر خرجش میشود .

من بسته را باز کردم در آنجا علاوه بر شعرهای بریده شده از روزنامه ها و مجموعه ها، دستنویس هایی نیز وجود داشت بعضی از این دستنویس ها روی دفترهای خطدار و بعضی روی کاغذ های ساده نوشته شده بود.

صابر درسته همراه با آثار مشهور خود در بنجمین میال انقلاب

آثار قبل از انقلاب خود را نیز جمع کرده بود . او میخواست در نوبت اول اشعاری را که در مجله ملانصر الدین و در سایر مجموعه های فکاهی نوشته بودند چاپ کند من تخمین زدم کلاً ۲۰ فرم چاپی می شد و هر فرم ۲۰ - ۲۲ میلیون تومان خرچ بر میداشت. و من برای اینکه او را مأمور نکنم عمداً این مبلغ را کم کرده و گفتم ۳۰۰ میلیون تومان بیشتر خرچ ندارد ، اگر در هزار نسخه چاپ شود هر کتاب برای شما ۳۰ قبچک تمام می شود . من هیچ فکر نمی کردم جیب صابر این قدر خالی باشد . او بسته را بطرف خود کشید و نوشته های دستی را با سلیقه روی یکدیگر گذاشت و بست . اگر چه شاعر نتوانست بست خود را عملی سازد ولی معاصرین او با زحماتی که در این راه متتحمل شدند این آرزوی او را عملی کردند و با صداقت حق هموطنی خود را بجای آوردند .

در مقالاتی که در اولین سال وفات صابر درباره اونو شنیده است نشر فوری آثار او عنوان شده است. و این کار یک وظیفه مهم تاریخی بحساب آمده و بادگار شاعر مرحوم نامیده شده است . یکهفته بعد از مرگ صابر در مقاله ای که تحت عنوان « مجسمه برای صابر » در روزنامه معلومات درج شد گفته شده که صابر یک هنرمند بزرگ و یک انسان نیکو خصال بود . سایر ملتها مجسمه یک چنین هنرمند بزرگ را راضی می کنند . البته فعل امکان این کار برای مانیست . اگر ما بتوانیم آثار و طریف کارهای هنری او را جمع آوری کنیم و بصورت کتاب چاپ کنیم هم یک هدیه فشنگی بمردم اهداء کرده ایم و هم مثل اینستکه مجسمه او را نصب کرده ایم .

بمناسبت چهلمین روز مرگ صابر در روزنامه کاسبی در مقاله‌ای تحت عنوان «خطاب بمسلمانان» نیز تقریباً یک‌چنین پیشنهادی طرح شده است. در مقاله گفته شده ماروینمان را بطریق مسلمانان فرقاً و بتمامی مردان خیر خواه گرفته و دعوت می‌کنیم که آنها هم از اروپاییها یک‌چه برای شعرها و نویسندهان خود مجسمه می‌ترانند یاد بگیرند. صابر به مجموعه احتیاج ندارد. برای او فقط یک‌جز لازم است: نشر آثارش.

علوم می‌شود که بعد از مرگ صابر مسأله نشر آثار صابر معاصرین و روشنگران را بنا کبوتو واداشته است. اولین کسی که در آذربایجان بعد از چاپ «خطاب بمسلمانان» در روزنامه باین صدای نجیانه صدای داد همان «خانم مردانه» بود او در نامه‌ای که بروزنامه «بنی ارشاد» فرستاده نوشته است.

«جانب مدیر عرفان پرور»

برای خود وظیفه میدانم که از حقوق خود ۵ میلیون ریال بخدمتتان فرستاده و خواهش کنم که این پول کم را در آینده به سرمایه‌ای که برای چاپ آثار صابر جمع خواهد شد بیفزایید. و امیدوارم که برادران و خواهران شروتنمذ زحماتیرا که صابر برای ما کشیده فراموش نکنند آثار او را که یاد کار زندگی اش هستند چاپ کنند. تا هم ملت‌مان از آن بهره‌مند گردد و هم برای اولاد آن مرحوم کمک شود.

«خانم مردانه»! یکی اولین مرتبه به ندای جمع آوری اعانه برای نشر آثار صابر جواب داد مدیر اولین مدرسه دخترانه شهر و دختر وزیر اوف سارا خانم وزیر از ده بود. از زمان تحریر این نامه در روزنامه روزه‌ها گذشت ولی از برادران و خواهران

«صاحب ثروت» صدایی شنیده نشد. لذا روزنامه بنی ارشاد لازم دید که یک‌بار دیگر ندای نجیانه سارا خانم وزیرزاده را بیاند. و بعد از ده روز دوباره به مقاله چاپ آثار صابر برگشت و مقاله‌ویژه‌ای در این باره چاپ کرد. از مقاله چنین در می‌آید که پیشقدم شدن یک‌خانم برای چاپ آثار صابر در اجتماع مخصوصاً در دوستان شاعر تأثیرخوبی بخشیده بود. در مقاله گفته شده: «آنکه در زمان حیات صابر به او کمک حمیدانه کرد، حمیده خانم بود که دیگر زن بود و باد کننده ای بعد از مرگش باز هم یک زن دیگر. دیگر از این مؤثرتر چه میتواند باشد؟ و از این برترچه یشود؟».

در این مقاله که با لحن پند و تذکر نوشته شده است مؤلف از اینکه در میان «مسلمانان فرقاً» همتی در جهت جمع آوری آثار صابر دیده نمی‌شود اظهار دل آزردگی و تأسف می‌کند و خوانندگان را به اجابت ندای «خانم مردانه» دعوت می‌کند «فراموش کردن صابری‌زی بی انسافی است» برای صابر «اگر امروز یک فیک خرج شود هدر نخواهد رفت از هر قبک ادبیاتی نفع خواهد گرفت... بخطار خدا، غیرت کنید! تا صابر را در خاطرها نگهداشیم!... اگر هر مسلمان فرقاً یک فیک بدده می‌لینو نها فیک جمع می‌شود... باور کنیده قبک در این راه ارزش زیبادی دارد ما برای کسانی‌که بقدرت قوه کمک می‌کنند جز اینکه بگوییم خدا عوض بدده چیز دیگری نمیتوانیم بگوییم». مؤلف از نقش ادبیات جدید در پیشرفت مردم سخن می‌گویید و در ضمن نشان دادن اینکه گم و گور شدن آثار نویسندهان بزرگ یک‌چه فاجعه است قید می‌کند که «ادبیات هر ملتی که محو شود و از میان برود خود

آنملت نیز بتدریج نابود شده و از روی زمین محو خواهند گردید باز هم تمام این نصیحت‌ها نتیجه نمی‌دهد و از کسی جواب نمی‌خیزد . ولی روشنگران مترقبی ، و هم فلمان صابر نمیتوانستند آرام بگیرند . آنها تصمیم یجمع آوری آثار شاعر و نثر آنها گرفته بودند و قصد اشتبان آنها را در اختیار انوه خوانندگان قرار بدهند . حال بهر قیمتی تمام شد بشود و هرچی اتفاق می‌افتد بیفتد .

بعد از ده روز «بنی ارشاد» باز هم باین مطلب برگشت اینبار در روزنامه نویسنده روزنامه ملا ناصر الدین علیقلی غمگسار سخن گفتند بود . او از اینکه کسی بدعوت جمع آوری اغانه برای نشر آثار صابر جواب نداده بخشم آمد و خطاب بخوانندگان نوشت : از اینکه در روزنامه هر روز گفته شود «صابر اینطور آمد و آنطور رفت و اینطور نوشت و آنطور گفت» فایده‌ای حاصل نخواهد شد .

آینه‌سی ایش دل کشی بین لاهه باختیار
شخصی گوادنونه عقلى اثربند .

ترجمه :

آینه مردکار است ، نلاف بیهوده
رتبه عقل هر کس در اثر او مکون است

ع - غمگسار بازهم بخوانندگان رجوع می‌کند و با افادات خشم آگین و مؤثر و پند آمیز می‌خواهد در شعور و عقل آنها حرکتی ایجاد نماید . او خطاب بخوانندگان می‌گوید : «در زمان حیات صابر برای نجات او از مرگ خرجی نکردیم لاقل اکنون باید همت کنیم تا آثار او بصورت کتاب چاپ شود تاهم وطنان بتوانند از کلمات آبدار

ادیب بهرمند شوند و هم امکان گذران زندگی و تحصیل برای نوبات او فراهم آید و نیز روح آن بیچاره شاد شود » .

روزها گذشت ، باز هم از کسی خبری نشد . بعد از یکماه روزنامه بنی ارشاد باز هم این مسئله را پیش کشید . باز هم بیانات مؤثر و حرفه‌ای سوزنا کش بکار افتادند . در یکی از مقاله‌های روزنامه گفته می‌شود که اگرچه او جسمًا مرده است ولی در معنا باز هم زنده است اگر «آثاری را که او برای ما گذاشته و رفته است چاپ بشود شاعر از نو زنده می‌شود و با خوانندگان خود باز هم سخن می‌گوید . و مثل زمان حیاتش باز هم تأثیر نیز و مند آموزشی و تربیتی خود را می‌گذارد . ولی با کمال تأسف برای نشر آثار صابر « فقط ارسال ۵ میلیون بیانی یک بانوی غیرتمند را شنیدیم ، همین افسوس براین همه بی‌قدیمان و بی‌همتی بمان . افسوس هزار افسوس ! » .

نویسنده مقاله با آوردن مثالهایی از ملل همسایه درباره ارزش نهادن به آثار نویسنده گان خود و بکار بردن گفته هایی نظری این «افتادن آثار هجوگوی شهیر صابر با حال اسف انگیز در کنج خانه‌ها برای ما عیب است » می‌خواست خوانندگان را تشویق کند . اما باز هم صدایی بر نخاست .

در اوخر سال ۱۹۱۱ روزنامه بنی ارشاد باز هم یکبار دیگر مسئله را مطرح کرد . و مقاله‌بی که در ۱۳ دکابر منتشر گرد . مبنایست صدمین سال نولد میرزا فتحعلی آخوندوغ مقاله هایی درباره شاهزادگی و شخصیت‌های این دو نفر منثور کرده و بهضی موضوعات جالب را پیش می‌کند و مکرر مسئله شر آثار صابر را همند کر می‌شود بنایه مقاله

« آثار صابر با آثار میرزا فتحعلی بر ابری می کند و باید کتاب مرجع هر با سوادی باشد . و این کتاب باید رهنمون ما در هر اتفاق و در هر زمان باشد .» نویسنده مقاله از اینکه پیشنهاد جمع آوری اعانه برای چاپ آثار صابر در میان خوانندگان را سکوت رو بروشده است ناراحت می شود و آنها را مذمت می کند و با قاطعیت می گویند « چاپ کلام شاعر مقتدری مانند صابر که در اشعار زیبایی همراه اشک و خون بیان شده است وظیفه ماست ، وظیفه ایست که باید همین امروز بجا آورده شود . حواله کردن آن بید یا گذاشتن آن بعده نسل بعد سهل انگاری بزرگی است . که آوردن عذر مووجه برای آن مقدور نیست ». این مقاله بین ارشاد توجه روزنامه روسی زبان « باکی » را نیز جلب کرده بود . روزنامه « باکی » در حالیکه از اهمیت نشر آثار صابر صحبت می کند بطور مختصر از مقام صابر در ایات آذربایجان سخن به میان می آورد و به نوشته های شاعر ارزش زیادی قابل می شود و اظهار امیدواری می کند که « در آینده جمعیتی یا فردی برای این کار مهم کمر همت بینند ». آیندهای روزنامه های « بینی ارشاد » و « باکی » نیز همچنان بیچوار می ماند .

از مقدمه چاپ اول « هوپ ، هوپ نامه » متوجه می شویم که « به پیروی از این خانم (یعنی سارا خانم وزیرزاده) از طرف یک عده معلم که بی بهارات معنوی آثار صابر برده بودند ۱۵ میان دیگر به ۵ میان اولی اضافه شد » این مطلب در مقاله روزنامه بینی ارشاد توضیح داده شده است که مؤلفین « الفبای ترکی » و کتاب های « دومین سال »

و « بینی مکتب » به ۵ میان ارسالی سارا خانم ۱۵ میان دیگر اضافه کرده بودند .

اگرچه روزنامه بینی ارشاد اسامی اشخاصی را نیاورده است ولی شناختن آنها خیلی دشوار نیست چون گفتن نام کتابها بمثزله گفتن نام مؤلفین آنها است . فقط کافی است که روی جلد کتابهای مذکور را از نظر بگذرانیم ، مؤلفین کتاب « دومین سال » که بوسیله اولین کنگره معلمین در سال ۱۹۰۵ نشر یافته و در سال ۱۹۱۱ بچاپ پنجم رسیده بود ، محمود بیک محمود بیک اوفر ، س.س. آخوندوف ، سلیمان عبدالرحمن اوفر ، فرهاد آقازاده ، عبداله شائیق و علاء الدین اندیزاده و مؤلف « الفبای ترکی » در سال ۱۹۰۷ م. محمود بیک اوفر و مؤلفین « بینی مکتب » م. محمود بیک اوفر و عباس صحت بوده اند . بنظر مدرس که اهداء کننده ۱۵ میان همین اشخاص باشند . شخصیت این اشخاص که در خدمت مردم و فرهنگ بودند از کسی پوشیده نیست .

با این توضیع تا آخر سال ۱۹۱۱ کلا ۲۰ میان جمع شد و با این مبلغ هم بیچاره نمیشد به نشر آثار صابر اقدام کرد .

تا اینجا دو مسأله مهمی که درباره جمع آوری بپول برای نشر آثار صابر وجود داشت موضوع « خانم مردانه » و « معلمینی که از او پیروی کردنند » که در مقدمه چاپ اول هوپ ، هوپ نامه در سال ۱۹۱۱ با آنها اشاره شده است - تا اندازه ای روش شد . ولی آن « جوان غالی همی » که حاضر بود بحساب خود آثار صابر را بچاپ بدهد و بعد زیر قولش ذد ، کی بود ؟ در مطبوعات آنزمان در این باره کلمه ای ذکر نشده است . ولی مبنیان را استناد به خاطرات خطی یکی از نویسندهای

نژدیک به صابر «علی عباس موزنیبین» (۱۸۸۳ - ۱۹۴۸) شخصیت همین آدم را هم شناخت.

همین خاطره دستنویسی شده بنام «خاطره‌ای از صابر» در آرشیو نویسنده مر حوم «عوض صادق» موجود است. چنین بمنظور میرسد که خاطره در سال ۱۹۳۶ میلادی بمناسبت بیست و پنجمین سال وفات صابر نوشته شده و برای نشر به مجله «انقلاب مدنیت» داده شده است. ولی بعلت نامعلومی چاپ نشده است. مشمول هیئت تحریریه مجله در آن زمان ع. صادق خاطره را برداشت و نگهدارشته است. در قسمتی از «خاطره‌ای از صابر» بنام «اولين نشر هوپ»، هوپ نامه در صفحه ۴۱ دستنویس، مؤلف جملات زیر را نوشته و بعداً روی آنها خط کشیده است. «در این زمانها «سلمان ممتاز» به باکو آمد و داشت که اقداماتی برای نشر آثار صابر بعمل آمدۀ است، و بچاپ نرسیده است، و انجام این کار احتیاج بکمک مردم دارد. او قول داد بدون کمک دیگران بچاپ هوپ، هوپ نامه اقدام نماید ولی این حرف همانطور در مرحله حرف باقی ماند و نتیجه مثبتی از آن حاصل نشد. بعداً هر چقدر سلمان ممتاز را جستجو کردند پیداشد. از این موضوع حسین صادق (یعنی سید حسین) بقدرت کافی مطلع است . . .».

بدون شک گفته‌های موزنیبین کاملاً صحیح است، و احتیاجی به بحث ندارد. پس جوان عالی همت سلمان ممتاز بوده است . . .

او شاعر مشهور و طرفدار ملانصر الدین و یکی از آنها بود که در زمان حیات صابر و حتی بعد از وفاتش در معالجه شاعر و تأمین مخارج عائله‌اش و در جمع آوری اغایه فعالیت‌های زیادی از خود

نشان میداد . . . او با م. ع. صابر دوستی نژدیک داشت، و آنچه از دستش بر می‌آید در حق او مضایقه نمی‌کرد. با وجود این چرا این حرکت نا- خوش آیند از او سر زده است؟ در این اواخر در آرشیو بخاطره تأسف آوری از س. ممتاز درباره صابر برخورده‌ایم و این خاطرده‌در روشن شدن سؤال بالاگمک می‌کند. بنا بر این نوشته س. ممتاز «صابر»، یکروز بوقاتش ماهده در توی پاکت رسیسته‌ای چند شعر به صحبت داده بود و با سپرده بود که ده سال پس از مرگش آنرا باز کرده و منتشر نماید و با سو گند های مؤکد از او تعهد گرفته بود که حتماً بوصیتش عمل کند. من هر قدر اصرار کردم که آنها چاپ شوند صحت از حرفش بر نگشته و گفت که این کار خیانتی است از طرف من نسبت به صابر شاید همین حادثه سبب شده بود که س. ممتاز از پرداخت خرج چاپ هوپ، هوپ شانه خالی کند. بدینترتیب چاپ آثار صابر در سال ۱۹۱۱ انجام نگرفت.

بعدها در روزنامه‌های روسی زبان تفلیس این مسئله دوباره عنوان شد ولی باز هم نتیجه‌ای نداد ناچار مطبوعات چندین ماه در این

باره سکوت کردند . . .

در سال ۱۹۱۲ روشنگر ان مترقبی دوباره باین مسئله برگشتند. آنها خواهان چاپ آثار صابر در روز اولين سالگرد مرگ او بودند شایق دوست نژدیک و همقلام صابر در مقاله‌ای که در روزنامه نجات نوشته‌اند بآذاری سالگرد مرگ صابر بخوانند گان تکلیف کرده بود که همت کنند تا «آثار آنمر حوم را در گرد و غبار پوسته و بورق

پاره تبدیل » نشده است تا روز او لین سالگرد آنمرحوم چاپ شود . او با اندوه فراوان خطاب بروشنفکران چنین نوشت « صابر افتادی خزینه کمیابی مسلو از جواهر بعلتش گذاشت و رفت که هیج سلطانی را ممکن نیست » انصاف باید کرد . همت و انصاف باید کرد تا آثار بر جسته این شاعر بیاد سالگرد وفاتش بطبع رسد . صالحان ثروت تا این لحظه از این احسان بزرگ مضایقه کردند . باید تا توفیق این احسان بزرگ را دریابیم و سال وفات او را با این هدیه جزئی عزیز بداریم و روح شاعر محبوب خود را شاد کنیم از امروز دفتری اعانته ای برای نشر آثار صابر باز خواهد شد امیدواریم که هر کس بقدر امکان از کمک مضایقه نکند . برادران همت کنید همت بخراج دهید » شائق حق داشت که از ثروتمندان قطع امید کند نظر این حرف را غمگسaran نیز یکسال قبل اظهار کرده بود . او هم در ضمن جستجوی راههای مختلف برای نشر آثار صابر گفته بود « تو صدیقه ثروتمندانی که هزارها بول را برای عیاشی صرف میکنند کویند آهن سرد است » و با این بیان امیدش را از طبقه ثروتمند بریزد بود . قبل از نیز اشاره شد که صالحان ثروت نادر حیات صابر و نه بعد از مرگ او دیناری بخشش نکردند .

در شماره های بعدی روزنامه نجات به علامتی که ت Shan دهنده اجابت دعوت شایق باشد برخوردیم گویا باز هم صدایی برخاسته بود . با پنتریب آرزوی روشنفکران درباره نشر آثار صابر تا روز سالگرد مرگش تحقیق نیافت .

در مقلاهای که بمناسبت او لین سالگرد مرگ صابر در روزنامه

اقبال منتشر شده است . این موضوع با تأسف زیاد قید شده است . نویسنده مقاله با تأسف بسیار از ماندن آثار صابر در کنج خانه صحبت می کند و از به نتیجه نرسیدن تلاش ها به خشم می آید و خشم خود را این طور عیان می کند : « در میان ما خیلی هاستند که با انتشار حرفا های دروغ درباره نشر آثار صابر در میان مردم خود دیگران را فربیض می دهند با یهای غیر از تأسف حرف دیگری نخواهی گفت » روشنفکران با وجود اینهمه مشکلات باز هم مایوس نشده بودند . آنها از تضمیم خود دایر به نشر آثار صابر منصرف نشدند و به جستجوی خود برای پیدا کردن راهی برای اینکار ادامه میدادند .

بالاخره در تابستان ۱۹۱۲ معلمینی که در بیلاق دلیجان اوقات فراغت خود را میگذراندند با همکاری صمیمانه ارمنیهای روشنفکر نمایشی بروی صحنه آوردند که چاپ اول هوپ ، هوپ نامه از درآمد این نمایش بچاپ سپرده شد . همانطور که نشر او لین چاپ هوپ ، هوپ نامه در تاریخ ادبیات ملت ما یک حادثه تاریخی است بصفحه آمدن این نمایش نیز هم اهمیت تاریخی ویژه خود دارد . و این اقدام آنها مثل یک اقدام تاریخی بر ارزش است .

اهمیت تاریخی نمایش دلیجان را معاصرین صابر نیز در ک کرده و آنرا در مطبوعات روس ، آذربایجان ، ارمنی بطور وسیع منعکس کرده اند . خیلی ساده میتوان ترتیب دهنگان و اشتر اک کنندگان این نمایش را شناخت . قبل از همه ذکر این نکته لازم است که در دلیجان تنها یک

«سامره ترتیب نیافته بود بلکه «تاثر» به روی صحنه آمده بود ، و بعد از تاثر شاگردان «کُر» خوانده بودند . باینجهت عبارت «سامره در دلیجان» در گفته‌های م . محمود بیک او ف باید «نمایش در دلیجان» تلقی شود .

قبل از انقلاب ، روشنگران و آموزگارانیکه در نقاط مختلف آذربایجان کار میکردند و همچنین محصلین که در سایر نقاط روسیه به تحصیل مشغول بسوند در فصل تابستان برای سیاحت به شهر های ، شاماخی و دلیجان و به شهرها و دهات ییلاقی دیگر روی میاوردند ، و در مدت سیاحت یک‌چند نمایش به مردم نمایش می‌گذاشتند و مسامرهای تپه‌هی دیدند و عایدی این کار را در راههای عام منفعه خرج میکردند .

تاثر دلیجان نیز با شرک معلمین مشهوری مثل محمدقارا او ف (۱۹۱۳ - ۱۸۸۷) و عبدالله بیک سیحان وردی (۱۹۳۶ - ۱۸۸۳) میرزا جبار محمد او ف (۱۸۸۲ - ۱۹۳۸) اسماعیل آقا مصطفی او ف ، عسکر آقا آخوندو ف بروی صحنه آمده بود .

در نمایش ۲۰ ایپیل دلیجان پس در امایک از من مجيد قندی زاده با تغییری بنام «آخشم صبری خبر اولاً» (صبر غروب خبر میشود) و نظم فکاهی وائق مدد او ف بنام «قورت ، قورت » بازی شده بود . رلهای نمایش تامه را از معلم ها م . قارایف ، ع - آخوندو ف ، ۱ - سپهانوری خان او ف و همچنین آرتیست های تاثر ازمنی از مینو خانم و آن دونیک میر جایان بازی کرده بودند .

در پایان دانش آموزان اشعار صابر را بهراه امی موزیک بصورت کُر خوانده بودند . خبر کُر خوانده دانش آموزان هم در روزنامه

«مشاقی» و هم در روزنامه اقبال درج شده است . ولی در خبر روزنامه مشاق نام فامیل معلمی که کُر را تشکیل داده و نوازنده تار هم بود غلط نوشته شده است . این امر بعدها باعث اشتباہات دیگری نیز شده است .

مثلثا در خبر مشاق گفته می‌شود : «محمود او ف معلم ترک آذربایجانی » با شرکت شاگردان کوچک سامره جالبی بتماشا گذاشت خود او تار می‌نوخت و چند تن از شاگردانش نیز دایره و کمانچه می‌خواستند . شاگران با یک‌آهنگ شریین بایاتی میخواندند . اکبر یروانی محقق روابط ادبیات ارمنی و آذربایجانی و نامزد علوم قیبلویی در اثر پر ارزش خود بنام «م . ع صابر و حلق ارمنی » ضمن بحث از مقاله فوق الذکر روزنامه مشاق توضیح میدهد صحبت اینستکه نام «محمود او ف » محمود بیک محمود او ف ذکر شود و در این باره می‌نویسد : «این مقاله (منظور مقاله ای است که در روزنامه مشاق چاپ شده (مؤلف) در عنین اینکه برای شناسایی دوستان ارمنی صابر بما کمک می‌کند در باره فعالیت های معلم خلق محمود محمد و بیک او ف و اشتراک او در تشکیل سامره و معلمین جوان آذربایجان و شاگردان در آن سامره اطلاعات برقیمتی عرضه میدارد . علاوه‌این نکته جالب است که همراه سامره نمایشی نیز با اشتراک آرتسنیهای ارمنی بروی صحنه آمده بود . » در اینجا یروانی دو اشتباہ مرتب ک شده است یکی اینکه م . محمود بیک او ف در آزمان در دلیجان بود و پس نمیتواند که دسته کُر را تشکیل دهد . دوم اینکه نمایش با سامره همراه نبود ، بلکه طبق گفته بالا کُر در پایان نمایش تامه خوانده

شده بود.

پس محمود اویف نشکیل دهنده کر و نوازندۀ نساز کی بود؟ برای جواب یابن سؤال و نشان دادن اینکه کُر همراه نمایشنامه اجرا نشده است کافی است که بمقاله روزنامه اقبال در این باره رجوع کنیم در مقاله اقبال گفته شده است: «جناب معلم میرزا جبار محمود اویف با دسته کُری که از شاگردانش تشكیل داده بود. نعمات ملی ما را بایا اشعار مرحوم صابر که مخصوص کودکان نوشته بود خواند، و با این کار هم به تیاترمان زیست داد، و هم مردم را با تهایت رضامندی از سالن بیرون فرستاد».

این تکه کوچک درباره تیاتر دلیجان سه نکته را کامل آشکار می کند او اول اینکه تماشناه و مسامره جدا از هم اجر اشده بود و شاگردان در آخر نمایش همراه تار کُر خوانده و تیاتر را می بین کر بدبو دندوم اینکه منظور روزنامه مشاک از «محمود اویف» محمود بیک محمود بیک اویف نیست این شخص معلم زبان روسی سمنیار بروان میرزا جبار محمد اویف است. بالاخره سوم اینکه دانش آموزان «اشعار کودکان» صابر را خوانده بودند نه اینکه بایاتی.

مقاله روزنامه اقبال یک نکته دیگر را نیز معلوم می کند که مخارج او لین چاپ «هوپ»، هوپ نامه فقط از راه فروش بلیط نمایش تأمین نشده بود. مبلغ معنی نیز توسط «اشخاص محترم» داده شده بود. و این اشخاص عبارت بودند: جنابان «محمود بیک قیاس بیک اویف»، اسرافیل بیک کربلا بی اویف، تیرقان یقائف، س. تومنائس، و کالا نترافون هر کدام ۵ میل و جنایان ق. پارال اویف، عباسقلی بیک

آخوندوف، صمد بیک مرادف، چنگیز بیک دبل باز اویف، آفاییک قیاس بیک اویف، هر کدام ۳ میل و اویانوف ۲ میل و ۵ قبک داده بودند» با این حساب هم در تشکیل دادن نمایش و در جمع آوری کردن اعانه روشنگران ارمنی از نزد بیک همکاری داشتند. این موضوع در آن‌مان در روزنامه «زاکار از سکایا در» در مقاله‌ای که بعنایت برخی صحنه‌آمدن این نمایش نوشته شده بود، قید گردیده است که «انصافاً باید گفت که جماعت ارمنی هم با کمال میل و رغبت همکاری کرده و به نمایش تشریف آورده بودند». با در نظر گرفتن مطلب فوق و سایر مطالب گفته شده یابن نتیجه میرسیم که مشکل چاپ اول هوپ، هوپ نامه با تشکیل نمایش دلیجان و با سعی روشنگران ارمنی و آذر بایجان حل شد. این امر در وحله اول نشان دهنده علاقه ادبی مردم آذربایجان و ارمنی نسبت بیک دیگر است. و در وحله دوم بار دیگر دوستی عمیق و ریشه‌دار دو ملت را بطور واضح نشان داده و اهمیت تاریخی این موضوع را بیان می کند.

از ۱۷۹ میل و ۷۵ قبک جمع در دلیجان ۷۸ میل و ۵۵ قبک بسالن تأثیر، موسیقی، به بازیگران و سایر مخارج صرف شد تقریباً ۹۸ میل و ۱۶ قبک به سردد بیرون روزنامه «کاسبی» محمود بیک حاجی نسکی در باکو فرستاده شد.

یابن ترتیب تا ماه اگرست ۱۹۱۲ برای نشر آثار صابر فقط ۱۲۸ میل و ۹۰ قبک جمع آوری شده بود ولی باز هم این مبلغ کافی بنتظر نمیرسید در نتیجه نیت روشنگران متوجه برای نشر آثار صابر در سالروز مرگ او تحقق نداشت. و با این اصول رفته رفته یائس بر آنها

مستولی شد و باور نمیگردند که روزی این فکر جامعه عمل بخود پیوشت. در نیمه دوم ماه ابیل یعنی بعد از گذشت اولین سالگرد مرگ صابر در مقاله یکی از مطبوعات این احوالات و روایات چنین توصیف شده است: « چند روز قبل در روزنامه اقبال خواندم که از مرگ صابر یک سال گذشت درست یک سال است و در این مدت تقریباً هر روز روزنامه‌ها با خواهش و تمنا و با رمز و اشاره از برادران مسلمان میخواهند که در چاپ شدن آثار گر اینها صابر کمک کنند ولی تاکنون آثار صابر چاپ نشده و بعد از این هم هر قدر داد شود و از تک بیک مردم التنس شود بازهم امیدی بچاپش نیست ». ولی بازهم روشنفکران مترقبی کاملاً مأیوس نشد و امید کمک از مردم داشتند و آنها را برای جمع آوری اعانه تشویق میکردند.

مثلث در ۱۹۱۲ آگوست ۱ در روزنامه « تازه خبر » نویسنده‌ای با امضاء یک معلم « نوشت یک سال از مرگ صابر شاعر بی مثال آذری‌بايجان گذشت او شاعری بود که زنگ در تندن و فرهنگ را از نو بصداد در آورد و لکن صدای « آثار او هنوز هم چاپ نشده است » بگوش میرسد ... از وضع موجود چنین بر می‌آید که انتظار چاپ آن از طرف یک شخص و یا جمیعتی بیهوده است »^۱

۱ - « مقدمه چاپ اول هوب، هوب نامه بقلم م. محمود بیک اوف همچین دسته مطبوعات آذربایجان مبلغ ۱۲۸ هزار قیمت ذکر شده است. معلوم نیست که ۷۲ میلادی این مبلغ ۱۹۱۲ هزار قیمت ذکر شده است. بول دا آزمان به محمود بیک حاجی نسکی که خود از کارکنان « زنامه کاسپی » بود

نویسنده سوال « چه باید کرد؟ » را مطرح می‌کند میگوید تاریخ این وظیفه را بعدهم روشنفکران گذاشته است اگر در باکو ، گنجه ، شکی ، تغلیس ، یروان ، نخجوان ، و در سایر شهرها روشنفکران از اقدام تجییانه معلمان بیلاق دلیجان پیروی کنند و بدکاری مشابه آنها اقدام نمایند . آثار صابر چاپ می‌شود . چونکه « انسان با همت خود میتواند کوه را پیروی کوه بگذارد ». .

در ماه سنتیاب روزنامه کاسپی دو خبر راجع به نشر آثار صابر چاپ کرد در اولین خبر گفته می‌شود که « گروهی از روشنفکران مسلمان در فکر چاپ آثار شاعر مرحوم صابر در روابط سنتیاب هستند و در محله اول جلد اول آن چاپ خواهد شد و بعد آن چاپ جلد دوم در نظر گرفته شده است . در این باره یکی از ثروتمندان شاماخی قول کمک مادی داده است . ». .

از دوین خبر چنین بر می‌آید که « تاکنون ۲۰۰ میلادی پول جمع شده است که نزد ناشران موجود است در صورتی که هزینه چاپ کتاب ۵۰۰. میلادی است پس تنها چاپ جلد اول شروع خواهد شد ». . پس بعلت ناکافی بودن اعانه ناشرین (م. محمود بیک اف ، سید حسین ، و.م. حاجی نسکی) از روی اجرای قسمت کمی از آثار صابر را سوا کرده و بچاپ سپرده بودند .

بعد از اینهمه رحمت چاپ اول آثار صابر در اوایل سال ۱۹۱۲

فرمتاده شده بود پس « دستی خبر کاسپی شکی نیست . شاید این بول (اهمان ثروتمند شاماخی) که هویت معلوم نیست ، پرداخته است دا اینکه اشخاص خبرخواه دیگری پرداخته اند .

از چاپ خارج شد ناشر بمناسبت تخلص صابر کتاب را « هوپ »، هوپ نامه « نام گذاشت . چون این کتاب دارای ۱۰۴ صفحه بود و عده کمی از آثار صابر را - ۱۱۰ طنز - دارا بود روی جلد کتاب « قسمت اول » نوشته اند کتاب با طنز « ملت نیجه تاراج اولور اولسون نه ایشیم وار » (بهمن چه که ملت چطور تاراج می شود) شروع می شود و با شعر « کیشی » (مرد) « دورما ، بیخیل یات هله ، فهرات کیشی » (بیدار نشو ، آی فهرات کیشی ، بیگیر بخواب) به پایان می رسد . م . محمود بیک اوف کتاب را با مقدمه کوچک عباس صحت راجع به شرح زندگی صابر شروع کرده است .

تاریخ روی کتاب با تاریخ پایان یکسان نیست . در روی جلد تاریخ ۱۹۱۲ در پایان کتاب تاریخ ۱۹۱۳ نوشته شده است . با استناد به نوشته مطبوعات و آگهی های مربوط به انتشار می شود گفت که تاریخ پایان به حقیقت نزدیکتر است . بدون شبهه کتاب در اواخر ۱۹۱۲ به چاپ سپرده شده و در اول سال ۱۹۱۳ از چاپ در آمدۀ است پس تاریخ اولین نشر هوپ ، هوپ نامه سال ۱۹۱۳ است .

از بحث مختصری که در بالا کردیم چنین برمی‌آید که اولین چاپ « هوپ ، هوپ نامه » را مشکلات زیاد و در نتیجه همتی که روشنگران متفرقی از خوب‌بُرُوز دادند جامه عمل بخود پوشیده نظر کتاب « هوپ ، هوپ نامه » را که حادثه ادیب در تاریخ ادبیات آذری‌بیجان است . و این کتاب بطوطر بی‌سایقه مورد اقبال خواندنگان قرار گرفت . طبق گفته ع . شائیق ادیب مشهور « دری نماند که » هوپ هوپ نامه « آنرا نکوییده باشد و خانه‌ای نماند که با آنجا وارد نشده باشد هم آنها یکه خودشان می خوانند آنرا دوست دارند و هم آنها یکه دیگر ان به آنها می‌خوانند . ■■■

چاپ اول هوپ ، هوپ نامه بسرعت بفروش رفت بعد از مدت کمی نایاب شد . دوستان روشنگران صابر که از موفقیت کتاب تشویق شده بودند اقدام به چاپ بعدی آن بصورت کاملتری کردند . از خبری چنین بر می‌آید که در اوخر سال ۱۹۱۲ نشر آثار صابر دوباره شروع شده است . « کتاب احتمالاً اول نوامبر به چاپ داد شده » و بزودی از چاپ خارج خواهد شد ، همچنین در این خبر گفته شده که در چاپ جدید آثار دیگری نیز بر کتاب قبلی اضافه خواهد شد ، و عکس‌هایی نیز همراه خواهد داشت . ولی باز هم بعلت فقدان وسائل کتاب تابع مالک . ناشرین هوپ ، هوپ نامه باز هم از خواندنگان کمک خواستند و آثاراً بجمع آوری اعانه از راههای ممکن دعوت کردند .

در ماهیانوار ۱۹۱۴ ناشرین هوپ ، هوپ نامه محمود بیک محمود بیک اوف ، محمود بیک حاجی نسکی ، سید حسین در روزنامه اقبال بیک چنین مقاله‌ای منتشر کردند .

در سال گذشته قسمت اول هوپ ، هوپ نامه مرحوم صابر بهم مهوطنان و با جمع آوری اعانه به چاپ رسید و حالا چاپ کلیه آثار صابر بصورت مصور شروع می شود . کتاب در ۲۰۰ صفحه به هرآن عکس خود آن مرحوم و ۲۶ شکل دیگر منتشر خواهد شد . خرج چاپ نیکمها بنهایی از ۴۰۰ میلیون تومان هم بیشتر است . شاید خرج چاپ تمامی اکنون از ۱۲۰۰ میلیون تومان هم افزون شود . مبالغی بول جمع شده است ولی کافی نیست و باز هم باید همت کرد .

هموطنان با همت ! ما شاعر خوب زیاد داریم ، ولی اگر بگوییم امروز تنها شاعر ملی ما صابر است اشتباه نکرده‌ایم . چونکه زندگی

خود و نقایص خود را در آثار صابر میتوانیم بینیم . این آثار آینه زندگی ما هستند . این آثار رهنمای حقیقی ما هستند، برای چاپ شدن آثار این ادیب بزرگ و رسیدن آنها بدست مردم همت کنید . کم با زیاد هر کس بقدر قدرتش پولی را که در این زاده اهداء می کند بصابر و عائله او نمیدهد بلکه بنتام مردم هدیه می کند . سپاس اعانه ها را نه فقط مردم کنونی بلکه نسل آینده هم بجا خواهد آورد »

بطوریکه دیده می شود چاپ هوپ، هوپ نامه نه تنها برای نسل عصر خودش مفید بود بلکه برای نسل آینده و برای عموم خلق پر از شش بود . بنا بر اعتراف معاصرین خود او شاعر بالاترین تأثیر را در معاصرین خود گذاشته بود .

ولی برخلاف دفعه اول دعوت ناشرین هوپ، هوپ نامه مدت زیادی بی جواب نماند . مبدائیم که یکسال طول کشید تا دعوت جمع آوری اعانه برای چاپ اول هوپ، هوپ نامه اجابت شود و در عرض یکسال کلا ۲۰ متن جمع شد . و به نوشته های روشنگران مدتی بی انتباشی شد ولی این دعوت با جواب دگرگونه ای روپرورد . پرسنل کان صابر از باکو، گنج، نخجوان، شاماخی، بهندی آنها لبیک گفتند و برای نشر « هوپ، هوپ نامه » مبالغی جمع کرده و فرستادند .

این بار هم اعانه دهنده کان طبقات رنجبر یعنی کارگران و روشنگران زحمتکش و شرعا و مؤلفین بودند . در لیست اعانه باز هم به نام ثروتمندان اجتماع بر نمیخوریم . کوشش کارگران نفت بساکو برای جمع پول و بیزگی خاصی داشت . کارگران معدن نفت بسر برستی مختار اوف برای نشر هوپ، هوپ نامه ۲۳ متن و ۵۰ قیک جمع کرده و

فرستاده بودند . آنها این بول را به مرار نامه ای با امضاء دسته جمعی به اداره فرستاده و در این نامه نوشته بودند که « چاپ نشدن آثار آثار شاعر محبوی مثل صابر » باعث تأسف بسیار است ». در معدن « بایبل » کارگران ۱۰ متن جمع کرده و فرستاده بودند و در نامه خود داشان ذکر کرده بودند که آنها از صمیم قلب از انتشار آثار شاعر محبوی خرسند هستند و باین حادثه بعنوان « حمیتی که انسان را بدتر قی ملت امیدوار می کند » نگاه می کنند .

مردم برای نشر مکمل هوپ، هوپ نامه از هرسیله ای استفاده کردند . تابایر مختلفی بکار می بستند ، و هیچ وقت این مسأله را فراموش نکردند ، و با مناسب و بی مناسب آنرا در مجالس مختلف ذکر کردند و حتی در عروسیها و سوگواریها نیز این مسأله را بادآور شدند . مثلا در ۱۹۱۴ در ماه ابیل در شهر دلیجان کنفرانس تابستانی معلمین برگزار شده بود روشنگران شهر بافتخار شرکت کنندگان کنفرانس کسه برای بحث در متد های مختلف آموزشی و آشنایی به وظایف شان گرد هم آمد و بودند یک میهمانی خصوصی می داشتند . جعفر بنیادزاده (۱۹۱۷ - ۱۸۹۱) معلم و نویسنده مشهور شعر احمد ناقذ یکی از علاقمندان ادبیات را که مخصوص صابر گفته شده بود « در آغاز مجلس ضیافت » با آواز می خواند حاضرین بافتخار صابر کف زده و فی المجلس برای چاپ جدید « هوپ، هوپ نامه » ۵۴ متن جمع کرده و « باداره محترم اقبال میرستند » در بهار همین سال خبر جمع آوری شدن مبلغ ۴۵ متن و ۵۰ قیک در قیمه رحманا (راما نا مؤلف) در عروسی جناب بالا بایشتر علی او فرجه نفع کتاب صابر روسیلے رسول اوف

در مطبوعات درج شده بود ..»

در نگاه اول و در شرایط فعلی این مسأله امر عادی بنظر میر
ولی در آزمان نشان دهنده ارجحی بود که مردم نسبت بصابر می گذار
و اینکه صابر در میان طبقات مختلف مردم چقدر شهرت یافته بود
ابنها نوونه های بازی هستند که نفوذ عظیم صابر را بر قلبها
می کنند .

بدینترتیب جمع آوری اعانه ادامه می یابد دوستان صابر بر
تسربیع در اینکار مقالاتی در روزنامه ها انتشار می دهند و خواندن
را بجمع آوری اعانه تشویق می کنند . در نهم ماه مارت ۱۹۱۴ محد
علی صدقی شعر چاپ نشده ای از صابر را با مطلع « حمدالله
بو گون بخور اولدی باشیمیز » (حمدالله که امروز سرمان بختوار
در روزنامه اقبال چاپ کرده و در آخر شعر نوشته بود : « و حالا تقاضا
از خوانندگان اینستکه عید رانه مرا قبول کرده و بعد هم از عید بانه
خود مبلغی کنار گذاشته و برای چاپ آثار صابر بفرستند » تعیین می
صحیح بول جمع آوری شده برای مخارج دومن چاپ « هوپ، هوپ »
امکان ندارد . چون فعلا اطلاعات کافی در این مورد در دست نیست

در اوخر ماه مارت ۱۹۱۴ در روزنامه خبر داده شده بود که تاکتو
مبلغ ششصد تا هفتصد هزار جمع آوری شده است . فعلا ۰۰۰ هزار
دیگر نیز لازم است « بعد از این خبر جمع آوری اعانه باز هم ادامه
یافته تا اینکه در آیه میل ۱۹۱۴ مطبوعات با خرسندی هرچه یعنی
بخوانندگان خبر دادند که « بعد از مدتی ها هوپ ، هوپ نامه ایکه اهل
محترم انتظارش را داشتند از چاپ خارج شد ». قبل مطبوعات نوک

بودند که کتاب ۲۰۰ صفحه خواهد داشت . ولی کتاب در ۳۵۰ صفحه
و ۲۳ نفاشی از عظیم عظیم زاده منتشر شده بود . و این کمک مادی و
معنوی مردم بود که ناشرین امکان ۱۵۰ صفحه اضافی را داده بود . ولی
شکل های کتاب ۲۳ عدد بود در صورتیکه قبلا ۲۵ عدد اعلام شده بود .
شاید بعلل تعلیمی بعدها دو نفاشی از آن حذف شده است . در آغاز
کتاب شرح حال صابر از عیاس صحت و سپس دو نامه از صابر به
عیاس صحت چاپ شده است .



بعد از اتمام چاپ هوپ، هوپ نامه ناشرین تمام نسخه های آنرا
طبع فرازدادی در اختیار برادران اوروجاوف گذاشته اند . برای روشن
کردن بعضی ابهامات عین فرازداد را عیناً می آوریم :

« ماءضاء كتند گان زیر - از يك طرف محمود بيك محمود داوف
سید حسن صادق ، محمود بيك حاجی نسکی کمیسیون چاپ آثار
صابر - از طرف دیگر ابوذر اوروجف این فرازداد را بین خودمان
می پندیم :

۱ - محمود بيك اوف ، سید حسن صادق ، محمود بيك حاجی
نسکی ۳۰۰ نسخه از کتاب هوپ، هوپ نامه را برای فروش از طریق
کمیسیون به ابودر اورج اوف تحويل دادیم که او هم قرض چاپخانه
را اپیشکی بپردازد و بخر ج خود در روزنامه ها آگهی گذشت و ۱۴۰ فایز
حق کمیسیون بردارد . باقی ۴۵۰۰ میلیون ریال قیمت ۳۰۰۰ جلد کتاب را بعد
از کسر قرض چاپخانه و حق کمیسیون در ۴ قسط بددهد . قسط اول در

۱۰ دکابر سال ۱۹۱۴ ، قسط دوم در دهم ماه مای ۱۹۱۵ و قسط سوم در دهم اکتیبر همین سال و قسط چهارم را بعد از فروش تمام کتابها پردازد . اگر کتابها در زمان کمی بفروش رفت و تمام شد باید بول زودتر از موعد پرداخت شود نه در زمانهای شرط شده . و برای کتابفروشی هایی که از ۱۰ جلد بشر بخند صدی بیست تخفیف قائل خواهد شد .

۲ - من ابوذر اورج اوف کلنه شرابط بالا را قبول دارم .

برای تحکیم این شرطنامه اعضاء می کنیم : محمود بیک محمود بیک اوف ، ابوذر اورج اوف ، مهدی بیک حاجی نسکی سید حسین صادق .

بطوریکه گفته شد با وجود این همه کوششی که بعمل آمدبار هم مبلغ لازم برای نشر هوپ ، هوپ نامه جمع آوری نگردید . ناچار کتاب در چاچخانه « کاسپی » آمور بیکلی بطور نسیه چاپ شد . که بعد از چاپ کتاب پرداخت گردد .

از شرطنامه معلوم می شود که اولین چاپ « هوپ ، هوپ نامه » در ۳۰۰۰ نسخه چاپ شده است و این در آن زمان تبراز قابل توجهی بود . در اینجا باید ذکر کرد که ناشران آثار صابر علاوه بر اینکه سعی میکرند آثار صابر بطور وسیع منتشر شود و در دسترس عموم قرار بگیرد قصد داشتند که تا آنجا که ممکن است به عنایله در مانده صابر کمک مادی نیز نسبایند و این موضوع در مقالات منتشره در بیاره هوپ ، هوپ نامه بکرات ذکر شده است . و تمام عایدی چاپ اول و دوم در اولین فرصت به عائله صابر فرستاده شده است .

ولی ابوذر اورج اوف به بهانه اینکه « بعلت حالت فوق العاده زمان جنگ فرارداد از قوت اعتبار افاده است » به مقاد فرارداد عمل نکرد و این حرکت او مورد اعتراض قاطع خانواده صابر و روشنفکران فرار گرفت .

■ ■ ■

با بیزار آمدن چاپ دوم هوپ ، هوپ نامه خواندنگان زیادی تو انتتد که به اکثر آثار صابر در یک جلد دسترسی پیدا کنند . این کتاب در نفاطب سیار دور از آذربایجان و در اکثر شهرهای خاور نزدیک پخش شد و بر شهرت و اعتبار صابر بیش از پیش افزود . از مقاله هایی که در این باره در تهران ، تبریز ، آنکارا ، استانبول نشر یافته است معلوم می شود که فقط چاپ دوم هوپ ، هوپ نامه با آن نقاط رسیده است . و چاپ اول هوپ ، هوپ نامه بعلت کمی تبراز با آن نقاط نرسیده است . روشنفکران متوفی مخصوصاً . محمود بیک اوف ، عباس صحت ، سید حسین و م . حاجی نسکی با اقدامات و زحمات خستگی تا پذیری که در راه چاپ و نشر هوپ ، هوپ نامه کشیدند خدمت بزرگی برای مردم انجام دادند . و با این کار بر ثمر رشد و همت هموطن خود را بروز دادند . و ما اکنون با منت داری زیاد از خدمت آنها باید می کنیم .

■ ■ ■

فصل چهارم

انقلاب در شعر

حاییر میان شعرکننه و توچنان خندقی باز کرد که کسی
د جوایت بعقب برگشتن د اخندق پریدن لا نمادن .

ع . صحت

با نگاهی تاریخ ادبیات جهان در می‌باییم که عظمت و بزرگی
اکثر هنرمندان را معاصر انش کمتر در کث کرده‌اند بزرگی و اهمیت
آنها را نسل های بعدی دریافتنه و بشایستگی آنها را ارزیابی کرده‌اند . فقط
عده‌ای نادری از هنرمندان سعادت اینرا داشتند که معاصر نیشان به اهمیت

آنها معترف بوده باشند .

میرزا علی اکبر صابر از این دسته هنرمندان می‌باشد که تو انسنه است تو وجه معاصر نیش را نیز نسبت بخود جلب کند . طنزهای او در همان زمان حیاتش دست به دست گشته و ورد زبانها بودو برخی به ضرب المثل قابل شده بود . و این توجه خلق ما فقط در این پیش وسیع آثار او در زمان خود و نفوذ آنها در قلب مردم و تر نشان روز بان خلق به وجود آمده بود معاصرین صابر در فرصت‌های مختلف نقدهای علمی درباره آثار او نوشته و مقالات انتقادی ادبی در اهمیت آثار و طنزهای او منتشر گرده‌اند .

در روزنامه‌های قبل از انقلاب درباره هیچ‌جیک از نویسنده‌گان آذربایجان باندازه صابر مقاله و تقدیم نوشته شده است . در فرن نوژه معاصر نیش درباره سیمای بزرگ ادبیات آذربایجان م . ف . آخوند اوف یکی دو مقاله بیش نتوشتند ولی در قرن ۲۰ درباره صابر کار بر عکس شد . مطبوعات این دوره پر از مطالی است که درباره صابر و آثار او نوشته شده است .

در میان این مقالات آنها یکیکه جنبه نقد و تحلیلی دارند شایان توجه زیادی هستند . تحلیل‌های علمی معاصرین صابر از آثار او بهتر میتوانند صابر را بشناسانند و جا دارد که بحث مفصلی درباره تحلیل‌ها و نقد اگشوده شود .

درباره صابر اولین حرف توسط معلمتش سید عظیم شیروانی زده شده است . از نامه‌هاییکه عباس صحت منتشر کرده است چنین در می‌باییم که سید عظیم از استعداد شاعری شاگردش آگاه بود . بدون شک در آن زمان برای صابر که بنیازگی در عالم هنر و شعر قدم نهاده

بود پشتیبانی سید عظیم افتخار بزرگی محسوب می شد.

صابر تا سال ۱۹۰۵ غیر از زادگاه خود در سایر شهرها شاعر شناخته شده ای نبود. لذا در سال ۱۹۰۳ روزنامه «شرق روس» او لین شعر جاپ شده صابر را با یک چنین توصیفی منتشر کرد:

«ابن کلام شاعری است متخلص به صابر که برادرمان علی عظیم

او ف راه خیرخواهی از شاماخی باداره روزنامه فرستاده است»

واضح است که روزنامه با این توضیح میخواست کجایی بودن

و کی بودن گوینده این شعر را که بمناسبت نشر روزنامه «شرق روس»

نوشته شده بود بخوانندگان بگوید. پس میشود گفت سالهای ۱۹۰۵

تا ۱۹۱۱ یعنی سالهای آخر زندگی او بود که صابر را صابر

کرد، و او را یعنوان یک شاعر جهانی برمد شناساند. لکن در اولین

سالها که اشعار او گل کرد و ورد زبانهاشد نقدی بر آثار او نوشته نشد.

هر چند که ممکن بود معاصرینش اشعار او را بالذات بخوانند ولی در

زمان حیاتش چیزی در این باره در مطبوعات دیده نشده است. فقط در

روزهایی که شاعر در بستر بیماری افتداد بود مجله مسلمان‌الدین در

مقاله‌ایکه بهقصد جمع آوری اعانه نوشته بود او را «شاعری با کلام

موزون و پرمعنی» و کسب کننده «تحسین و تقدير مردم» و «شاعری بی

مثال» نامیده بود. بعدها (ف. کوچولی) با همان نیت نشان داد که

آثار صابر «با تعریف و توصیف ورد زبانهاست در دوق صابر آنقدر

ظرافت و در زیائش آنقدر اطافت است که انسان را در یک آن هم

بخندیده امیدارد وهم بگردد می‌اندازد غیر از این دومورد به نقد و بحث

دیگری راجع آثار او در مطبوعات زمان خودش بر نمیخوریم. اساساً

معاصرین صابر بیشتر بعد از مرگش درباره او نوشته‌اند.

اگر بخواهیم از کسانیکه درباره آثار صابر نقد و تحلیل نوشته‌اند
باید که بیرون شکن باید قبل از همه از عباس صحبت نام ببریم. چون
فکر تنقید اصولی از آثار صابر را عباس صحبت بمیان کشیده است.

او بود که برای اولین بار در تاریخ ادبیات آذربایجان موقع شاعر را
معین کرد و ایده و آثار بدیع او را بصورت صحیح ارزیابی کرد. در
حدود ۲۰ روز بعد از مرگ صابر ع. صحبت در مقاماتی که در روزنامه
بنی ارشاد چاپ کرد ضمن بحث از ایده‌های صابر، از نقطه نظر نوآوری
آثار او را بطور مفصل مورد بحث قرار داده و افکار بسیار جالبی را
ارائه کرده است. عباس صحبت آثار صابر را بصورت وسیعی تحلیل
کرده و با آنها عمومیت داده است. درباره موقعیت طنزهای صابر در
تاریخ ادبیات ما^۱ نتایج منطقی و صحیحی گرفته است. ع. صحبت
گفته است:

«صابر مقلد نیست، بلکه آنچنان نوآوری است که میان شعر
کهنه و نو خندقی باندازه یک قرن باز کرد که کسی را جرأت بعقب
برگشتن و از خندق پریدن را نمایند که اگر تأملی در آثارش شود آنوقت
علوم می‌شود که او چه انقلاب بزرگی در ادبیات آذربایجان ایجاد
کرده است!» میشود گفت که عباس صحبت با این گفته برای اولین بار
موقعیت صابر را در ادبیات ما^۱ با استادی و مهارت کشف کرده است.
برای اینکه این موضوع عجیب جلوه نکند باید توضیح داد که، بعد

۱ - هنرمند ادبیات آذربایجان است.

از فضولی در عصرهای گذشته ادبیات آذربایجان بشدت تحت تأثیر او قرار گرفته و نتوانسته بود دمی از او جدا شود و قدیمی بچلو بردارد. بنا بگفته ج - جبارلی، نوشتن غزل بسبک فضولی برای شاعران ایده آل شده بود. آنها با تشیهات و تخيیس‌ها راهشان را گرفته و میرفندند.

دو قرن بعد از فضولی م - ف - واقف سبک فضولی را کثار گذاشت و طلسم غزل و قصیده را شکست و بدینظریق سبک ادبی جدیدی بنام «سبک واقف» بتأریخ ادبیات ما وارد شد ...

سه قرن بعد از فضولی م. ف آخوندوف با هوش و ذکاء ویژه خود در ادبیات آذربایجان بنای مکتب ادبی جدیدی را بی‌ریزی کرد. و برای کار نویسنده‌گان بعد از خودش نظیر ن - وزیر اوف ، پ - افندی اف س . س . آخوندوف ، ج . محمد قلی زاده ،

ن - نریمانوف ، الف حقوقی زیربنای محکمی ریخت. اگر از موضوعهای جدیدی که «واقف» و «ودادی» آوردن

و روح تازه‌ای بادیبات دمیدند صریط نکنم و همچنین اگر از ق. ذاکر و س . ع. شیروانی که در آثارشان برای پر نثر شدن و بعیدان آمدن

طنز و وجود آوردن زمینه محکم برای صابر کمک کردن بگذریم ، طلسم فضولی بعداز م. ب واقف و م . ف آخوندوف هنوز هم دوام داشت. هنوز هم رسم و رسوم قدیم کار خودش را میکرد و غزلها و

تخییس‌های سبک فضولی نوشته می‌شد. اکثر شعر ازیان حاضر را ول کرده و زبان بسیار قدیم را منبع الهام خود فرار داده بودند. و برای

رسیدن به آن‌داهی بزر گک (فضولی) کوشش میکردند ، ولی صابر آخرین پایه طلسم فضولی را در شعر از هم پاشید بطوریکه بعد از آن آثار شعرای پیرو سبک قدیم نتوانستند از چارچوبه «انجمان‌های ادبی» کوچک‌بیرون بیایند. نوشته‌های آنها همانطور بصورت ادبیات موزه‌ای باقی ماند ، مکتب پرقدرت انقلاب طنز ادبی تشكل یافته و بر عقل و شورها حکمرانی کرد. بقول ع. صحت «شاعران با آن شیوه پسندیده شروع بنوشتن کردند و روش کهنه‌کاملاً متوقف شد» همانکاری را که فتحعلی آخوندوف در طول تاریخ ادبیات آذربایجان در ساحه هنر در امامتیک و نثر انجام داد صابر در عالم شعر انجام داد. کاری را که شاعر در عرض پنج و شش سال انجام داد شاعران سلف او نتوانسته بودند در طول یک قرن انجام دهنده شاید منظور صحت از گفتن اینکه «صابر میان شعر کهنه و نو خنده‌قی باندازه یک قرن باز کرد» اینستکه کار صابر برابر است با کاری که در یک قرن انجام یافته بود. او با این عبارت کوتاه عظمت آثار صابر را بیان می‌کند. شکسپیر شناسها تشیه کردن گوته عقاید «هملت» را به کاشتن درخت بلوط در یک وضع طریق ، کشف گوته نامیده‌اند و بیان همین نکره سلیس بوسیله ع . صحت نیز شایستگی دارد که کشف صحت نامیده شود چون همانطور که جمله کوتاه گوته با استادی تمام پرده از طبیعت هاملت کنار میزند این عبارت کوچک صحت نیز عظمت و خدمات بی‌مانند صابر را در ادبیات آذربایجان می‌نماياند و مقام اورا با استادی هرچه تسامت معین میکند. آذربایجان صابر کشف شده بود . عباس صحت در ادامه تحقیقات خود صابر را «شاعر آگاه در واقع صابر کشف شده بود .

وطن مان » معرفی می کند و او را شاعر فقفازی که تو انسنه « خواننده در عین خنده بگرید و ادارد » و دز روح کور و کر آنها حس ملیت ر احساسات دل انگیز بیدار کند می نامد او در شرح « انقلاب ادبی عبارت » و تأثیر آن در عالم ایداعات و حیات اجتماعی به تتابع جالب نوچهی میرسد و صابر را بعنوان نویسنده ایکه در فوق زمان ایستاده و هوادار و مردمی زحمتکشان است بخوانند گان معرفی می کند ع. صحبت موقع تاریخی طنزهای صابر را با آگاهی معین می کند و درباره اهمیت آثار تربیتی و اجتماعی صابر و نقشی را که آن آثار در زندگی سیاسی بازی کرده اند بویژه تأثیر عظیمی را که در حرکات انقلابی گذاشته اند شرح داده و برای اولین بار اظهار نظر علمی می کند.

صابر را از لحاظ اجتماعی تحليل کرده و می گوید : « بای‌ایم به عالم سیاست. همه میدانند که شاتوریان یکی از شاعران فرازه در مقایسه سلطنت خاندان بوریون و نابلون بپارک کتابی نوشته است که بنا باعتراف لویی ۱۸ این کتاب برای او بیشتر از یک لشکر سرباز خدمت کرده است و من ادعا می کنم که آثار صابر در مدت این ۵ سال برای مشروطه ایران بیشتر از یک لشکر سرباز خدمت کرده است » از این سخنان ع. صحبت مقام اجتماعی طنز صابر و اهمیت در که صحیح آن آشکار می شود. البته منظور صحبت از پیش کشیدن این موضوع که اثر آثار صابر در مشروطه ایران بیش از اثر یک لشکر بود فقط ایران نیست . در اینجا منظور فقط تأثیر صابر در انقلاب مشروطه ایران نبود بلکه منظور نشان دادن تأثیرات قطعی او در شکل گرفتن حرکات اجتماعی است.

عباس صحبت برای آشکار کردن عظمت صابر او را با شعر ای مثل فردوسی ، شاعر ترک نامن کمال دشمن آشتب نایذیر استداد مقابله می کند و با این مقابله کمک زیادی برای در ک حکمت عمیق صادر نموده و عظمت آزادی ایان می سازد .

۱ - لامارین (۱۷۹۰ - ۱۸۶۹) شاعر فرانسوی درباره تأثیر کمک های تصاییف پ - بر اثره (۱۷۸۰- ۱۸۵۷) به انقلابیون فرانسه این عبارت سلیس را بیان کرده است « گلو لهایی که مردم در روزهای انقلاب شلیک می کردند از تضییف های « برانزه » می بارید . و این عبارت برای طنزهای انقلابی صابر نیز صادق است . مجاهدین تبریز اشاعر انقلابی صابر را در زمان جنگ در سنگرهای می خوانند و بعد از اتمام جنگ در جشن هایی که بمناسبت پیروزی بر را می شد می خوانند و به دلایشان توان می بخشیدند . مثلا روز نامه نگار رضا قلی نجف اوف (۱۹۳۷- ۱۸۸۵) برای اغمگسار که خود از نویسنده کان « ملانصر الدین بود می نویسد که در سال ۱۹۰۹ مردم تبریز بعد از رهایی از محاصر ده ماهه مجلس جشن با شکوهی برپا داشته بودند در این جشن کمدت سه روز دوام داشت . چند نفر از رفقاء فقفازی نیز شر کت داشتند (شب اول جشن که در بنای انجمن مجاهدین واقع در اول راسته کوچ برپا شده بود . کنسرت و شهرخوانی اجرا شد . در این کنسرت همراه موسیقی اشعار مختلف انقلابی و نعمدها و تصنیف های خوانده شد و یک جوان انقلابی به صحنه آمد این شعر « حالی - مجد و بوم گورب ، قاره ۴۴ دیوانه دور » :

ترجمه : خواننده ! ازین حال مجنوب من مرا دیوانه میندار

وسایر اشعار صابر را که در احوال ستارخان گفته بود می خواند
حاضرین مجلس بلند شده و برای ستارخان کف میزند و با احترام از
گوینده این اشعار (علی اکبر صابر) باد می کنند.

همانقدر که مقایسه صابر با «برانژه» طبیعی بنظر میرسد همانقدر
هم مقایسه او با ف . پ شاتو بریان غیر طبیعی بنظر می آید ، چون
شاتو بریان در جنگ های انقلابی طرف ضد انقلابیون را گرفت و بعد های از
از ترس به لنلن مهاجرت کرد و در آنجا کتاب ازتعابی «محاکمه ای
دریاره انقلابات» نوشت. او سؤال «انقلاب چیست؟ و آیا احتیاجی
باان هست؟» را پیش کشید و با جواب منفی داد و برای موجه جلوه
دادن ادعاهای خود به چنین دروغ هایی متول شد «انقلاب در دنیا
چیزی را عوض نمیکند ، و وضع انسانها را خوب نمیکند ، نتیجه
انقلاب اینستکه یک مستبد را با مستبد دیگر بسدر از اولی عوض
می کند » و بهمین علت کلاسیکهای مارکسیست و منتقدان انقلابی
دم کرانیک روس از شاتو بریان بعنوان یک نویسنده مرتعج رساد
میکنند. کارل مارکس دریاره او نوشت است : «کتاب «سنت - بزین»
را از شاتو بریان خواند این کتاب بپوشته موردنظرت من بوده است.
سبب این همه شعرت این آدم اینستکه او از هیچ جهت شبیه شهرت برستان
فرانسه و آنها که در ادبیات سیک قرن هیچ چیز کار میکرند نبوده است.
بلکه تجسم کلاسیک شهرت برستانی است که خود را در زیر پرده
رمانیک پنهان کرده و در لفاف عبارات نازه ادا بازی می کنند ». .
بیمورد بودن مقایسه صابر با او از اینجا معلوم میشود .
برای اولین بار کمال طالب زاده دکتر علوم فلسفه لوزی باین نکته

مقاله ع. صحبت اشاره کرده است ولی در این ابراد که به حق برای ع. صحبت
گرفته است یک طرفه می نماید ... کمال طالب زاده می نویسد :
«صحبت در مقاله صابر می نویسد «شاتو بریان یکی از شاعران فرانسه
در مقایسه بوربونهایی که از قوم فرانسوی و خاندان سلطنت بودند با
نایپلشون بنایپارت کتابی نوشته است » و او در اینجا به کتاب «دریاره
بنایپارت و بوربن ها » که بعنایت شکست نایپلشون و برپا شدن دوباره
موnarخیبا نوشته شده است اشاره می کند . شاعر ایده های ارجاعی
این کتاب را در که نگرده و آنرا در تاریخ فرانسوی افجه مثبتی حساب
می کند ». و حال اینکه صحبت در مقاله «صابر» اشاره بر ارجاعی و
بامثیت بودن کتاب شاتو بریان نمی کند . ع . صحبت با این گفته
همانطور که کتاب شاتو بریان برای لویی ۱۸ بیشتر از یک اردو خدمت
کرد آثار صابر نیز برای مشروطیت ایران بیشتر از یک قشون خدمت
کرده است «نمی خواهد که شاتو بریان و صابر را از لحظه ایدئو لوزی
مقایسه کند بلکه بدون توجه بفرق آنها میخواست عظمت خدمت صابر
را باین مقایسه نشان دهد .

گفته شد که ع . صحبت برای اولین بار ایده های نازه و تأثیرات
اجتماعی و وسعت تأثیر صابر را کشف کرده است . و این کشف او
که اولین قدم در صابر شناسی بود امروز هم اهمیت خود را از دست
نداشده است . ادبیات معاصر ع . صحبت و بعد ازا همیشه نوشته اورا مد
نظر داشته و به آنها استناد کرده و خدمات او را تحسین نموده اند .
بعد از مقاله ع . صحبت در آثار معاصرین بنوشه های زیادی در
تحلیل آثار صابر و توضیحات تک یک آثار او بر میخوریم . و هیچ

نقطه و هیچ منظوری از نظر معاصرین پنهان نمانده است . اگرکاوو « های روسيه که راه را برای نسل های بعد خود باز کردند کاهی هم به اشتباهات و افکار غلط نیز بر میخوریم ولی بعدهم باشارانی که دائمآ در عشق و عاشقی داستان و حکایت می نویسند وجود ماهیت اساسی آثار صابر در کک شده و بطور صحیح ارزیان داده که با این نوشته ها نمی شود بر ملت و بر انسانیت خدمت کرد . شده است .

تمام معاصرین صابر از عیاس صحبت گرفته تا سید حبیر کلد و نفایص زندگی را به انتقاد گرفه و به بیداری خلق ها و داداش بنیاد زاده متفقاً معتقد بودند که صابر بیشان گذار دوره جدید خن بد و خوب و تمیز دادن منفی از مشیت کمک کنند . و صابر ادبیات آذربایجان بوده و پیشناز شاعران جدید می بشد . بنا بگذر یک لاسیک یک چنین ادبیات را بنیاد نهاد . و راه تازه ای در ایجاد از معاصرین و شاگردان بر جسته مکتب طنز صابر محمود سیدوار و جدید در ملت خود باز کرد و در آنها روح تازه ای دید .

« با هجوبیات خود حیات خلق را سیک کرده است و این فقط ادب مشهور « يوسف وزیر » از تحلیلی که درباره آثار صابر بود که تو انت هجورا در خدمت تهذیب اخلاق بگیرد ، و دورنمی آورده یک چنین نتیجه عمومی رسیده است : « صابر یک فکاهی نویسی با شعر صابر شروع می شود »

سایر معاصرین صابر نیز بهمین شکل اعتراض کردند که این بسی است . ادبیات آذربایجان صفحه جدیدی باز کرده و دوره تازه ای آغاز یکی از نویسندها کان مشهور معاصر صابر مهدی یک حاجی نسکی بر راه رهبر ادبیات جدید ما » نامیده است . این نتایج همه طبیعی است .

علی فهی جعفرزاده (۱۹۱۵ - ۱۸۸۶) در مقاله ای که بکم مخفی هستند .

بعد از مرگ صابر چاپ کرده می گوید صابر « کوشش بسیار بیشود گفت که در تمام آثار معاصرین صابر درباره تمام چندها تحول ادبیات از سبک قدیم به جدید مبذول داشت » او در مسائل آثار صابر نظریه های معینی اظهار شده است . معاصرین او برای ادبیات جدید معیار های جدیدی ابداع میکرد « نیض زندگانی ممکون شدن منابع افکار تازه اورا توضیح دهند . عباس صحبت گرفته برای نیاز های تازه دوران جدید ، ادبیات نو و جوانان خیلی ، بنیاد زاده ، م . حاجی نسکی ا . فهی و دیگران در کرد » .

داداش بنیاد زاده نیز در کتاب خود بنام « دو مجسمه » از بروزی می کنند . با اینکه معاصرین صابر از مسئله معنی و در همین فکر را درباره صابر اراوهه کرده است و نوشته است : « همان مقاولات از آثار صابر بحث می کنند ولی همه آنها در این

فکر مشترکند که صابر محسول انقلاب ۱۹۰۵ در ادبیات آذربایجان است . و او پژواکی است از تأثیر حیاتی این انقلاب در مناسبات اجتماعی و بیداری شور اجتماعی و سیاسی مردم و رسیدن به پیروزی سیاسی ، بر همراه آزادبخوانان و بهبهانی خون کارگزان . او جاچی افکار دموکراتیک و آزادی خواهانه است .
بنا بر گفته مرحوم ادیب عبدالله شاقق هم « مجله ملانصر الدین » و هم نویسنده بزرگ آن صابر از نتایج اجتماعی و بیدار کننده انقلاب ۱۹۰۵ هستند .

علی فهمی نیز همین عقیده را دارد . در میان معاصرین او برای اولین بار این فکر را بیان کشیده و گفته است : « بمناسبت مانیفست اعلان شده در تاریخ ۱۹۰۵ مسلمانان فقائیز با بهمیان آوردن مطبوعات مترقبی سبب نشر آثار تعداد زیادی از ادب و نویسنده کان گردیدند که اولین آنها بطن عاجز من صابر افندی است » غیر از این هم امکان نداشت چون شاعری مانند صابر که دنیای کهن را به مبارزه می طلبد و طنز سیاسی مثل طنز صابر فقط می توانست بعد از انقلاب ۱۹۰۵ بوجود بیاید .

جلیل محمد قلیزاده شرایط سنگین انتشار روزنامه و سانسور سخت حاکم بر مطبوعات را شرح داده و نوشته است که : در آذربایجان « سخن راندن در باره دین و خرافات غیر ممکن بود ، حتی در بادم است در مقاله محمد آقا درباره لزوم تحصیل زبان خاطر دو کلمه مانند آزادی زنان » در بین مسلمانانالم شنگاه بزرگی برآمد افتاد . حالا زنان لال مسائل سیاسی را نمیگوین . سانسور بقدرتی سخت بود که

سیاست سهل است جرأت نمیگرددیم که حرف « س » را بزبان بیاوریم . معاصرین بموازات ذکر شرایط سیاسی و اجتماعی که در صابر شدن صابر مؤثر بودند یک موضع مهم دیگر یعنی تأثیر میراث ادبی گذشته و ادبیات کلاسیک را نیز فراموش نکردند . آنها به صابر با چشم شاعر ادامه و ترقی دهنده ادبیات کلاسیک آذربایجان در یک شرایط نازه نگاه میکردند . عبدالله شاعر در مقاله ای بنام « یک نظر سطحی به ادبیات بعد از انقلاب سال ۱۹۰۵ » فکر همستانگی فکری آثار صابر و میرزا فتحعلی آخوندوف را بهمیان می کشد . یوسف وزیر اوف ادعامی کند « بدون شک صابر بزرگترین سهل عصر حقیقت نویسی (یعنی رثالتزم مؤلف) است که با میرزا فتحعلی آخوندوف و ذاکر شروع شده بود . صابر شاعر ، از هجوایات (ذاکر) زاده شده است تنها فرقی که ایندو با هم دارند اینستکه ذاکر فقط یک عضو از اعضاء ملت توجه میگرد و میرزا باید فلاح کننده آن عضورا نشان میداد . ولی صابر تمامی وجود ملت را تشریح کرده و علل پوسیدگی آنها را بهمیان می کشد . ذاکر شاعری است محلی که اغلب آثار او مربوط به یک سرزمین میباشد . ولی صابر در زمان متفاوتی بوجود آمده او شاهد اقلایات تمام شرق است لذا موضوعات مورد بحث از زمینه وسیعی می بایند و بهمین خاطر گامی صابر از صورت شاعر آذربایجانی خارج شده از آن کلید انسان ها میگردد .

در نوشهای سایر ، معاصرین صابر نیز بعقاید نظری این بر - میخوریم اینهادر نشان دادن و ابستگی صابر به ادبیات کلاسیک آذربایجان راه صحیحی رفتند . صابری که فرزند عصر خود بود و قلش نوام

با قلب عصر خود میزد و نپاش با نیض زمان همانه‌گی بود در عین حال با ادبیات کلاسیک آذربایجان با یک زنجیر ناگستنی بستگی داشت. آثار او در قرن ۲۰ و در عصر انقلاب نموده خوبی است از ادامه و ترقی دادن ادبیات کلاسیک پرآوازه آذربایجان است. لکن این ادعا در نظر آناییکه تسلسل و تأثیرات ادبی را در شbahat ظاهروی جستجو میکند ادعای عجیبی بنظر میرسد. آنها میگویند آخر فضولی کجا و صابر کجا؟ بنظر آنها جستجوی رابطه بین صابر و متقدمین او بیوهده است.

نه اینطور نیست! صابر صنعتکاری است که با تسلسل ادبیات ملی ما بستگی دارد.

ادبیات جدید ما با آثار امثال نظامی، فضولی، میرزا فتحعلی، واقف، صابر زنجیر وار بستگی دارد و صابر میراث گذشته‌ها را ادامه و ترقی داده است. تأثیر آثار فضولی و میرزا فتحعلی آخوندوف روی آثار صابر انکار تاییدیز است. ولی بهجه صورت و بچه معنی؟

منفکر بزرگ روس ب. ق بلیسکی وقتی درباره تأثیر مسایل ادبی صحبت می‌کند ماهیت آنرا اینطور نشان میدهد: «همانظور یکه آفتاب با اشعه خود زمین را گرم می‌کند ولی انرژی خود را بزمین نمیدهد بلکه نیروی داخل خاک را بیدار می‌کند همانطور هم هست تأثیر شاعر بزرگ بشاعران دیگر. و این تأثیر تکرار موضوع در آثار شاعران دیگر نیست بلکه بیدار کننده نیروی درونی آنهاست» باید مسئله تأثیر را باین صورت در کث کرد و توضیح داد. در شرایط تاریخی متفاوت ترقی، تو گرایی معنای نواده‌گیست تازه‌ای کسب می‌کنند و همچو

که در عصر گذشته نو بود برای این عصر کهنه است هر عصر جدید ذوق مخصوص بخود را خلق می‌کند. اگر یک هنرمند عصر حاضر کارهای هنرمندان عصر گذشته را تکرار کند یک مقلد ساده‌ای بیش نیست و نمی‌تواند جوابگوی خواسته‌های عصر خود شود. اگر صابر هم‌یگفتن غول بسبک فضولی کفایت میکرد یکی از هنرمندان فراموش شده بود. ولی او چنین نکرد «چون باهمه ارادتی که او بعزم داشت تکرار آن بصورت ساده آن برایش امکان پذیر نبود و نمیتوانست در آن راه قدم بردارد تاریخ وظیفه دشواری در عهده صابر گذاشته بود. او می‌باشد زحمتکشان آذربایجان را از خود ایجاد بزرگ جهان آگاه کند و برای انقلاب شعری، در آنها آمادگی ایجاد نماید. برای انجام این وظیفه او می‌باشد جوهر اشعار نظامی، نسیمه، فضولی، واقف و ذاکر را کشیده و در شول نو به مردم اعاده کند. و در قرن بیست با نیروی اشعار نوبر شعور توده‌ها فرمان رانده و در آنها حس هموطنی بیدار کند.»

صابر از ادبیات کلاسیک فقط باین منظور استفاده میکرد. و در آثار خود بهترین نمونه ادامه تسلسل ادبی را در زیباترین شکل خود ارائه داده است.

در بالا گفته شد که «شکننده طلام» شعر فضولی صابر بود. روش است که بایستی ادامه این سخن، ضربه ابراره که صابر بر نظربره نویسی، و تقليدچی‌ها وارد کرد نیز شناخت صابر ادامه دهنده شعر فضولی در شرایط قرن بیست بود. جلیل محمد قلیزاده گفته است: «

«شماره‌های بیست ساله مجموعه ملanchرالدین را ورق بزینید بهر شعری که نگاه کنید خواهید دید که در آن نشانه‌ای از فضولی است» بدون شبهه در درجه‌اول صابر را در نظر گرفته است چون صابر خود اعتراف کرده که در یک‌عدد از اشعار طنز خود از قلم اشعار شاعر بزرگ فضولی آگاهانه سود برده است.

استفاده از رسم و رسوم فضولی در طنز‌های صابر با ویژگی خاص دقت را جلب می‌کند چون در این باره دغات بحث شده و تحقیق بعمل آمده است. لذا ما در اینجا بحث مفصل را لازم نمی‌بینیم. در عین حال طنز‌های صابر ادامه دهنده مکتب ادبی میرزا فتحعلی نیز بود. ایده‌های بشر دوستانه متفکر بزرگ و مبارزاتی که او بر علیه دنیای استئمار و جهالت بعمل آورده در طنز‌های صابر مطابق نیاز قرون بیست دوام یافته و پرورانده شده است.

از توضیحات مختصری که دادیم معلوم شد که منبع و ریشه‌های تاریخی ایده‌های جدید صابر را معاصرترین درست در کک کردادند. هر چند که آتها باین افکار عمومیت داده باشند باز هم قابل توجه و پر اهمیت است. این تراها بعدها بوسیله ادب‌شناسان شوروی توسعه داده شده و با استدلال‌های علمی مستحکم گردیده است.

واضح است که قبل از صابر نیز هجو اجتماعی وجود داشته است ولی اهمیت کار صابر در اینستکه او از جاوه کوییده شده سابق نرفته بلکه مکتب جدید هجو اجتماعی را بنیان گذاشته است. و به هجو اجتماعی قلم جدید و معنای جدید داده است. صابر هجو اجتماعی را از چهار چوب تنگ در آورد و از قلد ماهیت شخصی و خصوصی

آزاد کرد. و عموم خلق را با آن آشنا کرد و آنرا بواسطه تهدیب اخلاق دگرگون و زنده کرد. تنک تنگ آثار صابر تنگه‌ای از زندگی حقیقی است آنهم یک تنگه زنده. این آثار بژواک صدای زمان ما و تقاضا و آه و غمگان دنیای ما است.

معاصرین او به این جنبه طرزش اهمیت خاصی قائل شده و در این باره بحث‌های زیادی کرده‌اند. سید حسین نوشته بود: «هر منظمه صابر را که در نظر بگیرید سندی است تاریخی و آنچنان سندی است که وضع روحیه و حیات اجتماعی و فهم و شعور خلق را در سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۱۱ از مقابل چشم شما خواهد گذاشت». نویسنده تدقی شهبازی این فکر را وسعت داده و با نحو دیگری می‌گوید «صابر شاعری بود بی آرام و در عقیده و مسلک ثابت قدم. او برای روش کردن تمام زوایای زندگی و بیدار کردن خفته‌ها قلم می‌زد. و کسانی را که می‌بیداری نداشتند تازیانه می‌گرفت. تازیانه‌های بی در بی او حتی یک خفتگرا هم بی نصیب نمی‌گذاشت. روشنگران کذایی و ملا و عالم نمایان جیب دوست و عارفان بیدین و ایمان هم از این تازیانه‌ها چشیدند. صابر همه آتها را میدید و تماشا می‌کرد و کیهه در دلش می‌نشست حقایقی که او میدید و تماشا می‌کرد بقدرتی بی منطق و بقدرتی عجیب بود که خنده‌اش می‌گرفت و می‌خنید... ولی خنده‌های او توأم با اشکهای خوبین بود. چشمهای حقیقت بین بدن شک اشک چشمهای صابر را میدیدند».

در این باره مؤلف کامل حق دارد. صابر اشک خود را با خنده‌های جاری می‌ساخت و در عین گرید و قهقهه نلخ سر داده و می‌خنید.

شاعر انقلابی بلغارستان «خرستوبو تدو» گفته بود: « فقط آنکه با مردم خودش جوش خورده و با او مضطرب شده وبا او اشکر ریخته می تواند مردم خودش را در کش کند و باو دست یاری دهد » مثیل این است که تمام این حرفا در باره صابر گفته شده است. صابر با خلق خود جوش خورده و با او مضطرب شده و با او گریه میکرد او زندگی را فقط در خدمت به خلق دوست داشت. و میکوشید عواملی را که سبب گریه و اضطراب شده اند پاره کرده و محو و نابود کند.

معاصرین صابر بر مبارزه او در این راه و بر مذاخله اور حیات اجتماعی یعنوان شاعر مستول ارج بسیاری نهاده اند عبد الله شائی که قبل از انقلاب در کتاب درسی خودش بنام «گلزار» درباره زندگی و آثار صابر معلومات قابل توجهی داده است بعدها در مقاله ایکه نوشته است باز هم عدم سازشکاری و طبیعت مبارز طنزهای صابر را اینطور توصیف کرده است: « افسوس تصاد موجود بین ایده های صابر و محیط اش آدم را مقتون می کند او سعی داشت با نزدیک کردن این محیط وحشت زده و تحقیر شده با ایده های خود و با عیان کردن عیب ها و نقصان های آن، محیط جدید و عالم دیگری خلق کند. او از ضعفا و محکومین دفاع کرده و سعادت و آزادی را به آنان میشناساند. حد و حدود حاکمین و زورمندان را معین میکند. تنقیدهای قاطعی که بصورت قوهنه بر علیه انسان هایی بوسی کلفت بکار می برد چیز دیگری غیر از فریاد تلحیخ که از عمق وجودش بر میخاست نبود. هجو او همانند ترنم حقیقت های تلحیخ، خستگی ها و نقصانهای بشر را در زیر بالهای وسیع خود گرفته بود ». نویسنده ادامه میدهد: صابر « تمامی ستم ها

حاکمیت ها، جهالت ها، بی فرهنگی ها، ریاکاری ها و تمام نواقصی را در منظومه های خود با تلحیخ ترنم کرده و در حالیکه تیپ ها و نمایندگان طبقات مختلف و تیپ های معین را با خنده های تلحیخ خود زیر شلاق میگیرد در خواندن گان فرهنگ ، و شعور بینایی و در کش نقصانهای اجتماعی ایجاد کرده و با این گفایت در اصلاح جماعت می کوشد . منظومه های در ظاهر کوچک و در معنی بزرگ صابر فقط متعلق به آذربایجان نیست . بلکه در راه تربیت مدنی ، اجتماعی ، اقتصادی ، و سیاسی مردم شرق خدمت ارزشندگان بشمار می آید ». این کاملاً صحیح است ، صابر در طنز های خود « حقیقت های تلحیخ عصر خود را » بساد گی نشان داده و به آنها فرم داده است . او خوانده را به درهم ریختن محیط کهنه و پوسیده و به ایجاد محیط تازه و آزاد از نجیب های استئتمار دعوت میکرد، او تنفر از شرایط حیات توده های لگده عال شده و دنبای کهنه و امید به آینده روشن را در اذهان مجسم می نمود. صابر نمی ترسید ، خودش را نمی ترساند ، و به تعقیب ها و تهدیدها اعتنا نمیکرد ، راست را راست و کج را کج می نوشت « کنایه خان استئمار گری را که خون و مغز استخوان مردم را می کشد و زن بیسواری را که از کتاب خواندن شوهرش بسوی حاشیت می افتاد و عوام را که از اصول جدید مکتب داری باوهمه افتاده بود و جاهلی را که نا حرف روز نامه می شمید سردردمی گرفت درست به تویی چشم شان می گفت . بنا بعید نه زیمان نزیمان نزیمان اندوف (۱۹۲۵ - ۱۸۷۰) طنزهای صابر نحسم کننده شرایط پر اضطراب حیات کار گرها و دهاتی های است که در زیر ظلم مردم ایداره ها و زمین دارها روز گار می گذرانند . و عظمت

شاعر در اینجاست که طنز مبارز خود را در سالهای سنگین تسلط تزار ارجاعی روس خلق کرده است .

روح‌الله آخوندوف یکی از برجستگان تشکیلات حزب آذربایجان و زورنالیست کمونیست در مقابله‌ای که درباره صابر نوشته است نشان داده است که: «میشود گفت که از برگت این نابغه بزرگ‌مدانیت و ادبیات آذربایجان درست یک قرن جاو افتداده است ». مؤلف در حالیکه موضوع کارگر و دهانی را در اشعار شاعر با ویژگی خاص مورد توجه قرار داده است عظمت صابر را درگرو طرفداری او از طبقات استثمار شده و حفظ منافع فعله و دهقان میداند . او مینویسد که صابر همیشه در نوشته‌های خود زندگی فعله و دهقان را تصویر کرده و از آنها دفاع نموده است . و با اشعار خود آنها را بیدار کرده و چشم و گوششان را باز کرده است . » بنا برگفته ر - آخوندوف صابر فقط بخطار «زیبا تصویر نمودن زندگی کارگرها و دهقانی ها» احترام و محبت خلق را بدست آورده بود . و بخطار همین هم «زمتنکشان در میان شاعران آذربایجان بدصابر شاعر درجه اول مردم» لقب داده بودند .

بطوریکه دیده میشود میان برداشتی که نویسنده‌گان کمو نویست از آثار صابری کنندبارداشتی که نویسنده‌گان معارف پرور و روشنفکران از صابر اخذ می‌کنند فرق اساسی وجود دارد . دسته اول آثار او را از نقطه نظر مبارزات طبقاتی ارزیابی می‌کنند پس بنظر آنها جنگهای طبقاتی که تولد های زحمتکش برعلیه مالکین ، کاپیتلیسم ، تزاریسم بر با می کنند در آثار شاعر از اولین درجه اهمیت برخوردارند . دسته دوم از آثار صابر کلاه در یک شکل عمومی بحث می کنند و تحلیل

آثار شاعر را با مبارزات طبقاتی هم بسته نمیدانند . بدون شک طبیعی است که این حوال در نتیجه محدودیت جهان بینی معارف پروران و روشنفکران بوجود آمده است .

معاصرین صابر دفعات رو در رو شدن شادی و غم ، گریه و قهقهه و بعضی وقت یکی شدن آنها را در طنز صابر نشان داده و مسند کر میشوند . و این یکی از اساسی ترین ویژگی های طنز صابر است .

ف . انگلکس و قفقی که درباره آثار «توماس خودون ۱۸۴۵ - ۱۷۹۰» یکی از شاعران روشنفکرانه تزار اول بحث می کنندی گوید: «مثل تمام امامتیستها او هم حساسترین قلب را دارد » و این سخنان در صابر هم صدق می کند . صابری که بعنوان یک افشاگر خشمگین در ادبیات شرق و غرب داخل میشود مالک حساسترین قلبهاست . تمام غم و شادی طنزهای صابر ناشی از این گیفتگی او می باشد . صابر گاهی برخلاف انتظار خوانندگان در طنز به شعر جدی و یا بر عکس در شعر جدی به طنز میل می کند . و این گذرانهای غیرمنتظرانه زایده این است که زمانی صابر خشمگین شده و برای نیل بهدف تنقیدی اش یک هجوم دست میزند و قلب طریق شاعر اهانه اش بر قت می‌اید و زمانی هم که با قهقهه می خندد دردهای وجودش بقوام می‌اید و در این وقت بطور غیر منظره فریاد می کشد گاهی بر عکس از فجایعی که بر هموطنانش تحمل میشود فریاد می کشد و بطالات و چهالت آنها او را به خشم می‌آورد و لی دندان روى چگر گذاشته و می خندد .

این دو گانگی در اینستکه طنزهای صابر پر است از روشنی همراه با گذر فرح ، تازگی ، امید بال و پر دهند و احساس های نجیانه . و

همراه با خنده‌های زهرآگین احساس حزین غنایی زایسیده محبت نیز وجود دارد. در آثار صابر که گوینده «تأسف بر حال ملتی که بی خجال است» می‌باشد طنز خشمگین با رمانتیک رقیق و خنده زهرآگین با تسم شیرین یکی می‌شود.

معاصرین او از این خصلت تجیا به طنز صابر متاثر شده و در خاطرات و مقالات و اشعارشان این ویژگی را با تأسف از فقدان او بیان کرده‌اند.

)

ژورنالیست ح. ای. فاسیموف (۱۹۳۶ - ۱۸۸۶) نشان داده است که در آثار صابر روح موجودیت ملی و صحنه‌های روشن و تاریک حیات خلق انعکاس یافته است. و صدای صابر صدای مردم است.

عزیز شریف ادب شناس بزرگ در مقاله‌ای که در سال ۱۹۲۰ نوشته در ماهیت هدفهای تئیدی صابر و خنده‌های او بحث کرده و نشان داده است که: «با اشعاری که باطیع بزرگ و ماهر اند نوشته ملت دوستی را باد میدهد. و دشمنان ملت را نشان میدهد و پرده از روی دردها و احتیاجات ملت بر میدارند... نادانی مردم، بول برستی، و شکم بودن ملانماها، و بیرحمی خان و بیکها و خسبی تاجرها و ستم کاری ثروتمندان و زخمی‌ای دیگر ملت همه در این اشعار نوشته شده است». مؤلف بعد از شرح نقش‌های سیاسی صابر و اشعاری که او درباره انقلاب ایران و ترکیه نوشته چنین ادامه میدهد «اما بعد از اینکه کمی عمقی تر فکر کنی متوجه می‌شوی که در زیر این خنده‌ها و تسم‌ها گریه‌های زیادی نهفته است و آستر این شوخی‌ها را غم و غصه

نشکل داده است».

تفی شهپاری در سال ۱۹۱۴ در مقاله‌ای که بزبان روسی در ریاره صابر نوشته است سعی کرده است تا از جنبه‌های زنده و رنگارنگ آن و سایر کیفیت‌های رفالیزم شاعر پرده بردارد. او بطور صحیح هدف اساسی طنز صابر را نشان داده و می‌نویسد «садگی و نازگی» شعر صابر انسان را حیران می‌کند شاعر با ویژگی‌های خاص قلم خود ناظر زندگی مردم را با مهارت تصویر می‌کند او ملانماهای کلک بازی را که از عامی بودن مردم بنفع خود استفاده می‌کردد و دور و شنفکران سطحی و کذابی را که خودشان را بالاتر از همه حساب می‌کردند و نان آوران خانواده‌هایی را که خود را از فرهنگ و علم کنار می‌کشیدند بی امان انتقاد می‌کند. اشعار او عیوب و قصورات مردم را مثل یک آینه صاف نشان میدهد.

در این نوشته وسعت و احاطه طنز صابر بدرستی توضیح داده شده است. حسین میرزا جمال‌الوف نیز در کتاب کوچکی که در ریاره صابر نوشته است افکار جالی از ائمه کرده است. مؤلف برای اینکه تعاویت صابر و نسل زمان او را و با نسل اجدادش که خود از آنها آموخته و نزدیت دیده بود نشان بدهد یک چنین مقایسه‌ای دست میزند: یک درخت پر بیار را در نظر بگیرید هر چند که سبب رشد و رسیدن میوه خاک و آب و هوا و نور است ولی میوه خودش نه خاک، نه دروا، نه آب و نه هم نور است صابر در مقابل مجھش یک چنین وضعی دارد. صابر فربادی است که از حلقوم محیط آبها و اجدادش بیرون آمد است و احوال و روحیه‌اش از محیط خود دگرگونه است. او

« با مهارت و استعداد ویژه خود مسائل حیات ملی ، اجتماعی ، اقتصادی سیاسی و مذهبی را از راه هجو ملیح تحلیل می کند و با خنده رسم و رسوم و بدعت ها و دردها و آرزوها و خواسته های مردم را نشان داده و در عین حال نیز می گردید و موفق هم می شود »

بنایگفته حسین میرزا جمالوف « در صابر استعداد فطری خنده دهن و خنده دادن دیگران و اتفاق فکر یابانها و بیدار کردن مردم وجود داشت . صابر انسان را بیاد فیلسوفان سرفراز یونان باستان که خنده از لبانشان دور نمی شد می اندازد ». از مثالهای بالا معلوم می شود که نویسنده روح آثار صابر و طنز صابر را از نقطه نظر موضوعات اجتماعی خیلی خوب و درست تحلیل کرده است .

بنایگفته حسین میرزا جمالوف « صابر عضو بیدار ، روشن فکر و کوشای اجتماعی بود که در آن زندگی میگرد . صابر شاعری بود که ملت و ملیش را دوست داشت ». با این همه صابر هنرمندی با نگرش محدود نبود که در لاکه ملی خود فرو رود . او اینده آل تمام ملتها را در کث میگرد . « در حالیکه به زندگی عموم بشر چنگیک می اندازد افکار خود را درباره یک آینده دور و روشن بزمی آورد » و با عشق یک آینده روشن زندگی می کند ، و ایمان دارد که در آینده زندگی بدلست انسان « به بهشت تبدیل » خواهد شد . مؤلف به حق نشان می دهد که صابر و قیمکه در حال غم و دل آرزوی میگوید « در این دنیا صفاتی ندیدم » نه پاسیفت است و نه نهیله است . ذکر اودائیا در حال ترقی ، پر بار شدن ، کاوش و تحقیق ، ... زندگی با حقیقت ، میل برآمال روشن بود » .

شاعر یک عصر در حال تغییر است . هر چند که صابر از مکتب سید عظیم برخاسته است ولی از آن مکتب خیلی فاصله دارد میرزا جمالوف بعد از این مقایسه ها بجنین نیجیهای میرسد که اگر « چنگ روس و زابن در سال ۱۹۰۵ اتفاق نمی افتاد و بعد از آن انقلاب روسیه رخ نمیداد و چنگ های طبقاتی که تمام کشور از آنحمله فقazio و آذربایجان را در بر گرفت شروع نمیشد نه « ملانصر الدین » خلق میشد و نه مشارع بزرگ آن صابر . مؤلف صابر را بمانند یک شاعر عصر در حال تغییر و حاصل حصر انقلاب از زبانی می کند . و آثار او را در رابطه با حوار اجتماعی و سیاسی همین دوره تحلیل می کند و مؤلف طنزهای صابر را پژواک همین دوره بحساب می آورد . اشعار « نهشرق بود و نهشرق اقصی و نه هم زابن » ، « اکنون فعله هم خودش را داخل انسان میکند . « فعله تو هم خودت را انسان فرض می کنی ؟ » « ای فعله ! تو چرا خود را وارد معز که کرده ای » . ای زارع ، خودت را مظلوم جلوه داده شروع بفریاد نکن » « نه درس می بود و نه مکتب ... » و سایرین هم جواب های صابر در مقابل حوات خبر خود بودند . اگر عکس گفته های او در نظر گرفته شوند روش می شود که شاعر می خواست چه بگوید .

مؤلف بعد از نشان میدهد که « هر قدر که انقلاب در روحیه را احوال آذربایجانیان » دگرگونی بوجود می آورد و هر قدر که آنها را به یک حیات جدید سوق میداد و هر قدر که در آنها افکار و ایده های جدید بوجود می آورد همانقدر هم انعکاس های (آینه) ای شاعر زیاد می شوند . هیچ حادنه کوچک و بزرگ زمان از چشم شاعر پنهان نمی ماند او

نویسنده در حالیکه در باره روحیه عمومی آثار صابر به نتایج منطقی میرسد. به ایندههای فلسفی و سیاسی و اجتماعی شاعر نیز توجه دارد و صابر را مانند یک هنرمند منفک ارزیابی می‌کند. او میگوید «شاعر از فاتالیزم فاصله زیادداشت از آنها بود که هر چیز را زایده قضا و قدر و سیر و سما و ما سوا میدانستند. او طرفدار اختیار انسان در کلیه اعمالش بود» لیکن مؤلف سعی می‌کند این نتیجه صحیح را با تعلیمات فلسفی ایندترمینیزم ایده‌آلیست مستند کند. و حال اینکه ایندترمینیزم پروری تمام حواست دنیا را ازیک قانون واحد انکارمی کند و با نتیجه گیریهای مؤلف از هرنقطه نظر ضد است. بعداً جهان بینی شاعر را با تعلیمات فیلسوف یونان باستان، اپیک تینی (در حدود سال ۱۳۸ - در حدود سال ۵۰) مقایسه می‌کند و با اینکارش یک اشتباه دیگر مرنگب مشود. این درست است که در آثار او هر چند بسیار کم اعتراض توده‌های مظلوم بر علیه نظام اجتماعی برده‌داری منعکس شده است. ولی بنا به تعلیمات او فقط خبر خواهی است که برای انسان بزرگترین نعمت‌ها است. اپیک تینی مردم را به تحمل کردن تمام عذاب‌ها و وحشی کارهای زندگی، و آشته با استثمار و با ستم‌هایی که بربرده‌های بی حقوق وارد می‌آید دعوت می‌کند و این دعوت او یک حرکت مرجاعه بود که فعالانه به نفع طبقه برده‌دار خدمت می‌کرد. در صورتیکه بر طنز صابر یک روح مبارزه طلبی حاکم است. شاعر در طنزهای پر از حکمت خود بطور سریته ولی با عبارات قابل فهم و معنی دار توده‌هارا با نقلاب آشکار و مبارزه طفال دعوت می‌کند. و آنها را به بیان بخشیدن به بیگاری‌های ظالمانه و استئمار گرانه از راه

توسل بزور تشویق می‌کند. بنابراین وایته کردن جهان بینی صابر به تعلیمات اپیک تینی اشتباه محض است.



آشکارا باید گفت که در مقالات راجع به صابر یکنون عالودگی وجود دارد نویسنده‌گان این مقاله‌ها بدون توجه در فرصت‌های مناسب از ضدیت و جهان بینی و از جنبه‌های محدود آثار او صحبت کرده‌اند مثلاً برای پرده برداشتن از مخالفت صابر با خرافات مذهب جلیل محمد قلیزاده عقیده‌اش را بطور واضح بیان کرده است که شایان تو جهاد است. او مخالفت صابر را نشان داده گفته است: «وقتی در کتاب «هوپ، هوپ نامه» به اشعاری که با تخلص صابر امضاء شده‌اند بر میخوریم افسوس می‌کنیم که همراه مفظوهای مانند «داش قلی لی انسان‌لاری نیلردون الهی» «تو این بیرحم انسانها را چه میکردی خداوندان» یکی از سوزناکترین قصیده‌های صابر نیز در رثاء حاجی مجید‌افندی زاده گفته شده است. برای این من هروقت لفظ صابر را در جایی میخوانم و را میشنوم در فکر چنین خجالاتی غرق میشوم برای چه دنیا بایطور ساخته شده است که خورشید بدون لکه نشود و کسر خ بدون خارنو بود؟ بنابراین قانون می‌بایست به گلخانه شاعر پرازشی مانند هوپ هوپ علف خرافات نیز می‌روند و قاطی می‌شد. در اینجا جلیل محمد قلیزاده دو گانگوی و ضدیت صابر را نسبت به خرافات با یک راه روش مخصوص بخود ارائه میدهد. ادیب بزر گک می‌خواهد بگوید که صابر همراه با آثاریکه موهومات و روحانی نمایان طبلی را شدیداً انقاد می‌کند به مناست وفات

خادم مرتع جع حاجی مجید افندی زاده نیز قصيدة سوزنا کی گفته است و این را نتیجه اخداد جهان بینی شاعر دانسته است.

برای اولین بار ، مدحت آقا میراوف نامزد علوم فیلولوژی درباره این عقیده جلیل محمدقلی زاده بحث کرده و نوشته است «عقیده جلیل محمدقلی زاده درباره واکنش های مذهبی صابر کامل صحیح است اگر از اشعار صابر آنها برآ که ماهیت مذهبی دارند جدا کنیم و آثار باقیمانده از جمله اشعاری را که بر علیه موهومات نوشته شده با «خورشید» و «گلسرخ» «گلخانه» مقایسه کنیم قسم اول اشعارش با «لکه» و «خار» و «سارماشیخ» قابل مقایسه هستند. لکن بعد از این نظر درست م. آقا میراوف به یک چنین نتیجه غلط میرسد که «صابر در نظریات مذهبی توانسته است به طرف بیدینی و ضد مذهبی و آته ایزم میل کند مؤلف بعد از این ادعای نشان میدهد که «شاعر توانسته است از میان برداشتن دین و سایه اجتماعی دین و از بین بردن ساختمان استشماری آن را بطور روشن تصویر کند» خلاصه اینهم نمیتواند دادعای فوقانی شاعر را تأیید کند. چون صابر هیچ وقت توانسته است بطور جدی «به بیدینی و خداشناسی - آته ایزم» میل کند مثل گفته ع . میر احمد اوف نامزد علوم فیلولوژی «صابر خواه بعنوان یک شخصیت و خواه بعنوان یک متفرق نه بیدین و نه آته ایزم بود بلکه دینداری در طول عمرش یکی از جهت های او باقی مانده بود .

۱ - یک نوع علک خود(که) با چسبیدن به گیاهان دیگر خود (بالا میکشد د دخمن باعث عدم (شد آنها میشود .

۲ خداشناسی - Atheism

مسئله مذهب در اشعار و نوشته های او به یک شکل ضدونقضیض جلوه گر شده است غیر از موضوعات مختلف مذهبی که در آثارش موجود است ، موضوعات مخصوص و صرف مذهبی نیز در آثار جهان بینان او وارد شده است . خلاصه این ضدیت اهمیت تاریخی مبارزه صابر را در مقابل موهومات ، فانتازیم بویژه ارزش مبارزات او را بر علیه روحانی نهاده کنم کند . تقدیم کشته شاعر از موهومات ، فانتازیم مذهبی و روحانی نمایانی که مذهب را در دست خود «تفنگ قلدری» کرده اند خوانده را در این مسایل بیدار می کند او در معنی حتی به تبلیغ بر علیه موهومات مذهب نیز رسیده است . یکده باین نتیجه گیری اعتراض کرده و میگویند : آخر کسی که خودش مذهبی باشد چگونه میتواند بر علیه آن تبلیغ کند ؟ باید در نظر گرفت در اینجا صحبت از تبلیغ مستقیم نیست بلکه صحبت از تأثیر ظاهری آنست .

نظریه انکاس باد میدهد که انکاس اجتماعی ظاهری نوشته های هنرمند بعضی وقت نتایجی بر ضد بینش های هنرمند هم میدهد ضدیت بین بینش های شخص صابر و بین طنز های تقدیم اورا باین طبق تو پرسیح داد .

میشود گفت که هیچ جهت آثار صابر از چشم معاصرینش بینهان نمانده است . آنها تأثیر صابر را در ادبیات معاصر و آثار شاعران معاصر در کث کرده و در این باره بحث ها کرده اند .

در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۱ در مجله «مکتب» که برای کودکان منتشر میشد رکی از اداره کننده گان مجله عبدالرحمن افندی زاده (۱۹۱۸)

(۱۸۸۴) کفته بود : «تاریخ نام صابر را فراموش نخواهد کرد... چونکه او شاعر بزرگی بود و استاد بزرگ شعر بود ... عظمت شاعر در راه و روشن نوای است که باز کرده است . و این راه را بشاعران زمان خود نشان داده است . و در این راه استاد همه آنهاست بسبت صحیح بودن و روشن بودن راهی که نشان داد همه از اپروری کردند . »

یکسال قبل از ع . توفیق، علی فهمی نیز تقریباً عین همین فکر را ارائه کرده است . علی فهمی گفته است که صابر « برای نویسنده کان جوان یک راه تازه و یک راه تازه و یک راه تازه جاده جدید باز کرد » آنها بوسیله صابر متوجه شدند که ضرر سبک قدیم از نفعش بیشتر است اما از راهی که صابر رفته بود رفتند .

این عقیده بنمایی صحیح است . در اوایل نشر ملا نصر الدین بتا بقول جلیل محمد قلی زاده « گورو لی و نعراتی » هایی که صابر در صفحات مجله راه اندیخت شاعرانی را که از اجتماع بدور مانده و بسیک قدیم غزل و قصیده هی نوشتند بیدار کرد ، و به نوشه های آنان نیروی تازه بخشید .

بعد از « نعراتی ها »^۱ صابر علی ناظم ، شیزیم قلی (۱۹۴۴) - (۱۸۷۹) و علیرضا شمع جی زاده ، « دایانی چاتاخ خالا » (۱۸۸۸-۱۹۳۸) از آنچه وع . غمگسار ، جو لاغی (۱۹۱۹ - ۱۸۸۰) از نجخوان و از آذربایجان علی محزون رحیم اوف ، بیتم جو جه (۱۹۳۴ - ۱۸۸۶) و میرزا جبار عسکر زاده محاکمه پیشیبی « گریه محاکمه » و از ایروان ، شاید نعمتی دکوه (لتی) عنوان ستونی است که صابر داد « دناده داشت . (۲)

سلمان ممتاز عسکر اوف ، خودان بیگ (۱۹۳۷ - ۱۸۸۴) از عشق آباد علی عباس موزنیب - بابایی امیر (۱۹۳۸ - ۱۸۸۳) از باکو سر بلند کرده و بصدای شاعر بزرگ صدا دادند و قدم در راه او گذاشتند و در مبارزه بر علیه دنیای کهن رفای همزم و صادق او شدند . و بدینترتیب مکتب ادبی صابر خلق شد .

بدون شباهه هر کدام از اینها نسبت بخود شاعران با استعدادی بودند ولی صابر همه آنها را در زیر بناهای نیز و متن پژوهیای خود گرفت و آنها هیچ وقت نتوانستند در قامرو طنز خود را از نفوذ شاعر بزرگ رهایی بخشنند و همه بعنوان شاگرد و اداء هه دهند گان سبک صابر در تاریخ ادبیات ما داخل شدند . جلیل محمد قلی زاده در مقدمه ای که به « شیزیم قلی نامه » نوشته است طنز صابر را با آثار ع . نظری مقایسه کرده بعد از نشان دادن شباهت کامل فکر ، موضوع ، فرم ایندو می نویسد « غیر از یکی بودن موضوع و مضمون ، کلام این دو شاعر با همزة ملا نصر الدین را همیشه بیکدیگر تشبیه کرده ایم ولی باید بگوییم که صابر شبیه هیچکس نیست ولی شیزیم قلی به صابر شبیه است و شاید هم او خود باین شباهت افتخار میکرد ». این عقیده تنها شامل علی نظری نیست بلکه تمام شاعران طنزنویس بعد از صابر را شامل است و آنها اغلب در موضوع عانی قلم میزدند که صابر قبل از آن باره نوشته بود بدینوسیله ضریبه های دیگری بر هدفهای تقدیمی صابر فرو دیده اند . به آثار هر کدام از شاعران « ملا نصر الدین » نگاه کنید فوراً تأثیر نیک طنزهای صابر را در ک خواهید کرد . و این تأثیر چه در ایده و چه در موضوع آثار آنها چه در فرم شعر آنها خودش را نشان میدهد . شعرای

ملا ناصر الدین هیچ حقوق نتوانسته‌اند خود را از تأثیر صابر رها کنند در حقیقت آنها نه فقط کوششی برای رهابی نمی‌کردند بلکه به نوشته‌های « صابرانه » خود فخر هم میکردند . بعد ها نوبتند پر قدرتی مثل ح . جبارزاده که خود در تاریخ ادبیات آذربایجان گشاینده صفحه تازه‌ای است در اوایل تأسیس مکتب جدید در زمانی که اشعار طنز آلود می‌نوشت خود ادامه دهنده راه صابر بود . و بوی خوش عطر اشعار صابر از آثار او بمثام میرسید .

این بیچوچوجه تعجب آور نیست ، هنرمندان بزرگ اغلب بر - معاصرین خود تأثیر می‌کنند و این تأثیر مدت طولانی دوام می‌یابد . فضولی و میرزا فتحعلی آخوندوف نظایر خوبی بر صابر هستند . و در ادبیات سایر ملل نیز چنین سیماهای وجود دارند . طنز صابر مرز جغرافیایی نمیشandas طنزهای پر از حکمت صابر از محدوده آذربایجان گذشته و در ادبیات آسیای وسطی و قاتارستان و ایران و سایر همکشوران تأثیر خود را داده است . محمدعلی افراشته شاعر بر جسته طنزنویس ایرانی (۱۹۵۹-۱۹۰۸) اعتراف می‌کند که « من از صابر الهام گرفتمام و این یک حقیقت است . از سینم کودکی که آثار صابر آشنا شده‌ام و این آشنایی مرا بیاد گرفتن زبان آذربایجان رهمنمون شده است » ۱ معاصرین صابر نیز این خصوصیت یعنی تأثیر مثبت او را در شکوفائی ادبیات معاصر فراموش نکرده‌اند . و در آثار خودشان در این باره اظهار نظر کرده‌اند .

۱ - خ حاجی ادا مقاوله « ادامه زندگان (اده صابر) ایران و محمدعلی اخواشته » خبرنامه علوم اکادمیک آذربایجان (۲۶۲) خلد ۲۲ - ۲۴

آثار م . ع . صابر در آذربایجان ایران نیز بطور وسیع پخش شده و در همان حیات صابر شهرت بافته است « هوپ ، هوپ » نامه در آذربایجان ایران نیز مانند آذربایجان شمالی کتاب محبوب مردم بوده است .

شاعر بزرگ تبریز میرمهدی اعتماد ناطقی در شعری که ویرایه صابر گفته است . مینویسد :

سنند سنی بو اذلکده یاخشی قانوین بیز .
کنلو نجه قان اول ماسین هر دده ده من میز
عمردن بویی بو اذلکه میزه خدمت ادب من ،
ظاهرده اگر گتمش ادولوب سان المیزدن .
اذلمز اذین نهود چکر : ادمجه میس من !
ترجمه :

در این سرزمین ، بیشتر از تو ، ما ترا می‌شناسیم
بی تو ، چطوری ، دلم خون نگردد !
یک عمر به سرزمین ما ، خدمت کرده‌ای ،
اگرچه در ظاهر از دست ما رفته‌ای ،
ولی اثر جاودانی ات فریاد میکشد : تو نمرده‌ای .

چگونگی معروفیت و شهرت صابر در آذربایجان ایران در این شعر با صدمیت بیان شده است .

بیکی دیگر از شاعران بنام نبریز علی فطرت (۱۹۴۸ - ۱۸۹۰) که در زندان رزیم شاه در گذشت صابر را شاعر استاد ، حقیقت گو ،

قهرمان حق و راستی ، رهبر ملت و یک هموطن جسور توصیف کرده است .

دستان ایرانی شاعر مرحوم اسکندر غفاری سرخپوش و معلم عبدالله فربور (۱۸۸۳ - ۱۹۵۹) درباره شاعر بزرگ خاطره‌های صمیمی تو شنیده‌اند ، و در این خاطره‌ها درباره زندگی صابر اطلاعات پرازدشی داده شده است .

محمد حسین شهریار در بخشی که از تجدد ادبیات شرق سخن می‌گوید اظهار میدارد که سیک جدید شعر « در اوایل مشروطیت پیشتر بواسطه انعکاس آثار نویسنده‌گان و شعرای مجله ملانصر الدین فقار مخصوصاً شاعر نابغه شیروانی مرحوم صابر افتدی در موضوعات اجتماعی و انتقادی نهایان تر می‌شود »

دوست هم قلم ما غفار کندی از آذربایجان ایران یک چین عقیده منطقی اظهار کرده است :

ادبیات دو کراتیک و رئالیستی آذربایجان (منظور مؤلف آذربایجان ایران است - ع . ز .) یکی از دو بازوی پرتوان تمام آذربایجان را تشکیل میدهد . موقوفت هردو بازوی ادبیاتی که از آن دهنده تفکرات و معنویات موجودیت ملی یک خلق واحد است ، موقوفت عینی ادبیات است . این ادبیات را میتوان به یک درخت چنان کهون بر عظمت تشبیه کرد که ازو سط « آزار » سر کشیده و شاخه و برگ آن به شمال و جنوب بالگشاده و از یک هوا تنفس کرده و از یک

آب و خاک نیرو گرفته است . »
در هر سخنی درباره مسأله ادبیات آذربایجان نمیتوان بازوی جنوبی آنرا فراموش کرد . پس اگر بخواهیم از اهمیت آثار صابر بحث کنیم و از معاصرین آذربایجان ایرانی او سخن نگوییم حرفمن را کامل نزدیدیم .
یکی از معاصرین صابر در ایران که درباره او معلومات نسبتاً

وسعی داده و عقاید پرثمری اظهار داشته است علی اکبر دهدخدا (۱۹۵۶ - ۱۸۷۹) است علی اکبر دهدخدا ای که در سالهای انقلاب مشروطه تحت تأثیر اشعار صابر در روزنامه « صور اسرافیل » اشعار طنز آلود فارسی و ترکی می‌نوشت در اثر پرارزش خود «لغت نامه» درباره صابر معلومات پرازدشی از آن می‌گفتند . ع . دهدخدا صابر را به چهای که « در شب تولد ره صد ساله می‌پیماید » تشبیه کرده است . معنی حقیقی این فکر که در یک شکل مجازی بیان شده است اینستکه کاری را که صابر انجام

داد برایر است یا کاری که در یک قرن انجام می‌باشد . بعداً دهدخدا به اینصورت بافکار خود شکل داده است : « ... او از نویسنده‌گان عصر خود از افکار زمان صد ها سال جلو رفته بود » بطروریک دیده می‌شود علی اکبر دهدخدا معاصر آذربایجان ایرانی او با ع . صحبت معاصر آذربایجان شوروی او هم عقیده است . و بعد دهدخدا صابر را در تمام خاور نزدیک « آورنده سیک جدید و روش جدید و او لین تیکت کار

۱ - مجلس ادبی نویسنده‌گان آذربایجان ایران « اذربایجان » اذربایجان « مقاله ۱ - لغت نامه دهدخدا تهران ۱۳۲۵ جلد ۲۴۵ ۲۴۳

علم خود دانسته و از او پیروی میکردند. از مثال‌های مذکور کاملاً واضح میشود که علی اکبر دهخدا ماهیت تمام نکته‌های آثار صابر را با حساسیت تمام در کث کرده و بطور صحیح آنها را شرح داده است. سطح تحقیقات دهخدا از لحاظ دقیق و عمومیت دادن علمی با آثار صابر همچ هم از معاصرین هموطن صابر پایین نیست. و نقش او را در پیدایش و ترقی افکار آذربایجان و خاور نزدیک و موقعیت او را در تاریخ ادبیات همین کشور با عظمت تمام شرح داده است.

انقلابی مشهور و نویسنده آشنین سید جعفر جوازد اده پیشه‌وری (۱۸۹۲ - ۱۹۴۷) در دوران جنگ جهانی دوم در روزنامه آژر که در تهران منتشر میشد از تأثیر مثبت طنز صابر در انقلاب مشروطه ایران و از آتجمله در آذربایجان ایران سخن گفته و آنرا یکی از خدمات تاریخی شاعر به شمار می‌آورد اویی نویسد که در اشعار شعرای ملانصر الدین در ایران که «با کمال شوق و علاقه» خوانده میشود وهم سیمای آزادی خواهان و هم سیمای مترجمین بطور زنده تصویر شده است. در میان اشعار صابر به قطعاتی بر میخوازیم که بر شعور ما حکم می‌راند.

قید خاص اسم صابر در مقاله نشان میدهد که منظور پیشه‌وری از شعرای ملانصر الدین بدون شیوه در درجه اول صابر در نظر گرفته شده است.

در آخر مقاله پیشه‌وری دوباره به اهمیت آثار صابر بر گشته و می‌گوید: «اعشار صابر که در حکومت تزاریسم چاپ شده ثابت میکند که روش‌گذاران فقماز قدر به مبارزه آزادی‌خواهان ایران و حفظ شرف

می‌نامد» و نو آوری او را بطور صحیح معنی می‌کند. در جای دیگر کتابش از نیروی تفکر صابر بحث کرده نشان میدهد که در شرح مسائل سیاسی و اجتماعی زمان «film صابر مججزه خلق میکرد» صابر از طرفداران آشنین حرکات آزادی و مشروطه بود «از ظلم غارت داشت و با اشعار خود مشروطه خواهان را به مبارزه تغیب میکرد.

آنها را بقداکاری بیشتر و پایان بخشیدن بحکومت استبدادی و پاره کردن زنجیر استبداد دعوت می‌کرد. صابر یک رئالیست حقیقی بود در آثارش بحقایق زندگی صادق مانده و باشان دادن عیوب خلق آنها را اصلاح میکرد «و روحانی نمایان جاهل و دوروی ریاک را به آتش کشنده تنقید میکرفت و به اشخاصی که از میان خلق بر خاسته و با خلق بستگی داشتند «حیات ابدی میداد» دهخدا در ادامه سخنانش نشان میدهد که همه اینکارها را صابر در یک شرایط بسیار سنگین انجام میداد و با جسارت تمام تعقیب‌ها را تحمل میکرد و تکفیرها را با خونسردی قبول میکرد و با افتخار میگفت که انسان حقدوست است «سپس دهخدا از شهرت زیاد طنز صابر در ایران و انتشار وسیع آن در این کشور صحبت کرده و میگوید: «صابر چنان شاعری بود که در سایه او نه فقط آشنایان زبان آذربایجانی بلکه نا آشنایان این زبان نیز برای خواندن «مجله ملانصر الدین» میل و رغبت نشان میدهنند» دهخدا تأثیر طنز صابر را در آثار شاعران معاصر نیز بحث می‌کند با استعاره «صابر چنان شمعی بود که خیلی‌ها در اطراف او مثل پر وانه می‌چر خیلند» نشان میدهد که چطور شاعران زمان او را

معجز در شعری بنام قلم که آنرا ویرزه سخنواران کرده است.

نام صابر رادر ردیف شاعران و صنعتکاران تابعه شرق از قبیل فردوسی، خیام، سعدی، نظامی، خاقانی ذکر کرده است. از نظر معجز صابر زنده است و نخواهد مرد، چون شاعری که از قلمش سخنان هوب، هوب تراووش کرده هرگز نمیمیرد.

همه اینها تعبینده اینستکه معاصرین ایرانی صابر او را کمتر از معاصرین فقفازی دوست نداشتند.

آثار صابر در فقفاز و ایران توجه معاصرین را یکسان جلب کرده است. این درست است که در آنزمان در آذربایجان ایران نسبت به فقفاز جهالت و استبداد، موهومات نیرومندتر بود و حتی زمانی حکومت پخش ملا نصرالدین را در ایران قدغون کرده بود ولی بدون توجه باین محدودیتها نه تنها صابر بر قلوب خوانندگان آذربایجانی اش رخنه کرد بلکه مورد تأیید و احترام آنها نیز قرار گرفت.



نویسنده‌گان معاصر میرزا علی‌اکبر صابر در باره آثار او تحلیل‌های جالبی ارائه داده‌اند. درباره ایده آثار او و ویرگی‌های نوآوری او و اهمیت اجتماعی و تربیتی طنز او و هدفهای انتقادی او و تأثیر اودر زندگی مردم و ترقی ادبیات و سایر خصوصیات او عقاید درست و منطقی و عقلانی اظهار کرده‌اند که بعضی از این عقاید هنوز اهمیت خود را از دست نداده‌اند.

ولی در تحلیل آثار صابر توسط معاصرینش نقایص، یک نیروی از طرفی بیان کننده ارزش شاعر بزرگ و از طرف دیگر مثال خوبی است از تأثیر شعر صابر بر عقل وجود آنها.

آنها راغب بودند».

و با این گفته او نیز همانند تمام روشنگران فقفاز به عمومیت یافتن طنز صابر به طور منطقی معنی داده است.

از علمای آذربایجان ایران محمدعلی مدرس تبریزی نیز (۱۹۵۴-۱۸۷۹) در اثر خود بنام «ریحانة الادب» که ویرزه زندگی علماء و هنرمندان بزرگ شرق حصر کرده است درباره صابر اطلاعات مختص‌مری داده است. او از ویرگی‌های طنز صابر و از هدفهای تنقیدی او بحث کرده است. بنا برگفته محمدعلی مدرس تبریزی دفاع از طبقه فقیر و مبارزه در راه زندگی متمدن، روح و جان اشعار صابر است. مؤلف از تأثیرات صابر در ادبیات ایران نیز صحبت کرده و میگوید، صابر با آثار خودش «به پیشرفت تمدن ایران کمک کرد».

اشارة مدرس به شرح حال صابر هر چند هم که طرح سطحی باشد باز قابل توجه و پراهمیت است.

میرزا علی‌اکبر شسبتری (۱۹۳۴-۱۸۷۳) شاعر پرتونه ایران و ادامه دهنده مکتب صابر به صابر مثل یک استاد بزرگ نگاه میکرد معجز که تمام خلاقیت خود را از صابر اخذ کرده بود او را معلم خود نامیده و گفته است: «من باید مردم خودم را مثل صابر بیدار کنم» واضح است که در این سخنان مؤلف بادگرفتن، ایده‌آل‌بودن، انسانی بودن و روح عصر خود بودن و نوآور بودن آثار صابر را در نظر می‌گیرد. این از طرفی بیان کننده ارزش شاعر بزرگ و از طرف دیگر مثال خوبی است از تأثیر شعر صابر بر عقل وجود آنها.

موجود در آثار صابر و جهان بینی او را شکافته و نشان دهند . بعض اخصوصیات اورژنال طنز های صابر و جهان دیگر آن و یا در شرح بعضی از مسایل راه اشتباه رفته اند که در این باره در صفحات بعدبطور جدا گانه بحث خواهد شد . اشتباه معاصرین صابر درباره او تصادقی نیست از این حقیقی هتر مند نهنجی مثل صابر را فقط علم ادبیات فنازی که با سلاح جدید جهان بینی مارکسیسم و لینینسم مسلح شده باشد می تواند توضیح دهد و برای تصدیق این حکم تحقیقات وسیع فیلولوگی های آذربایجان شوروی و مونو گرافی هایی که نوشته اند دلیل خوبی برای اثبات این حکم می باشد .

فصل پنجم

مباحثی ، چند .

طودی تنقیدکن که ، تنقید تو نیز
تنقید نشود .

م . س . اردبادی

علوم است که معاصرین هتر مندان بزرگ نمیتوانند مسایل مختلف و معنی و اهمیت آثار آنها را در کث کنند و ارزیابی آنها در حد عالی خیلی مشکل می باشد . حتی آنها در این راه لغزش ها و خطاهایی نیز

خواهند داشت ما به این مسأله در مقاله و خاطرهای معاصرین صاریحی حبیقی کلمه باشکال برخورده است. و در حقیقت آنها قادر بشرح نیز بر میخوازیم.

در فصل های گذشته مناسبات معاصرین صابر با او و جنبه های تجییم که بلندترین تکیه گاه فکر اجتماعی بشر است لازم است. واکثر مثبت این عقاید را روشن کردیم. لیکن در نوشه های معاصرین صابر پاکستانی کیفیت بودن و اشتباهات و محدودیتهای نوشه های معاصرین افکار ضد و نقیض و نکات مهم و ضدhem و عقاید نادرست و قابل برخورد و حل اول از این امر ناشی میشود.

نیز وجود دارد. که ارزیابی آنها و سخن گفتن از آنها و شرح ذهن آنها با رو در رو فراردادن صابر و مجله ملانصر الدین باشتباه جهات علمی آنها بخاطر جلو گیری از اشتباهات متولد اوزی در یکی از دلار شده است « صابر مجله ملانصر الدین را رونق داده بود ». « اینکه « ملانصر الدین صابر را بشهرت رسانده بود ». و مباحثه های بحث بیطرافانه ضروری است.

خطاهای نوشه های معاصرین صابر را تقریباً بطريق زیرمتوازن علمی دیگر که در آن زمان رواج داشت در وحله اول جلب نظر دسته بندی کرد :

اشتباهاتی که در تحلیل های ادبی رخ داده است. و عدم در کثر افکار ملانصر الدین ناشر افکار صابر « صحیح مسائل زندگی و آثار شاعر و ارزیابی غلط آنها ». پاکستانی

تحریف بعضی از خواصی که مریوط به زندگی و آثار شاعر پسر مطلع ملانصر الدین و عامل انتشار آن صابر بود. بعد از بوده و افکار غیر عدلانی مشکوک و احکام ضد و نقیض. پاکستانی

بعضی مسائل بحث انگیز که تاکنون حل نشده است. او در این زمانی هم مرحوم عبداله شایق باین فکر افتاده است. او در این

قبل از ورود به بررسی نمونه های بسیار جهت عمومی مناسب از نوشه است : « ادبیات ما در سایه ملانصر الدین با نزدیکی به زندگی صابر را با آنها نشان دهیم. بطوريکه در بالاهم اشاره شد در تحلیل های پاکستانی حقیقت راه درست خود را پیدا کرد. روح آن مجомуه به بدون شک

معاصرین صابر یک طرفی، نقصان و یک حالت ابتدایی وجود دارد پاکستانی اکبر صابر بود. بطوريکه بعد از جدایی روح صابر از مجله، اگر تحلیل های عباس صحبت و بقسمی یوسف وزیر را است

کنیم می توان گفت که در تحلیل های بقیه عمومیت عمیق ادبی و جو^ر کنکه و باشتباه خود در طرح مسأله باین شکل اعتراف کرد.

آنها در تحلیل علمی ماهیت آثار صابر و در نشان داده این مباحثه در سالهای بیست توجه ادبی ای جوان را نیز جلب کرده بود. و بعضی مؤلفین مسأله را بهمان صورت طرح کرده و بحل ویز گی های بدیع و هنرمندانه شاعر و جنبه های ضعیف و قوی او ب

آن کوشیده‌اند.

البته طرح مسأله با بصورت از لحاظ متود لوژی اشتباه است و بهمین خاطر صابر شناسان دفاعات باین مسأله برگشته‌اند. و طرح آنرا با بصورت رد کرده‌اند. محمد‌کاظم اکبرلی یکی بودن ملا‌نصرالدین و صابر را شرح داده و نوشته است «ملا‌نصرالدین شایسته صابر بوده و صابر هم شایسته ملا‌نصرالدین اینها یکدیگر را مزین کرده و کامل می‌کنند». یکسال بعد از علی اکبرلی، بروفسور عزیز شریف دوباره باین مبحث برگشته و نوشته است: «اگر صابر بوده مجله‌ملا‌نصرالدین نمیتوانست آنهمه نفوذ کسب کند» و نیز «اگر ملا‌نصرالدین بود صابر نمیتوانست بمیدان و اداد شود» این دو سیما - سیمای گرد آور ندانه ملا‌نصرالدین و سیمای شاعر خلق صابر - بطور جدا نشدنی و خیلی محکم بهم‌دیگر بسته شده‌اند.

این هردو عقیده منطقی است. ولی باید تکمیل تر شوند بدین نحو که، هم «ملا‌نصرالدین» و هم رفیق «ریش سفید» ملا‌نصرالدین جلیل محمد‌قلی‌زاده محصول محیط اجتماع آن زمان بودند آنها را انقلاب ۱۹۰۵ پرورش داده بود. اگر انقلاب نمی‌افتد نه ملا‌نصرالدین بود، و نه جلیل محمد‌قلی‌زاده و نه صابر، و نه دیگر نویسنده‌گان همفکر آنها. نویسنده‌گانی که مجله ملا‌نصرالدین را احاطه کرده بودند دوش بدوش هم داده و با نوشته‌های خود در راه آینده روشن و نابودی استئمار مبارزه می‌کردند. آنها قبل از هر چیز مردانه عمل بودند، لذا آنها نمیتوانستند روی یکدیگر تأثیر نداشته باشند، همانطور که مقالات جلیل محمد‌قلی‌زاده برای صابر سوزه درست می‌کرد

صابر نیز با طنزهای منظوم برای جلیل محمد‌قلی‌زاده موضوع میداد. یکی از فعالترین سیماهای ملا‌نصرالدین چی‌های‌دیگر مشهور. حقوق‌دی یعنی در موقعش این مسأله را خبلی قشنگ شرح داده است: «صابر شاعر بزرگی بود که در شعر مهارت زیادی کسب کرده بود. او خبلی قبل از ملا‌نصرالدین شعر می‌گفت ولی آنکه صابر را صابر کرد ملا‌نصرالدین بود طبع از صابر بود، قافیه پردازی از صابر بود، استعداد شعری از صابر بود فقط سوزه دهنده ملا‌نصرالدین و جلیل محمد‌قلی‌زاده بودند. چطربیکه شعری از ملا‌نصرالدین از صابر متأثر شده و به احوال اشار از نظریه نوشتهداند و این امر را نمیتوان انکار کرد نظریه نوشن صابر را هم برای بعضی آنها نمیتوان انکار کرد. و این کاملاً طبیعی است. بهمین خاطر بحث درباره تأثیر ملا‌نصرالدین چی‌ها در روی یکدیگر لازم است. ولی بدون در نظر گرفتن محیط اجتماعی و شرایط سیاسی برتری دادن یکی از آنها بر دیگری از جهت علم متود لوژی اشتباه است.

بعضی از مؤلفین صابر را با روزنامه «حیات» و «فیوضات» بسته میدانند و خدمت بزرگ‌کی علی یک حسن‌زاده را در پرورش صابر ذکر می‌کنند. و این امر بقدرتی اشتباه است که بحث کردن در روی آن وقت تلف کردن است. این درست است که از صابر چند شعر در روزنامه حیات و چندین غزل در مجله فیوضات چاپ شده است ولی استناد باینها و بستن صابر را به حیات و فیوضات و ادعای نقش بزرگ‌کی علی یک حسن‌زاده در بکمال رسیدن صابر یک فکر بی اساس است که با هیچ دلیل علمی نمیتوان آنرا ثابت کرد. چون آثار صابر در آن‌زمان

درست در نقطه مقابل جبهه ادبی علی بیک حسنزاده قرار گرفته و شاهرک جبهه انقلاب دمو کراتیک ملانصرالدین چی ها بود . بستن صابر به « حیات » و « فیوضات » و قول تأثیر علی بیک حسنزاده در روی صابر تصدیق کلیه ادعاهای غیر حقیقی است . بعدها وقتی که ع. حسنزاده خاطرات فعالیت های دوران تویستندگی خود را نقل می کند اعتراف می کند که او نتوانسته بود به پائین نگریسته و بشعور توده های وسیع نفوذ بکند . در آنوقت ملانصرالدین چی ها و ملانصرالدین سیماه ادبی زبان را ترسیم کرده و مسائل اجتماعی و سیاسی زمان را بطور صحیح روشن کرده بروج و شعور تودها نفوذ کرده بودند .



از تحلیل های فوق چنین بر می آید که اکثریت بزرگ معاصرین روح اساسی آثار صابر را در کنکرد و آنرا بطور درست ارزیابی نموده اند ولی بعضی مازنیالها نشان میدهد که تک معاصرین شاعر در در ک حکمت آثار او بدشواری برخورد و بعضی ها اصلا از آن سرنیآورده اند . و در نتیجه اظهار نظرهای غلطی ابراز داشته اند . مثلاً علی عباس موربین در مقدمه « مجموعه اشعار » ادعا می کند که بیک « صابر با اشعار علمی ، تدقیقی ، فلسفی مشغول نبوده و بمسایل علمی متفکر انه نگاه نمیکرد و در نوشتن اشعار هجو نیز موحد و مختروع نبود او شاعر مقندری بود که تحت تأثیر مطبوعات قرار داشت و اکثر نظم هایش نظره نویسی هستند » بیینید مؤلف چطور در بیک عبارت کوچک به اشتباہات بزرگ میدان داده است ... « صابر موجد و مختروع نبود » صابر یک شاعر نظیره نویس ساده ای بود . صابر متفکر نبوده

است . گویا صدا دادن بمسایل طرح شده در مطبوعات ، رفق راه کوبیده شده و « تحت تأثیر » قرار گرفتن بوده است . وارد شدن باین بحث غلط مثل مباحثه با منکرین خورشید می باشد . مؤلف سپس زبان طنز صابر را تنقید می کند و تصحیحاتی را که روزنامه حیات در موقعش در شعر بین الملل کرده تأثیر می کند در آثار صابر « بقدرتی اشتباهات صرف و نحوی وجوددارد که هر قدر هم با روپوش های مبالغه آمیز سرپوش رویشان گذاشته شود باز هم پنهان کردن اصلش ممکن نیست . »

و حال اینکه صابر همانند نوآوری در ظاهر شعر در معنای شعر نیز تازگی های زیادی ایجاد کرده است . زبان طنز صابر طین دار ، صدادار ، پرتحرک و ساده است . یکی از دلایل رسوخ هوپ ، هوپ نامه در قلبها همین انسانی بودن زبان شاعر در شعر است . یکی از خدمات بزرگ صابر از میان بردن و خراب کردن دیوار بین زبان کتابی و زبان محاوره ای بود قبل از صابر در نوشته ها عبارات بسیار غلیظ انتخاب میشدند . کنار گذاشتن این روش توسط صابر وارد کردن زبان محاوره ای در شعر ابداع بزرگی در ادبیات است . این ویژگی بصابر امکان داد مردم را خطاب قرار دهد و با صد هزار مردم هم زبان شود و خوانندگان آرزوها و خواسته های خود را در این اشعار بیابد و الهام و استعداد صابر نیز خود را در خزینه زبان خلق و وسائل پرتوان آن بیابد « میر جلال »

چنین بنظر مرسد که جهات ناخوش آینده موزبین همین ویژگی ها بودند . بهمین خاطر او کوشش میکرد تا کسانیر اکه جاری شدن زبان

خالق را در زبان صابر «مخالف تر کی» «میدانستند تبرئه کنند . او در حالیکه به «محاکمه های تنقیدی» خود درباره آثار صابر ادامه میدهد . پا را جلوتر گذاشته و شاعر را به درهم رسختن قوانین وزن و آهنگ عروض و به عدم اطلاع متهم میکند . او برای اثبات اعادی خود او از بند ۳ و ۶ استقبال صابر از ترکیب استادش سید عظیم که با مصروع «آی غمین بو دل محزونه صفا» (ای غم صفائی این دل محزون) «مثال میآورد و اینها همان بندها هستند :

ناد دین تابع فرمان اول اولدوم
حسنیه واله حیران اول اولدوم
عشقد خانه هی دیوان اول اولدوم
قاپیما عجز ایله دیوان اول اولدوم
گوزلیم ، شمیدی ندیر فرمانون؟
جانی قربان سنه بو نالائین
امر قلدين منه شیدا اول اولدوم
عشقد بی سربا اول اولدوم
یعنی سر داده سودا اول اولدوم
ترک ناموسه میها اول اولدوم
شانین آت چوله ، (سوا اول اولدوم
نظر خلق ده عدنی اول اولدوم
گوزلیم شمیدی ندیر فرمانون؟
جانی قربان سنه بو نالائین

هر چه گفته بشوم آن - گشتم
تابع امرت و فرمان گشتم
واله حسن و حیران - گشتم
جان نثار تو ویران گشتم
عاقبت مستحق نان گشتم
چیست ای ماه من ، اکنون فرمان
امر کن تا بکنم جان قربان ...
خواستی باشم شیدا - گشتم
عاشق بی سر با - گشتم
سر و دل داده سودا - گشتم
یا به هر زجر مهیا - گشتم
در نظرها همه ادنا - گشتم
چیست ؟ ای ماه من اکنون فرمان
امر کن ، تا بکنم جان قربان !
ترکیب بند سید عظیم و استقبال هزل صابر از آن هر دو هشت بیتی هستند . و هر دو در هفتین بحر رمل نوشته شده اند . لیکن برای خلق افکت اورزیتال عمداً از وزن خارج وبشكل نه ریدی - داخل شده است . و در سایر طرزهای صابر نیز باین اصول بر می خوریم . در خاطرات من . ممتاز موضوع بالا طور دیگری عنوان شده است . و حتی بـگفتهـ ای خود صابر نیز استناد شده است . درستی این قسمت خاطره مشکوک است . زیرا مشکل است که باور کنیم در شعر استادی مانند صابر در هم رسختنگی وزنی راه یابد .

«بازیسان تازه نه شعله» — دیه سودون مندن.

«حی مون تازینا مضراب ذن اولدون قادرامی!

صابروله به مکتوبی چوخ آلدوق سندن

هر نه بازدین، اوانا بانی من اولدون قادرامش

بیو زمان ناصحی طواح ابله صابر، بنده،

باشایردق هامیمیز غذلت ابله خفرنده.

بیریمیز مرثیه گولوقدا بیوک شاعر ایدی

بیریمیز ساغه مایل. بیریمیز جانانه

بیریمیز هجوده ینما کیمه چوخ ماهری ایدی

لایمالی کچینهردی گونوموز (ندانه)

اد پوشان یوشودان من بیزی بیداد اتدین

ددغی دذ یولدا چاپیشنه افایقا وادا اندین

تجهمه :

«اشعار تازه چه نوشته‌ای» گویان ازمن پرسیدی
مضراب زن تار روحمن شدی برادر
صابر و من نامه‌های زیبادی در این باره از تو گرفته‌ایم
تو بانی نوشته‌های ما هستی، برادر
زمانی ناصحی، طراح، صابر و بنده
یکی‌مان استاد مرثیه بود
و یکی‌مان میل بساغر داشت و دیگری به جانان
و یکی‌استاد هجو بود همطران بعما
و بدین نحو روزهایمان با بیگارگی میگذشت
تو، ما را از آن خواب پریشان بیدار کردی
و تو راه صحیح و راست تلاش را جلوی پای ما گذاشتی.
این مصروع‌ها خصوصیات کلی ناسیور گوچرلی را بر صابر و
همچنین بر دوستان همقلم او تصویر می‌کنند و غیر عادلانه بودن و بی-
اساس بودن ادعای ع. موزنیب را خیلی خوب آشکار می‌کنند.



معاصرین، اقوام، دوستان، همقلمان صابر تعداد زیبادی خاطره
درباره او نوشته‌اند و بدون هیچ شکی آنها در این نوشته‌ها در باره
زندگی و آثار او اطلاعات پر ارزشی داده‌اند. از این منابع استفاده-
های زیبادی شده و در آینده‌هم خواهد شد. ولی در بعضی از این خاطره‌ها

اشتباهاهی نیز هست و یا بعضی‌ها هستند که از حقیقت دور بوده و مشکوک نظر میرسند که لازم است تک آنها مورد بحث قرار گیرد .
یکی از جهاتی که بحث در آن ضروری است فرض گشتن بعضی از آثار صابر بهنگام دفن او است . این موضوع را برای اولین بار دختر صابر سریه طاهرزاده در خاطرات خود عنوان کرده است .
بعد این بوسیله بعضی از مؤلفین تکرار شده است و گاهی هم موضوع را بزرگتر از آنچه بود جلوه داده‌اند .

اولین اطلاعی که در مجله «شرق قادینی» (زن شرق) بوسیله سریه طاهرزاده عنوان شده است (دکابر ۱۹۳۰) اینطور است : «روز مرگ او (صابر) قسمتی از آثار او در خانه گم شد و بنایه رهنماهی میرزا عباسقلی (صحت) من و رفیق رضایت ندادیم که در خواست آخوندها ، ملاها ، و نزدیکانمان درباره از بین بردن قسمتی از آثار که در آنها بر ملاها و دین توھین شده بود اجابت شود . کتاب (بوقجهای که آثار صابر در آن گنجانده شده بود) را برداشتیم و پنهان کردیم . بعد ها باز هم قسمت باقی مانده بواسطه عباسقلی بنام مادرمان نشر یافت» .

یکمین بعد همین سخنان بوسیله ع . صادقی در مقاله‌ای بنام «عائله صابر» باین شکل افاده است . «آنها یکی بدفن صابر آمده بودند از بشنوی خانه استفاده کرده یکی از بوقجهایی را که آثار صابر در آن جمع بود می‌زدند . زن صابر بیلر نسae بسدون توجه بشلوغی خانه بقجه دوم را برداشتیم و پنهان می‌کند چند روز بعد که آنها از آسیاب می‌افتد چند نفر از ریش سفیدان شهر به دهانه سرسلامتی

بنزد بیلر نسae آمده و به او می‌گویند که (صابر از این دنیا به آن دنیا رفت ، مایا بید بهم رفت او در آندنیا بگوشیم آثار او را بیار تا آنها را سبک و سنبگین کنیم و از توی آنها اشعار ضد دین و خدای را سوا کنیم و نابود گردانیم تا بلکه خدای تعالی او را بدرگاه خویش راه دهد .) بیلر نسae از لکلک آنها سر در آورده دو مین بقجه را که پنهان کرده بود با آنها نشان نمیدهد . و بین نحو آثار شاعر از غارت عناصر مرتجم مصون می‌ماند اولین بقجه هنوز هم یافت نشده است . احتمالا سارقین در همان روز اول سرفت آنها را از بین برده‌اند . و این نکته را نیز علاوه‌کنیم که ع . صادقی این حرفها را به استناد گفته‌های سریه نوشتی است .

مرحوم بروفسور جعفر خندان در سال ۱۹۴۰ در مونوگرافی «صابر» گفته‌های علی صادق را تکرار کرده و حرفهای زیر را هم از خودش اضافه کرده است «دشمنان گوشش زیادی برای از بین بردن آثار شاعر می‌کردند» .

پسر صابر . ش طاهرلی بنابرایتی که از یکی از نزدیکان شنیده بود (وقتی پدرش وفات کرد ش . طاهرلی سه سال داشت) در سال ۱۹۶۲ در مقاله دوباره باین مسئله بر گشته و نوشتی است : «هجومی که از طرف «گروه سیاه» در زمان زندگی اش باو می‌شد . بعد از مرگش به هجوم بسر آثارش تبدیل می‌شود . بتایکید «ملا» به بهانه اینکه بهتر است در بالای جنازه از اشعار خود آن مرحوم خوانده شود دستنویس‌ها را از صندوق در می‌آورند و بعد از خلوت شدن سرشان متوجه می‌شووند که خرى از اذدست نویس‌ها نیست و این آثار هنوز هم پیدا نشده‌اند» .

آیا براستی قسمت بزرگی ، از آثار صابر بیغما رفته است ؟
اگر واقعاً رفته است ، آن کدام بکی بوده است ؟ البته این مسائل از
نظر صابر شناسی بسیار مهمند که نمیتوانسته توجه محقق آثار صابر
را جلب نکند .

بنظر ما ادعای «ذردیده شدن دستنویس‌های او» بهنگام دفنش
باور کردنی نیست . و سه اساس برای اثبات این ادعا وجود دارد .
اولین اینها خاطره سید حسین باعثوان (نشر «هوپ» ، هوپ‌نامه)
است) . در همین خاطره سید حسین در ساره دیدار خود در تابستان
۱۹۱۰ در اداره مجله «زنیور» با صابر می‌نویسد که صابر برای نشر
آثار خود آنها را جمع آوری کرده و در یک بسته سیز گذاشته بود در
اینجا آثار بربریده شده از مجلات و دستنویس‌هایی که با نی نوشته شده
بود وجود داشت . «صابر در اینجا همراه آثار مشهور خود بعد از
انقلاب آثار قبل از انقلاب رانیز گذاشته بود » در پایان خاطرات مؤلف
از چگونگی آماده شدن چاپ دوم هوپ‌نامه برای چاپ صحبت
می‌کند و می‌گوید : «تصحیح و ترتیب پخش کتاب به عهده من گذاشته
شد عموماً محمود پاکت سیزی را که سال قبل در اداره روزنامه
زنیور دیده بودم بن تحول داد » .

این سخنان میرساند که آن قسمت از آثار صابر که بواسطه خود
او جمع آوری شده و در بسته سیز گذاشته شده بود در روز دفنش
ذردیده نشده بود . اساساً در دومن نشر هوپ‌نامه از محتویات
این بسته استفاده شده بود . پس کدام آثار صابر گم شده بود ؟ زن -
العلابین طاهر زاده در خاطره‌ای که نوشته و نیما فرستاده است به این

سؤال یکچنان جوابی میدهد . «میگویند روز دفن صابر دشمنان
آثار دستنویس او را ذردیدند » این فکر درست نیست . جریان در
اصل اینطور بود : وقتی که جنازه عمومی در خانه بود ملا گفت که
مرثیه‌های صابر را بیاورید تا بالای سر جنازه اش مرثیه‌های خودش را
بخوانم . ما هم چند تا از مرثیه‌های دستنویس عمومی را باو دادیم .
ولی ملا این دستنویس را برنگرداند . گویا صحبت از این مراثی
می‌کنند ولی موضوع را یک‌کمی بزرگ کرده‌اند . این درست که
جمع آوری و آتش زدن آثار صابر از طرف بعضی های پیشنهاد شده بود
ولی ما به حرف آنها گوش نکردیم . در خاطره پسر صابر نیز تقریباً
همین فکر اراده شده است . گویا ملا چند تا از «مرثیه‌های دستنویس
صابر» را برنگردانده بود . و این امر سبب شایعه فوق گردیده بود .
و دومن اساس هم همین بوده است .

سومین اساس که سرفت رفتن آثار صابر را مشکوک کث جلوه
می‌دهد خود هوپ هوپ نامه است . اکثریت آثار که داخل هوپ -
هوپ نامه شده‌اند در سالها ۱۹۱۱ - ۱۹۰۵ نوشته شده‌اند همه آنها
«به استثنای چند شعر» در مطبوعات آن‌زمان چاپ شده است . و با اطلاع
از زندگی و عدم صحبت مزاج شاعر بعید بنظر می‌رسد که در این سالها
بیشتر از این نوشته باشد . ولی با اینهمه ممکن نبود که او آثار چاپ
نشده نداشته باشد . از خاطره س . ممتاز که چندین مرتبه به آن اشاره
کرده‌انم که شاعر یکروز قبل از مرگش آثار چاپ نشده‌اش را
در راکت به صحت داده بود . که آنرا هم نمی‌شود سرفت اسم گذاشت .
(در این باره قبلاً بحث شده است) با استناد بگفته‌های بالا می‌توان

چنین نتیجه گیری کرد که شایعات مربوط به سرقت آثار صابر یا بطور صحیح تر سرقت دستورالسی‌های صابر دروغ است.



در بعضی از خاطرات نوشه‌های غیر عقلانی و غیر حقیقی و دور از حوادث معلومی که در آنزمان اتفاق افتاده بود نیز وجود دارد، مثلاً در فصل اول دیدیم که چطور مردم بالاخانی از رسیدن تهدید نامه‌ها خشمگین بودند. و با موضوع مقاله‌ای که «باخیش احمد اف» در روزنامه گونش بنای سفارش اسلامیه جمعیت نوشته شده بود آشنا شدیم. ولی در خاطرات پاشا و کل اوف که با صابر در یک زمان و در یک مدرسه همکار بود بمقاید خلاف این بر می‌خوریم.

در خاطرات پ - و کل اوف نوشته شده است که بعد از رسیدن نامه‌های بی امضاء بصابر «ریش سفیدان و جوانان» بیدین بودن اور «فومیدند و اخطار قطعی بمدیریت کردند که درس شویعت از صابر گرفته شود. و در صورت امکان بطرکی از مدرسه اخراج شود» و کل اوف سپس می‌نویسد که وقتی صابر پول خواست تا بد عائله‌اش بفرستد گویا به او گفته بودند که «نه فقط به تو نمی‌شود پول داد بلکه لازم است که بیدین های مثل ترا کشته و جنازه‌اش را دور انداخت».

این گفته خلاف تمام اطلاعاتی است که در روزنامه‌های آنزمان درج شده است. بنتهایی از نوشته‌های روزنامه‌های زمان حیات صابر معلوم می‌شود که در آنزمان صابر در بالاخانی از حرمت و احترام

زیادی برخوردار بود، و نامه‌های تهدیدآمیز بی امضاء با خشم مردم بالاخانی روبرو شده بود. مردم بالاخانی صابر را دوست داشته و نگران او بودند و بعد از مرگش نیز خاطره او را عزیز داشته‌اند. با اینمه شک نیست که در آنزمان در بالاخانی نیز مترجمینی بودند که در دل نفرت از صابر را می‌انباشند ولی از کثرت محبوبیتی که صابر در میان مردم داشت مترجمین نتوانسته اند حرف سنگین‌تر از برگشگان در حضور صابر بگویند.

در خاطرات، افکار و عقاید غلطی نظری این بسیار می‌توان بافت. چنین معلوم می‌شود که نویسنده‌گان این خاطرات را مدت‌ها بعد از مرگ صابر نوشته‌اند. لذا نتوانسته قصایدا را خوب بخاطر بیاورند و در نتیجه مرتكب اشتباهات زیادی شده‌اند. پس نمی‌شود گفت که تمام نوشته‌های معاصرین درباره صابر صحیح‌اند. لازم است که همراه تدقیق این خاطره‌ها اظهارات اشخاص سبک و سنگین‌گردد تا صحیح از نادرست جدا کردد.



قبل از اینکه به این موضوع خاتمه دهیم لازم است که در این فصل یک مسئله دیگر نیز توجه کنیم و آن عبارت است از بحثی که راجع به شعر «نه ایشیم وار» (بنم چه) «ملت نجه تاراج او اور او لوسون نه ایشیم وار» (هر جور که ملت شده تاراج، بنم چه؟!) در گرفته است و هنوز هم حل نشده باقی مانده است. مسبب اصلی این حادثه خاطره‌ای بود که دوست همقلم و همکار نزدیک صابر جلیل محمد قلی زاده نوشته است. جلیل محمد قلی زاده در سال ۱۹۲۹ در

من این ادعا را که شعر «ملت نجه تاراج اولور اویلوون نه ایشیم وار» از صابر است رد می کنم و ذکر می کنم که داخل نمودن این شعر در هوپ، هوپ نامه اشتباه است . اولاً باین دلیل که دستنویس این شعر از صابر نیست . دومین دلیل ضعیف بودن این شعر است دست اندر کاران شعر می دانند که گفتن شک شعری در شان صابر نبود . در این شعر اثری از خود و شیوه صابر دیده نمی شود . فقط دستخط خود شاعر می تواند عکس نظریه را ثابت کند و اگر کسی است که از این دستخط آگاه است خواهش می کنم که آنرا رو کند » .

انتظار میرفت که بعد از این توضیح جلیل «محمد قلی زاده شعر هر جور که . . . از هوپ، هوپ نامه حذف شود و جای هیچگونه حرفي هم باقی نمانده بود . چون جلیل محمد قلی زاده عقیده خود را چنان صریح و روشن گفته است که جای هیچگونه شک و شباه باقی نمی گذارد .

ولی افسوس که اینطور نمی شود . بحث درمی گرد و طنز «نه ایشیم وار» باز هم بصابر بسته می شود . درصورتیکه هیچگونه مدرکی برای رد گفته های دوست و معاصر صابر مؤسس روزنامه ملا نصر الدین وجود ندارد .

قبل از اینکه وارد بحث درباره دلایل جلیل محمد قلی زاده شویم مباحثه ای را که در این باره در گرفت بطور خلاصه از نظر می گذاریم . ()

۱- متن کامل این شعر جهت اطلاع نوآندگان (قسمت خمام کتاب آزاده شده است .

خاطره ای که بمناسبت دهمین سال تأسیس کتابخانه صابر نوشته است . با قطبیت ادعا می کند که قطعه «نه ایشیم وار» از صابر نیست . برای در ک کامل گفته های ادبی بزرگ ما گفته های او را در این باره عیناً نقل می کنیم :

« در هفتم ماه آوریل ۱۹۰۶ وقته که روزنامه « ملا نصر الدین » منتشر شد ما صابر را نمی شناختیم و اصولاً اسم شاعری بنام صابر را نشیدند بودیم . اگر وجود چنین شاعری موافق راه و مسلک خود را حدس می زدیم هیچ وقت شماره اولمان را از تراویث قلمی او محروم نمی کردیم .

اولین شعر صابر وقتی بسما رسید که ما داشتیم شماره هشتم ملا نصر الدین را پخش می کردیم و نیز مشغول آماده نمودن شماره هشتم بودیم .

چنین معلوم می شود که شاعر پر ارج مقاله « چرا من از درس فرامی کنم » را خوانده و با همان کتابه جواب بچرا پیدارش می نویسد . که ما آنرا در شماره هشتم چاپ کردیم .

اول گونکی سه خالق ایده لطف ببر اولاد

ادلسون ادیبون شاد ۱۰۰۰ .

ترجمه :

روزی که عنایت کند ایزد بتو اولاد
گردد دل تو شاد ! . . .

پس معلوم می شود که اولین اثر دوست عزیزمان همین منظمه ذکر شده است . ضمناً می خواهی نظر صابر دوستان را جلب کنم که

در سالیکه کتاب جلیل محمد قلی زاده «خاطرات من از صابر» منتشر شد تقطیم کننده در مجموعه اشعار صابر «علی عباس موزینب شعر نه ایشیم وار» را داخل مجموعه نکرده بود و در مقدمه کتاب حق را به جلیل محمد قلی زاده داده بود.

بعد از اع. موزینب، در سال ۱۹۳۶ در خاطرهای که سید حسین نوشته شعر نه ایشیم وار را از صابر دانسته است.

بعد از بیکال صابر شناس عزیز شریف خلاف این عقیده را اظهار کرده و نشان می‌دهد که «بعد از تصدیق جلیل محمد قلی زاده و عمر فائق بدن بحث باید قبول کرد که این شعر از صابر نیست». بروفسور جعفر خندان در سال ۱۹۴۰، دلایل محمد قلی زاده را رد کرده و ادعایی کند که طنز نه ایشیم وار از صابر است. نامزد علوم فیلولوژی عزیز احمد اوف در مونوگرافی صابر «ص ۲۹ - ۲۸» در توضیحی که می‌دهد تصدیق می‌کند که این طنز از قلم صابر تراویش کرده است. و او یک چینن نظر قطعی می‌دهد «اولین اثری که از صابر در ملانصر الدین چاپ شد شعر هر جور که ملت شده تراج بن چه !» می‌باشد این شعر که در شماره چهارم سال ۱۹۰۶ چاپ شده است. در آخرین قسمت و زیر مقاله جلیل محمد قلی زاده با عنوان «چرا مرا می‌زنید» و مانند جزئی از این مقاله آورده شده است.

عین این قاعده را در نوشهای دو دوست زیاد می‌بینیم · ولی او هم در آخر کتاب بنظر خود شک و گفته است که: «حل مسئله شعر کلاسیکی مانند هر جور که ملت شده تراج بن چه !؟

واجب و پرفایده است . »

نویسنده این سطور (مؤلف کتاب) در مباحثه‌ای که با ج. خندان و ع. میر احمد اوف داشته است نظریه جلیل محمد قلی زاده را تأیید کرده است .

نامزد علوم فیلولوژی م. محمد اوف در سال ۱۹۶۱ در روزنامه «ادیات و اینججه صنعت» در سال ۱۹۶۲ در جلد اول هوپ، هوپ نامه در شرح حالی که نوشته با عقیده جلیل محمد قلی زاده موافق نبوده و تصدیق کرده است که این شعر از صابر است .

مختار قاسمیوف دکتر علوم تاریخ در سال ۱۹۶۴ در مقاله‌ای که ویژه هنکاری صابر بمالانصر الدین نوشته است دوباره باین مسئله برگشته و چند دلیل و مدرک قانع کننده در این باره ارائه داده است. و با این احوال ادب شناسان درباره این شعر نظریات ضد و نقیض ابراز داشته و این بحث هنوز هم تمام نشده است. لیکن عقایدی که در جریان مباحثه ابراز شده‌اند و بیویژه به اطلاعات زیادی که در این اواخر دست یافته‌ایم برای حل این مسئله شرایط خوبی آفرینده شده است .

و اکنون با چند مدرک که گیرا می‌توان ثابت نمود که این شعر از صابر نبوده است. اولین آنها خاطره‌ای است که از جلیل محمد قلی زاده بسجا مانده است. و ما هیچ دلیل تداریم که در گفته ادیب بزرگ شک کنیم. چون همه می‌دانند که میرزا جلیل در تمام طول عمر خوبی هیچ وقت به سیاه، سفید نگفته است. شاید یک عدد بگویند که مگر میرزا جلیل اشتباه نمی‌کند؟ شاید او در این باره اشتباه کرده است. ولی مدرکی برای اثبات این اشتباه او نیز وجود ندارد. در خاطراتی که از

میرزا جلیل مانده است ، در نقل حوادث گذشته بعد از گذشتن ۳۰ و ۴ سال هیچگونه اشتباہی مشاهده نمیشود ، او وقایع مریوط به مجله ملانصر الدین و تاریخ نشر مجله را با کمال دقت نوشته است . و بهمین خاطر قبول اشتباہ از طرف او در این باره نیز غیر ممکن است . دو مین دلیل عقاید عمر فائق نعمان زاده دو مین سردبیر مجله ملانصر الدین می‌باشد . او سیاهه اشعار چاپ شده صابر را در ملانصر الدین ترتیب داده است و در این سیاهه شعر « هرجور که ... » نوشته نشده است . علاوه بر این پروفسور عزیز شریف در مقاله‌ای بنام « صابر و ملانصر الدین » می‌نویسد که « عمر فائق نیز اینرا تصدیق کرده است » پس در این مسأله عمر فائق نیز با جلیل محمد فلیزاده هم رأی است . اگر میرزا جلیل اشتباہ می‌کرد حتماً عمر فائق آنرا اصلاح میکرد پس در صحیح بودن عقاید این دو نفر - دو نفری که هر دو از مؤلفین و سردبیران ملانصر الدین بودند جای هیچگونه شباهت باقی نمی‌ماند .

سو مین دلیل مسأله امضاء است . مثل مقاله « بلای زن » که بدون امضاء در شماره اول درج شده بود . در شماره چهارم نیز طنزی که در زیر « چرا مرا می‌زنید » چاپ شده بود بدون امضاء بود . ولی در شماره هشتم طنز « اول گونکی سنه خالق ایدر لطف بیر اولاد » (روزی که عنایت کند ایزد بتو اولاد گردد دل تو شاد .) نیز در زیر « چرا مرا می‌زنید » چاپ شده بود و با نام هوپ ، هوپ امضاء شده است . پس میتوان گفت که اگر « هرجور که ... » مال صابر بود میرزا جلیل و عمر فائق آنرا بدون امضاء چاپ نمیکردند .

دیگران نوشته میشد ولی در آن اشعار اشاراتی بود که میرساند این شعر مال صابر است . مثلاً طنزی از صابر که با مصروع « هرچه خواهی ده » مده تو بیک درهم ذکات .» در زیر « شکم گندهها » بعد از جملات زیر چاپ شده بود : « اما هوپ ، هوپ بیک نوع دیگر می‌گوید . هوپ ، هوپ می‌گوید :

« هر نه (من) ، مبادا (مه) بیز (هم) ذکات

ذو آجیندان اول (من) ، بینوا ، کندلی ، قات ... »

ترجمه :

هر چه خواهی ده ، مده لیکن تو بیک درهم زکات
گو بیمر گرسنه ، هر زارع و اهل دهات

همچنین در سال ۱۹۰۷ شعر « نولور شیرین مذاق انسه منی
حلوای حریت » (جه میشود اگر مذاق هرا شیرین بکند حلوای حریت)
در زیر ستون همشهری بعد از این عبارت آورده شده بود :

« گوش فرا دارید تا هوپ ، هوپ چه می‌گوید »

پس از این مثالها نتیجه میشود که ملانصر الدین اشعار صابر را در زیر عنوان و ستون های مختلف یا با اشاره و یا با امضاء چاپ کرده است .

حالا درباره دلایل کسانیکه عقیده دارند این شعر از صابر است بحث کنیم . نامزد علوم فیلولوژی م . محمد اووف در شرح حالی که در جلد اول هوپ ، هوپ نامه در سال ۱۹۶۲ منتشر شده است می‌نویسد : ع . صحبت در سال ۱۹۱۲ آن شعر را در هوپ ، هوپ نامه داخل گردید

است و در مقدمه کتاب صفحه ۸ نوشته است.

« بعد از مدت نه چندان زیاد مجله « ملانصر الدین » شروع به نشر می‌کند و با انتشار این روزنامه کمدمی بازه ، محل خوبی برای عرضه هنر و استعداد گشایش می‌باشد . در شماره ۴ همین مجموعه اولین شعر ملیح با مطلع « هر جور که ملت » توشه شده و امضاء هوپ ، هوپ گذاشته شده است . بعد از چاپ روزنامه‌های محلی از آن‌تقدیر می‌کنند و سیل تحسین از هرجا سرازیر می‌شود . بعد از این ، شورت صابر روزبروز بیشتر می‌شود . » م - محمد اوف با آوردن این سخن می‌خواهد بگوید که اگر ع . صحبت حتم نداشت که این شعر از صابر است نه آنرا داخل هوپ ، هوپ نامه می‌کرد و نه در مقدمه نام شعر را ذکر می‌کرد . البته اصل مساله طور دیگر بود . بنابرگفته م - محمد اوف گویا این شعر با امضاء هوپ چاپ شده است . که مطابق شرح بالا این خلاف واقع است . و بطور یقین همین اشتباہ باعث ورود این شعر بر هوپ ، هوپ نامه شده است . از طرفی این تنها شعری نیست که بدون اینکه مال صابر باشد وارد هوپ ، هوپ نامه شده است . مثلاً در سال ۱۹۰۸ در مجله ملانصر الدین منظومه‌ای در زیر عنوان « بشاعرمان هوپ ، هوپ تقدبیم می‌شود » با امضاء قیزدیر مالی (تخلص مشهدی حبیب زینال اوف یکی از شاعران ملانصر الدین چی که در تعلیس زندگی می‌کرد) درج شده بود که با شعر زیر شروع می‌شد :

« تما که اسر نسیم ظلمت

تأثیر باعث شلداد جهالت

ترجمه :

وقتیکه نسیم ظلمت بوزد
جهالت تأثیر خود را می‌بخشد . . .
دو شماره بعد جواب صابر بهمن طنز منتشر شده بود :
مادام که حامیان ظلمت
خوشلازی ، ددام اد جهالت . . .

ترجمه :

مادام که حامیان ظلمت
خوش دارند که جهالت دوام یابد . . .
ودراول طنز صابر یک چنین توضیحی نیز داده شده بود « در
پاسخ اشعاریکه با امضاء قیزدیر مالی در شماره ۱۰ ملانصر الدین چاپ
شده است » .

ولی بدون توجه بهمه اینها شهر قیزدیر مالی در سال ۱۹۱۲ به
هوپ ، هوپ نامه داخل شده است . و در کلیه نسخه‌ها تا سال ۱۹۴۸
(با استناد متن خبات اشعاریکه بوسیله ع . موزین ترتیب یافته است)
این سهو تکرار شده است . تاینکه مرحوم حسین صمدزاده در چهل-
و هشتین نشر هوپ ، هوپ نامه آنرا حذف کرده است . و در این-
باره توضیحاتی نیز داده است .
مثال دیگری نظری این ، در سال ۱۹۱۰ شعری از علی نظمی
در چهار متر مربع تحت عنوان « مجھی » و با امضاء « شلاق » در ملانصر-

۱۹۴۸ هوب، هوپ نامه آنرا چاپ کرده است. این شعر در چاپ ۱۹۶۰ و ۱۹۶۰ نیز چاپ شده و بعداً معلوم شده است که این شعر از علی غمگسار است و بهمین جهت از چاپ ۱۹۶۲ حذف شده است. بجای دور نرویم، طنز علی غمگسار که با مصرع «ملتبین» حالی پریشان اولاً «شروع میشود به حساب صابر گذاشته شده و بدون دلیل در چاپ ۱۹۶۲ هوب، هوپ نامه داخل شده است.

در توضیحی که تنظیم کننده‌ها اداده‌اند گفته میشود که «این شعر که برای اولین بار در مجله ملا ناصر الدین با امضاء (.....) چاپ شده است. باشتابه در منتخبات اشعار علی غمگسار که از طرف آذر نشر در سال ۱۹۵۹ چاپ شده است آورده شده است» بچه دلیل این شعر که برای اولین بار به هوب، هوپ نامه داخل شده است از غمگسار نیست و از صابر است. اولاً به خاطر اینکه غمگسار شعری دیگر با این امضاء ندارد ولی صابر ۲۴ شعر خودش را با این امضاء چاپ کرده است. اشتباه تنظیم کننده در اینجاست که شعر در جمله با این امضاء «..... خیر بلکه با این امضاء (.....) منتشر شده است و هیچ شعر صابر با این امضاء منتشر نشده است. تنظیم کننده برای اثبات غبیده خود می‌نویسد: «علاقه‌ای که بین سیک و زبان این اثر و سیک آثار طنز آولد صابر وجود دارد می‌رساند که این اثر از قلم صابر تراویش کرده است». ولی مؤلف حتی یک کلامه هم درباره این علاقه صحبت نمی‌کند.

در باره نزدیکی سیک این شعر با سیک صابر باید گفت که سیک هیچ شاعر پیرو مکتب صابر نمی‌توانست بسیک صابر نزدیک

«بخنو، کیمیلری عالمده؟»

دیبه، مدنن ایلدی ملا مژوال.

مالین کندینی گوستردیم من ده

اندی تصدیق، همی قطع مقال.

ترجمه:

سوال کنن از من پرسید، ملا

در عالم کی ها خوشبخت هستند؟

من خود شخص ملا را نشان دادم

تصدیق کرد و مقال را بست

این شعر در ۱۹۱۴ به «هوب، هوپ نامه» داخل شده است.

و تا سال ۱۹۶۲ تکرار شده است. همین شعر در ۱۹۲۷ «در شیزیم

علی نامه» با این توضیح منتشر شده است: «همین قطعه بهطن اینکه از

صابر محترم است در هوب، هوپ نامه نیز درج شده است.»

ولی کسی به این توجه نکرده و این قطعه به هر بینج چاپ هوب،

هوپ نامه که بعد از سال ۱۹۲۸ نشر یافته‌اند داخل شده است. در-

صورتیکه جای هیچ‌گونه شک و تردید نیست که این قطعه از علی-

نظمی است.

نه تنها اولین تنظیم کننده‌های هوب، هوپ نامه دچار چنین

اشتباهاتی شده‌اند تنظیم کننده‌های بعدی نیز بیک چنین اشتباهاتی دچار

شده‌اند. مثلاً ح. محمد زاده در سال ۱۹۰۶ شعر «نامه به بیکه‌ها»

را که در ملا ناصر الدین چاپ شده است از صابر دانسته و در چاپ سال

اینرا هم بخطاطر داشت که بعد از چاپ شعر، بازار برای غمگسار خط و نشان هم کشیده بود. علاوه کنیم که پروفسور عزیز شریف نیز تصدیق می کند که این شعر از غمگسار است بنابراین آمدن شعر «یاهی، گجر» در هوپ، هوپ نامه اشتباہ است. پس اشتباہ است که بگوییم «اگر عباس صحبت و سایر ناشران نخستین هوپ، هوپ نامه اگر حتم نمی دانستند که «نه ایشیم وار» از صابر است آنرا به هوپ، هوپ نامه داخل نمی کردند». همانطور هم شعر «نه ایشیم» وار نیز میتوانست داخل هوپ، هوپ نامه شود کسانیکه مطالعاتی در تاریخ نشر هوپ، هوپ نامه دارند می دانند که از این نوع اشتباہات زیاد اتفاق افتاده است.

م. محمد اوفر برای اینکه ثابت کند شعر «نه ایشیم وار» از صابر است به بکار رفتن مضمون استناد می کند و می نویسد: «...صابر خودش ... در یکی از مقاله هایش ثروتمندان را به تقدیر گرفته و نشان داده است که آنها بقدری جیب دوست هستند که می گویند در جور که ملت شده تاراج بمن چه ؟ ! و نفع آنها در هر جا باشد عدمه نظر شان نیز در آنجاست ...»

و با اینکه تصادفی نیست که عبدالرحیم بیگ حفوردی او ف بمناسبت دومین سال روز مرگ شاعر مقایسه زیر را به عنوان آوردده است. «عدد غمگساران ماکم است ولی عدد پلخوران، راحت طلبان زیاد، آنها که در آتش سوخته و روم کرده اند عده شان کم، عدد بی جیاهای گردن کلفت که «هر جور ملت شده تاراج بمن چه ؟ !» ورد بازشان است زیاد . ولی صابر ما یکی بیشتر نیست ، آنهم در زیر خاک سیاه استراحت می کند» .

نشود . چون مثل نزدیکی اینده های نویسنده کانی که در یک جریان متوجه هستند نزدیکی سبک نیز تعیین کننده خصوصیات همین جریان است . آثار شاعران ملانصر الدین چی دلیل براین ادعا هستند . معلوم نیست تنظیم کننده چرا بر اینهایی که در طنز وجود دارد دقت نکرده است. مثلاً بند هشتم طنز رایه صرع «جاکر او لا ریه خوانی - صحیح» شروع میشود . و این اشاره ای است بر ملا محمد چاکر (۱۹۳۳ - ۱۸۷۱) که در نخجوان زندگی می کرد . بسبب حرکات سبک و شاعر و ملا بودنش دفاتر در ملانصر الدین تنقید شده است . و یکی از هدفهای سر به های طنز غمگسار بود . ریش سفیدانی که در آستانه در نخجوان زندگی می کردند می گویند که بعد از انتشار این شعر در ملانصر الدین «جاکر» سخت عصیانی شد و یک هجو بی ادبانه بر علیه دریند نهم طنز صرع «بازیمیز باشچالا ضربه نی» (باز ازمان بس سکوید ضربت را) اینطور خاتمه داده بود «مشهدی محمد کلانتر اوفر » .

م. م کلانتر اوفر یکی از بازان مشهور نخجوان بود . دو پسر او در حال حاضر در باکو زندگی می کنند . یکی از مردان کهنسال نخجوان آقا محمد پسر حاجی علی اکبر (۱۸۶۸ - ۱۹۶۲) که در وقتی با میرزا جلیل و ع . غمگسار و با دیگر روشنگران متفرق رایطه داشت به نویسته این سطور گفت که یکدغه م . م کلانتر اوفر با یک مشتری حرفش میشود و با آرشین به سر مشتری می زند و غمگسار هم در شعرش به این کار اشاره کرده است . و آقا محمد کیشی

بطوریکه از شعر معلوم است نویسنده این شعر اصلاً شاعر نبود. این نمونه‌ای بود که منظور از درج آن جستجوی شاعر حقیقی ملانصر الدین بود. ما صابر و مشهدی شیزیم قلی را جستجو می‌کردیم. طنز « بلای زبان » یک نمونه ویک الگو بود برای خلق طنزهای منظومی که منظور ملانصر الدین بود. پس نزدیکی سبک و روش ایده بین نویسنده‌گان ملانصر الدین تعجب آور نیست. اگر اینرا معيار بگیریم و رابطه عضوی بین « نه ایشیم وار » و « بلای زبان » را نیز باید در نظر بگیریم. و برای آشکار کردن این باید دو بند از در کدام آنها را از نظر بگذرانیم:

« لسان بلاسی »

گر غیرلری جسدینه و مصالا ، دینمه ۱

گر باشین ایدیب پیوسونه دو مالا دینمه ۹

پاهمال ااد دشمن متنی ، صیرات بالا دینمه ۶

با ظلم ادو ، یا بوبینونا ، زنجیرو مالا دینمه ۱

با «ذونی» چیر ابله المیندن آلا ، دینمه ۱

مال باشینی آشافی و هیچ باخما بونخادی ،

لال اول د دانیشما ۱

اگر غصه‌لیب اهلین ناله و زادی

مال اول د دانیشما

نوی دونشولا دین آلسین الله جمله ملاحتی

مال السین سنتی دعواه اگر خواهی نخواهی

سی دینمه ، فرنجه ، قبول ائمه گناهی ۱

در اینجا گفته نمی‌شود که شعر « نه ایشیم وار » از صابر است. در آن‌زمان طنز « هر جور که » در میان مردم محبوبیت زیاد یافته بود و بصورت ضرب المثل درآمده بود. صابر و حقوربدیف و دیگران هم می‌توانستند از این شعر مثل یک ضرب المثل استفاده کنند. بدون اینکه در قید شناسائی گویندۀ این شعر باشند و به همین دلیل ادعای م. محمدماوف نیز بی اساس است.

آنها که ادعا می‌کنند شعر « نه ایشیم وار » از صابر است (ج. خندان، م. محمد اوف) دلیل دیگری نیز می‌آورند. آنها رابطه عضوی بین شعر نه ایشیم وار و دیگر آثار صابر را نشان داده و می-کوشند با این طریقه ادعای خود را به ثبات برسانند. ولی این دلیل هم از لحاظ علمی بی اساس است. در بالا هم ذکر شد که در بین نویسنده‌گان متعدد و بسته به یک جریان نمی‌تواند همبستگی ایده و روش و سبک موجود نباشد. جلیل محمدقلیزاده در حالیکه روزهای گذشته را بخاطر می‌آورد می‌نویسد:

« نمونه شعرهای یکدی در اولین شماره اولین سال مجله ملانصر- الدین چاپ شده بود شعری است بنام « بلای زبان ». »

ای دلیل ، دخی دینمه و سکوت ایت ، سنتی تاری ، لال اول د دانیشما

مال باشین آشافی و هیچ باخما بونخادی لال اول د دانیشما

از زبان ، دیگر دم نیار ، سکوت کن ، ترابخدا الالشو و حرف نزن!

سرت را باین بینداز و به بالا نگاه نکن لال شو و حرف نزن!

تو حرکت نکن ، حرف نزن ، گناهت را قبول نکن ،
آه بکش و در دلت لعنت و بفرست .
بگو ما چکاره ایم خدا خودوش حکم کند .
سرت را پایین بینداز و ابدآ بیالا نگاه نکن .
لال شو و حرف نزن .
ای دل ، دم نزن ، ساکت شو ، ترا بخدا ،
مال شو و حرف نزن



» نه ایشیم داد «

سـ مـ الـ مـاـ، بـاـنـاـلـاـدـ آـیـلاـدـ قـوـیـ هـلـ یـاـتـیـسـیـنـ
پـاـنـمـیـشـ لـاـدـ (اغـیـ دـگـلمـ کـیـمـ) اـدـیـشـیـنـ
تـلـکـلـکـ آـیـلـانـ وـاـسـاـدـ حـنـ دـادـیـمـ چـاـتـیـنـ
مـنـ سـالـیـمـ اـدـلـوـمـ جـمـلـهـ جـهـاـنـ بـاـسـاـدـ بـاـسـیـوـنـ
مـلـتـ نـجـهـ تـاـاجـ اـلوـدـ اـوـلـوـنـ نـهـ اـیـشـیـمـ دـادـ
دـشـمـلـوـهـ مـحـلـاجـ اـلوـدـ اـوـلـوـنـ نـهـ اـیـشـیـمـ دـادـ
هـرـمـلـتـ اـدـبـرـ صـفـحـهـ دـنـیـادـ تـرـقـیـ ،
اـیـلـرـ هـرـهـ بـیـرـمـنـزـ مـاـوـادـ ، تـرـقـیـ ،
بـوـغـانـ ، دـوـشـهـ گـمـدـ ، دـوـشـهـ گـرـ بـادـ تـرـقـیـ ،
بـیـزـهـ اـدـبـیـکـ عـالـمـ — (وـبـادـ تـرـقـیـ) ،
مـلـتـ نـجـهـ تـاـاجـ اـلوـدـ اـوـلـوـنـ نـهـ اـیـشـیـمـ دـادـ
دـوـشـمـلـوـهـ مـحـلـاجـ اـلوـدـ اـوـلـوـنـ نـهـ اـیـشـیـمـ دـادـ

لغت الله قلبونده ، او کدن گتیر آهي

بیتلر نھی ایبک قوی اذی حکم اتسین الهی ۱

مال باشین اشاقی دھیج باخما بونخادی

لال ادل د دانیشما ،

ای دبل ، دخی دینمه و مکوت ات منی تادی

مال ادل د دانیشما ۱

ترجمه :

» بلای زیان «

اگر سایرین بر جسدت نیز بزندند دم نزن

اگر سرت را پایین آورده و بگردنت نیز بزندند دم نزن

اگر دشمن ترا الگد مال کرد ، صبر کن ، عزیزم دم نزن

یا اینکه ستم بتو رواداشت و زنجیر بگردن افکند

یا بجهر حق تو را گرفت ز دستت ، دم نزن

سرت را پایین بینداز و ابدآ بیالا نگاه نکن

لال شو و حرف نزن

اگر دلنشگ شدی و آه و ناله کردی ،

حیوان شو و حرف نزن

بگذار همسایه‌ها سلاح در دست گیرند

و ترا نیز خواهی نخواهی بجنگ بکشاند

« بنن چه »

بگذار بخوابند ، نزن جیغ و نکشداد ،
بیداری اینها نکند خاطر من شاد ،

تات تک شده بیدار آگر ، وای ، خدا ، داد!
من سالم و شادم ، همه دهر فنا باد !

هر جور که ملت شده تازاج بنن چه ؟!
با آنکه به دشمن شده محتاج ، بنن چه

هر خلخ ترقی کند امروز بدینا

آثار ترقی است بهر مسکن و مأوا
ما نیز بحقتن ز ترقی بکنیم باد

در راه ترقی بشتابیم ، برؤبا

هر جور که ملت شده تازاج ، بنن چه
با آنکه بدشمن شده محتاج ، بنن چه !

نمیشود که همسانی و نزدیکی سک این دو شعر را ندیده
گرفت . طرز بیان ، جهان بینی ، قهرمان هردو اثر عین هم است . هر
دوى آنها از قبل و قال دنیا بدور هستند . و از آنهاشی هستند که بقول
صابر « شلبک تو بپنا نیز نمیتواند آنها را از جای خود تساند دهد »
چونکه دم زدن و حر کت کردن گناه است . فلسفة و ایده هر دوی آنها
مثل هم است « اگر سارین بر جسدت نیز بزند دم مزن » « ماچکاره ایم
خدای خودش حکم کند ».

این دو غافل گرفتار کمتد جهالت با آرزوهای خویش مکمل
بکدیگرند . و در بی بک آرزو هستند . اگر بکی از آنها چشمهاش
را بسته و منتظر اذان است و سرش را پایین انداخته و نگاهی ببالا
نمی کند ، و در آرزوی آنگوشت خوردن و شکر خدا زندگی میکند .
آن بکی در آینده سیر میکند و در آرزوی « نان و دلمه » زندگی میکند
و در « عالم رویا ترقی می کشد » بگذار ملت تازاج بشود و همسایهها
در کاری می خواهند بکنند اینکارها به این دو تیپ مربوط نیست فقط کافی
است که کیفشار کوک و شکمشان سیر باشد .

بس قهرمانان دو اثر طنز آلود مخصوص عینی بک دوره بوده و
انسانهایی هستند که با عفو نت عالم جهالت تنفس می کنند . از جهات
باطلی و ظاهری آنها بقدرتی بهم شیوه هستند که دو فکر دوقلو زایده
شده هستند .

این نشان میدهد که طنز « نه ایشیم وار » از صابر نیست و در
این باره نباید هیچگونه شک و تردید کرد .

بنج سال قبل تخمین زده و نوشته بودیم که طنز « ملت نجه
تازاج اولور اولسوون » مال صابر نیست بلکه از خود جلیل محمد قلی
زاده است . ولی میرزا جلیل از روی تواضع به این امر اعتراف
نکرده است . بعدها برای اثبات فطعی این ادعا به ریک دلیل قالب قول
ردیگری نیز برخوردیم آنهم آرشیو شخصی جلیل محمد قلی زاده در
مجله ملانصر الدین است که در حال حاضر به موزه ادبیات آذربایجان
بنام نظامی شعبه « فوندهای علمی » آورده شده است . از اولین شماره
سال ۱۹۰۶ در زیر بک عده نوشته های بدون اعضا از جمله در زیر طنز

«ملت نجه جلیل محمد قلی زاده با خلط خود کلمة ملانصر الدین را نوشتہ است.

و با این اوصاف جای هیچگوئه شبیه نمی‌ماند که طنز «نه ایشیم وار» از قلم جلیل محمد قلی زاده تراویش کرده است. لذا می‌توان این مباحثه را کاملاً تمام شده نلقی کرد.

■ ■ ■

سخن آخر

خوانندگان می‌توانند این ایراد را بما بگیرند که شما در طول مونوگرافی از درک توده‌های زمان خود صابر و از احترام آنها نسبت به صابر و از نگرانی مردم نسبت بشاعر بزرگشان و از اقبال مردم نسبت باین آثار و از گرامی داشتن خاطره او بحث کردید. مگر صابر در زمان خود در معرض خطر و تعقیب قرار نگرفته بود؟ مگر او در شرایط سنگین احتیاج مادی نمی‌زیست؟

تمام این پرسش‌ها بجا هستند ولی همه آنها فقط یک جواب دارند: صابر نیز مثل اکثر هنرمندان زمان خودش در معرض خطر و تعقیب قرار گرفته بود و احتیاجات مادی سنگین در طول حیاتش اورا مثل یک منکه آهنی فشار می‌داد.

او شاعری بود که در زیر رژیم حکومت تزاری و در میان مردمی که موهو مات و جهالت برآنها حکم می‌راند امکان نوشتن یک چهارم دیده‌هایش را نداشت. خود او در آثار بدیع و مکتب‌هایش دفاتر اینرا گفته است. صابر تمام زندگی اش را «در کنار پاییل صابون و بیه» گذرانده و در آرزوی «چند دقیقه آسوده نفس کشیدن مثل انسان» بود. و هیچ وقت هم باین کار موفق نشده بود. در یکی از نامه‌هایش که بدوسیش سلطان مجید غنی‌زاده نوشه است در باره روزهای سختی که

همه این خواهش و تمناهای شاعر فقط بخاطر گرفتن محلی برای معلمی بود . آیا بعد از اینکه به کمک سلطان مجید غنیزاده در باکو محلی برای معلمی به دست آورد وضعش بهبود یافت ؟ نه ! بهبود یافت که هیچ از باران نیامده به طوفان افتاد . احمد کمال مدیر عیاش مدرسه بالاخانی صابررا اذیت کرد . او در نامه‌ای به علی اسکندر چفر زاده می‌نویسد : « حالا در اینجا هم انگل‌هایی بوجود آمده‌اند . از اینکه مدیرمان مست کند و دائم مرا تحقیر کند به تنگ آمده‌ام . بدرفتاریهای او آنچه را که در شاماخی به سرم آمده بود از یاد برده است . خواهش اینست که مرا از این جهنم خلاص کنید ... ». او در قطعه‌ای که نوشته به عدم بهبودی وضع خود بعد از کوچیدن به باکو اشاره کرده است :

من بدکچدی شهر شیرواندا ،
مرضم شدت اندی هر یاندا
بیر طوفدن توم جگوب
بیر طوفدن او (کدکی کد) به
ترجمه :

نگذشته است خوش چو در شروان
مرضم یافت شدت اندر آن
بکظرف بین تورم جگرم .
بکظرف نیز غصه و کدرم

در شاماخی می‌گذرانید با تلخی سخن گفته است : « سال گذشته برای خدمت به هموطنان خود کمر همت بستم ^۱ ولی در مقابل این خدمات بر مجازاتی که عوض پاداش از آنها گرفتم بشدت گریه کردم . دیگر صبر و طاقس تمام شده است . مشل یوسف در دست برادرانم اسیر افتاده‌ام ، یکی باسلی بصورت می‌زند و تا می‌خواهم بدیگری رو کنم و باورش کنم او هم مشت بکلام حواله می‌کند . از او هم روگردان شده و بدیگری روی می‌آورم دست رد بسته‌ام می‌گذارد . و بدھانم می‌زند و بادهان بزمی می‌افم . حالم فنا و گذرانم مثل بیک فاجعه در دنیاک است . دیگر طاقت ماندن در شاماخی را ندارم . یک نفر هوادار و غم‌خوار ندارم . لذا باز هم امید بشما بسته و بخودم جسارت مزاحمت بشما را می‌دهم .

باز آمدم بدرگاه تو التجاکم .

گر حاجتم روا نکنی ، رو کجا کنم ?

عاجزانه استدعا می‌کنم که بیشتر از این راضی نشوید که مثل محکومان در اینجا بمانم . لطف و مرحمتان را شامل بنده گرده و مرا از این جهنم خلاص گردانید » .

البته اکثر بیانات نامه صورت استعاره دارند ولی با همه اینها افتادن شاعر به یک حال بیدرمان در نامه خیلی سوزناک و صحیح ادا شده است .

۱ - تأسیس مدسه دودان معلمی اش نا در شاماخی (نظر می‌گیرد)
(مؤلف)

۲ - این شعر « متن به تاریخ آمده است . متوجه

فکر این هستم که بر گردم آنکه مرا هدف تیر طعن و استهzae جاهلین قرار داده است مسأله دیگری است می دانید چیست؟ در ملا نصر الدین و در سایر حواری در جای مناسب می نویسم که بحروف ملانماها گوش ندهید. چونکه صدی نود و پنج حرف آنها دروغ است. این آدمها که در مثرب توصیه آخرت می کنند بعد از اینکه از منبر پایین آمدند حاضرند خود را برای یک پیک پول و یا یک کفگیر پلو به آب و آتش بزنند». اگر اهداف دیگر تنقیدی شاعر را در ذهنمان زنده کنیم مسأله روشنتر می گردد.

صابر هر چقدر بیشتر بر علیه دنیا کهنه و بیروهای سیاه ارجاع هجوم می آورد آنها هم در حفظ خود بیشتر می کوشیدند. و از طبیعت اخلاق پرسیده و از فلسفه حیاتی فاسد شده خود دفاع می کردند و بدین وسیله بر علیه صابر و صابرها به هجوم انتقامی دست می زدند. تکفیر و طعن صابر را در زمان خودش فقط اینطور می شود توجیه کرد. و در این بازه باید جمعیت کهنه ایرا که در زوبنای اجتماعی با طبقات نامساوی تشکیل شده بود منهم کرد.

مدت زیادی این مسأله اشتباہی توضیح داده شده است: گویا ملت صابر را در ک نکرد بود و این ملت بود که صابر را به مردم آورده و کشته است.

صاحبان این عقاید در اشتباہ بزرگی هستند. آنها نمی توانند مردم را از اقلیت های مرجع واستئثارگر و طبقات طبقی تمیز بدهند. موقع خود دکتر علوم فیلولوژی م. ج. جعفر اروف خطاب بشایعین این افکار غلط نوشته بود: «در گذشته نویسندها و شاعران پر از رش

در نوشه های معاصرین صابر مکرر به توجه آنها به زندگی پر عذاب و شکنجه صابر بر می خوریم. ع. صحبت نوشتن و خلق کردن او را در یک شرایط سنجین چین و صفت می کند: « صابر عزیز یا در کنار پاتیل در میان جرقه و آتش و عرق کردنها و با از تو س طعنه و تعرض همسرش نصف شب از خواب بیدار شده و شعر می نوشت. صابر عزیز به حاطر ملت مبارزه می کرد. او عاشق بود. از طعن و لعن و تکفیر و تحفیر و افتراءها و نهست هایی که مثل باران به رویش می بارید نمی ترسید. او به عقب بر نگشت و در مسلک خود در کمال ثبات عزم باقی ماند. و یک لحظه هم از خدمت به ملت محبوش غافل نماند».

همشه ری صابر علی فهمی نیز عیناً همینطور نوشته است: « صابر با اینکه هدف هر نوع تحفیر و تکفیر و لعن ناچ بود ولی حتی یکقدم هم از راه خود پا به عقب نگذاشت. او زیادتر از هر کس در معرض طعن ها و ظلم ها قرار گرفت ». حتی از میان اقوام خود او کسانی بودند که مانند جهال دیگر به او اسم «بابی» گذاشته و او را تکفیر کردند. یکی از اقوام متعصب و مسلمان صابر می خواست او را با همای با بی کرد.

دشمنان و تعقیب کنندگان صابر چه کسانی بودند؟ بدون شک آنها نمایندگان طبقاتی بودند که هدف ضربه های خستگی ناپذیر طنزهای صابر بودند. شاعر خود در یکی از سخنانش در این بازه کهنه است:

طعن و لعن هایی که من در اینجا دیدم در جاهای دیگر یک بی دین آشکار نمی بیند. و حال آنکه من نه از دین بر گشته ام و نه در

زیادی از ورم و عموماً در نتیجه شرایط سنگین فقر مادی مرده‌اند . مثلاً «بلینسکی»، دوپرالی بیوب» نیز از ورم مرده‌اند . ولی در هیچ جا نوشته نشده است که آنها را ملت روس به ورم آورده است . و اگر هم اینطور نوشته می‌شد خیلی تعجب آور و خنده‌آور می‌شد . چونکه خلق شاعر را نمی‌کشد بلکه آنرا به وجود می‌آورد . ملتی که قادر است شاعران بزرگ و عالمان و منظران با عظمت به وجود بیاورد خودش نیز پر عظمت است . ملتی که شخصیت‌های ادبی چشم باز و چهانی و تیز فهم می‌پروراند خودش نیز تجیب و چشم باز و بزرگ است .

تمام این عقاید منطقی است . مگرنه قرنیشنفسکی در زمان خودش کمتر از صابر تعقیب شده بود بر عکس یکصد آنها بکه به سر چرنیشنفسکی آمد به سر صابر نیامده است . مگر احتیاج مادی بلینسکی را کمتر از صابر زیو فشار قرار داده بود . اسکن هیچ تاریخ شناسی نوشته است او را ملت ذرک نکرده و ملت او را تحت تعقیب قرار داده است . چون این خاق نیست که بلینسکی و چرنیشنفسکی و دیگران را تعقیب می‌کند بلکه دشمنان خلق هستند . عین این سخن در مورد صابر نیز صدق می‌کند . تعقیب و تحفیر بی امان شاعران داهی انگلیس بازیرون ، شلی در آن موقع پرچه کسی پوشیده است ؟ گرگان و حشی مرتজع که در زمان حیات بازیرون دشمنان خنک نشده بود خانه‌ای را که محل زندگی او در لندن بود دفعات سنگباران کردند . شلی را مرتد اعلام کرده و بحکم دادگاه پچه‌های او را از دستش گرفتند . و او را از حقوق پدری محروم کردند .

هر دو شاعر بزرگ چنانشان را برداشت و جلای وطن کردند . و در غربت بهلاکت رسیدند . و در هیچ منبعی نیامده است که شلی و بازیرون ملت در بدرا کرد و کشت . چونکه در بدرا کنندگان شلی و بازیرون ملت انگلیس نبود بلکه کار یک مشت گروه سیاه بود . عین این حرفا را برای صابر نیز مشود تکرار کرد . آنها بکه بر ثروت‌های معنوی دنیا افزوده‌اند هنرمندانیکه در تاریخ مدنیت بشر جای والا بی دارند با احتیاج شدید مالی زندگی کرده و چنانشان توأم با عذاب و اذیت گذشته است . در یکی از مصاحبه‌های پی‌انیست مشهور امریکا آرتو ربی بیشترین بیانات مؤثر نیز بر می‌خوریم : «زندگی ما زیاست ، اقبال مردم ، شهرت ، بول ... ولی عده کمی می‌دانند که ما بخاطر داشتن همه اینها در درجه اول منتدار شایستگان حقیقی احترام و تشکر یعنی آهنگسازان هستیم ، شونوندۀ ای که با چشمان خیس اشک از من تشکر می‌کند و مرآ اطمئن می‌کند که من احساس او را بیان کرده قلب او را با احساسات زیبایی نوازش می‌دهم از بیان برد است که این موسیقی تایین درجه تأثیربخش را من خلق نکرده‌ام - شوبنی که تا خخره در قرفس فرو رفته و در نتیجه ورم بی امان جان باخته و بتهوونی که در اطاق سرد جان داده و شوبرتی که بی‌بولی و احتیاج او را بدیوانه خانه کشانده و موزارتی که در قبرستان عمومی گدایها دفن شده ، خلق کرده است » - ولی هیچکس مردم را که خالق همین هنرمندان هستند مقصّر ندانسته است . شاید بگویند که ادباء متوفی و روشنفکر و نویسنده‌گان معاصر صابر از رفثار مردم نیست بشاعر بزرگ ناراضی هستند و ما مکرر

در نوشته‌های آنها بشکایات تلخ بر می‌خوریم . اینرا چه می‌گویید ؟
 این شکایتها را باید با توجه به رابط تاریخ اجتماع آن زمان
 ارزیابی کرد . باید رنظر گرفت که در آن زمان حکومت تزاری بر مردم
 حکم می‌راند موهومات و جهالتی که زایده استشمار بود مانع این
 بود که شاعر بزرگی مثل صابر در حد لاقتش ارج گذاشته شود و
 مشکلات زیادی برای رسوخ آثار او در قلب مردم به وجود می‌آورد .
 معاصرین صابر هم از همین مشکلات علاج نپذیر بحث می‌کردند .
 ولی این علت وجهت اساسی نیست . برای ارج نهادن به
 صابرها شرایط اجتماعی موفق لازم بود . و یک چنین شرایطی را فقط
 انقلاب سوسیالیسی می‌توانست بیافریند .

و . ای . لشمن در یکی از مقاله‌های ویژه تولستوی کهنه است
 « با تولستوی هترمند حتی در خود روسیه عده‌کمی آشنا هستند . برای
 ملی کردن آثار پر ارج او لازم است مبارزة دائمی با میلیون‌ها و ده
 میلیون‌ها جهالت و مظلومیت ، کارهای سنگین ، گدایی‌ها و تشکیلات
 اجتماعی کهنه در جریان باشد . و برای این کار انقلاب سوسیالیستی
 لازم است » .

معاصرین صابر بدینجهت مسائلرا در که نکرده بودند که خیال
 می‌کردند که با « حرکت و همت خلق » تمام کارها درست میشود . و
 صابرها نیز ارزش خود را می‌بایند . اگر چه معاصرین صابر لزوم
 دگرگونی جمعیت را در که نمی‌کردند ولی به این امر ایمان داشتند
 که در آینده صابر ارزش حقیقی خود را خواهد یافت . در روزهایی
 که صابرها مرگتی ایمان دست و پنجه نرم می‌کردند . صحبت در

شعری که می‌نویسد چنین بدوسوشن تسلی می‌دهد ،

ای مجسم دیپلو ، ای علوی بشر

ای چامو!لوق ایچه ، دیشیوش حاف نور

طعن لعن ایلوسه هر نادان سنه

یا مساعد اولماسا دوان سنه

غم یمه ، تحفیف د آلا مینه

آذکچه هیکل یا پالا!ا نامینه

ترجمه :

ای احسان تجسم یافته ، ای مافق بشر

ای طلای نای که در گل مانده‌ای

اگر نادانی ترا طعن و لعن کند

با روزگار برتر مساعد نشود

غم محور ، غم را کم کن .

مدتی نمیگذرد که بنام تو مجسمه برپا می‌کنند

اینطور هم شد . مردم آدر بایجان که نتوانسته بودند در وقتی

مطابق خواست دلشان او را تجلیل کنند . بعدها این امکان را بدست

آوردن . در پایتحت جمهوری آذربایجان در مرکز باکوی نفت

مجسمه اورا نصب کردن و وارت حقیقی آثار او شدند . شاهد بودیم

که چاپ اول هوب ، هوپ نامه چطور با مشکلات زیادی چاپ شد .

ولی حالا آثار علی ایکر صابر بواسیله دولت دفاتر با تبراز -

های زیاد چاپ و منتشر میشود . دفعات به زبان مردم روس و به زبان سایر مردم شوروی ترجمه میشود . ارت شاعر بزرگ فقط در این دوره توانست دقیقاً تحقیق شود ، و در این دوره درباره حیات صابر و آثار و بیزه گیهای بدیع و هنرمندانه آثار او و فلسفه اجتماعی و سیاسی عقاید تربیتی او دها اثر تدقیقی نوشته شده است . حالا ارت صابر بمعنی حقیقتی کلمه بمردم رسیده است . و در نقاط دور دست شوروی پخش شده است . و دقت نظر خارجیان را نیز جلب کرده است .

اکنون به مکتب‌ها و مؤسسه‌های فرهنگی و بهیکده از كالخوزه‌های آذربایجان نام صابر داده شده است . یکی از شهرهای بزرگ کشور - صابر آباد - نام صابر بزرگ را برخود دارد . صابر اکنون دوباره تولد یافته است . دوباره شاخ و برگ انداخته و بزرگ شده است .

بابان

خاطره‌ها و نوشه‌های

معاصرین صابر

سلمان ممتاز

چند خاطره از صابر

در سال ۱۳۱۱ هجری قمری (۱۸۹۳ ميلادي) صابر به عشق آباد آمده بود و در کاروانسراي مشهدی تیمور صمد او ف منزل گرده بود .
و اين دومين سفر صابر به طرفهای خراسان بود . در آن تاريخ من فقط ۱۱ سال داشتم در مکتب میرزا اسدالله درس می خواندم . يكی از دوستان همکلاسمن امير اصلاح بود . امير اصلاح پسر اشرف نوه شاعری بود با تخلص « میرزا انصار الله دیده » بود . امير اصلاح بجهای بود هوشيار و زير كث و دو سال بزرگتر از من .

در آن زمان روزهای جمعه در مکتب خانه‌ها مشاعره برگزار می گردند و ما هم اين رسم را عربات می گردیم . يكی از هفته‌ها شاگردان مدرسه دو گروه شده بودند در رأس يك گروه من و در رأس گروه دیگر امير اصلاح فرار گرفته بود .

ملائمان میرزا اسدالله نيز به اشعار گوش می داد . امير اصلاح به تنگنا اقتاده بود و هر قدر تلاش می گرد كاري از پيش نمی برد . او می بايست شعری بگويد که با حرف «س» شروع شده باشد . ولي يك چشم بستي نه در يار خودش بود و نه در يار رفقياش . « هلت سه دقيقه اى

داشت تمام میشد و از اینکه می دیدند باختشان نزدیک است قلبشان به پسر بان افتد بود . یک مرتبه امیر اصلاح بطور نامتنظره و با صدای بلند فریاد کرد ، پیدا کردم و آنگاه با ذوق و افر بیت زیر را خواند :

مولدیم مشتاقه دیر آغ کو زونی بیرون گیب
دندی گیت ، گیت ، گیم زن بو ایت یانا نیمدد منیم
ترجمه :

به مشتاق گفتم پوسین سفید بدی یکروز پوشم
گفت برو ، برو ، نمیدهم این سگدانی من است
یاران امیر اصلاح شاد شدند ولی دوستان من قبول نکردند یکمده
گفتند که این اصلا شعر نیست و ماقبل نداریم ولی بر عکس من قبول
کردند ولی باز عده ای ناراضی مانندن بالآخره میرزا سداله به حرف من قوت
داد و گفت : « این هجو ملیح است و خبیل هم زیباست » و با این
حرف دعوا خواهد شد .

براستی هم این شعر برای من خبیل خوش آمد و دقت را جلب کرد . چون تمام اشعار یکه تا آن زمان شنیده بودم مثل بچه های خر گوش شیوه هم بودند . در این بیت طنز و تازگی وجود داشت و موضوعش زیبا و بکر بود ولی مناسب و طرف خطابش معلوم نبود . خلاصه بعد از نیم ساعت امیر اصلاح و دوستانش مغلوب شدند و ما پیروز شدیم .

بعد از اینکه درس باتمام رسید و از مکتب آزاد شدیم من از امیر اصلاح از شاعر و معنی شعر پرسیدم .
امیر اصلاح در معنای آن درماند و نتوانست جواب بدهد ولی

صاحب شعر را معرفی کرد :

این شعر چند بیت است . گوینده اش هم علی اکبر اهل شاماخی است . حالا هم در عشق آباد است . اگر میخواهی متعابش را از او پرسم و بنو بگویم . وقتیکه او این اشعار را بپدرم می خواند من فقط یک بیشن را بادگرفتم . سخنان امیر اصلاح مرا مجنوون کرد و اظهار علاقه کردم که خودم بیش او بروم وقتیکه منظورم را به امیر اصلاح گفتمن گفت : کار آسانی است پدرم زود اورا به خانه می آورد اگر ایندفعه آمد بنو خبر می دهم و با هم می رویم و او را می بینم .
نهنم راضی شدم بعد از دو سه روز امیر اصلاح خبر داد که علی اکبر دیروز بنزد پدرش آمده و با او در کاروانسرای مشهدی تیمور صمد .
اهل شاماخی شریک شده و با او در کاروانسرای مشهدی تیمور صمد .
او غشغول صابون بزی شده است .
کاروانسرای مشهدی تیمور صمد اوف در میدان تکه و کاروانسرایی

که ما در آنجا درس مخ خواندیم در کوچ آنامانسکی واقع بود . معلم نکردیم به محض اینکه درس تمام شد به دیدن علی اکبر شناختیم .
کاروانسرای حیاط وسیعی داشت که دور تا دور آن یک درع بلندتر از زمین بود و به حجره های کوچک کوچک که جلوشان بالاگذاشت بود و درب شده بود . در یکی از این حجره های علی اکبر منزل کرده بود و درب حجره های که شمارشان از شمار ستارگان بیشتر بود هیچگونه نوشته و علامتی نبود . قادر به شناختن حجره علی اکبر نبودیم و از طرفی خجالت می کشیدیم که از کسی پرسم . و با بلانگلیفی به این طرف و آنطرف می رفته بیانی که بانیل بزرگ سیاه نگذ که دارای دو دستگره

بود در گوشه حیاط نظرمان را جلب کرد . بطرف پاتیل رفیم چشمنان به پسر سیاه چهره و لاغری افتاد که کمی دور از احاق در روی کنده چوبی نشسته بود . این علی اکبر بود .

سلام کردیم . جواب شنیدیم . علی اکبر بخاطر امیر اصلاح مرا هم مورد محبت قرار داد .
به علی اکبر گفت که برای پرسیدن معنای شعر فلان آمده ایم .
علی اکبر خنده دید و اینطور جواب داد :

مشاق شاعری است در شاماخی و حرفه اش نیز قصایی است
یعنی شغلش بریدن سر است . و خودش هم آدمی است با سر و روی
کثیف و تنبیل و بد سلیقه . پوستینی دارد مثال زغال سیاه که گویی از
طرف روغن در آورده است . من در چند سطر خود مشاق و پوستین
اورا به مسخره گرفتم تاشاید از این حرفه دست بردارد به سبب بی همتی
توانست از شغل قصایی دست بردارد . فقط پوستین خود را عوض
کرد درست که حرفه خود من یک حرفه کثافت زابی است . و من خودم
از این حرفه تاراضی هستم . ولی صابون پزی سا قصایی خبلی فرق
دارد اولا در این حرفه سر بریدن و خون ریختن نیست ثانیا هر گونه
کثافت را صابون تمیز کرده و از بین می برد . در این وقت ناگهان
علی اکبر دست در حیب بعالی اش برد من خالکاردم که تمام شعر
همان شباری بیرون می آورد . متأسفانه اینکار را نکرد ویرعکس آرزوی
من ساعتش را از جیش در آورد و به آن نگاه کرد بنظر رسید که قصد
بلند شدن و رفتن دارد . ساعت یک ساعت نقره بود که با کلید کو کث
مشد . و در پشتش عکس ناصر الدین شاه حکم شده بود عکس روی

ساعت برای من آشنا بود چون عنین شکلهایی بود که در روی سینی ها
و ظرفهای منزل ما نقش سنته بود . من بر امیر اصلاح اشاره کردم که
برویم . علی اکبر متوجه شد و روی من کرد و گفت :

- بد نشد که بساعتم نگاه کردم . بدلتان بد نیاید ، از یادم رفته
بود کوش نکرده بودم یکی هم می خواستم بیسم که وقت خاموش
کردن آتش زیر پاتیل شده یا نشده . دیدم که هنوز ۲۰ دقیقه ای مانده
است ، خاطر جمع شدم .

موقع غروب بود ، بتاریک شدن هوای کم مانده بود . راه خانه مان
نیز دور بود با در نظر گرفتن همه اینها اجازه گرفتم تا بر گردیم . علی
اکبر نیز راضی شد و اجازه داد . ما هم وعده دادیم که در فرصت
دیگری دوباره بنزد او بیاییم .

اما بد بختانه که دیدار او ممکن نشد . چونکه یکروز بعد ماه
محرم شروع شد . علی اکبر که روزها مشغول صابون پزی بود شبها
هم مجبور بود در مسجد شاماخی ها مرتبه بگوید و اینکار را ریش سبدان
با خواهش و تمنا بگردنش گذاشته بودند .

تخلصی که علی اکبر در مراثی بکار می برد «صابر» بود و قبکه
مردم او را بیکدیگر نشان می دادند صابر علی اکبر می گفتند احتمالا
از آنوقت به بعد علی اکبر با نام «صابر علی اکبر» معروف و مشهور
شده است .

کربلا بی شریک صابر از فرست استفاده کرده و چشم به سرمه
اند که او که برای صابون پزی گذاشته می دوزد و همه بول را کش می رود
و به او می گوید «ضرر کردیم . دلوار خواهند و به گل فرو رفت » .

پیش خود نگهدارم و من از شک در آمده و صابر بزر گمان را شناختم .
مثل رفای دیگرمن صابر در منهن اثر بزرگی بخشید . بعد از خواندن
اشعار او کلیه شعرهای را که قلا با سبک قدیم گفته بودم دور اند اختم
و شروع کردم به طنز نوشتن با سبک صابر . به همین خاطر هم از
وظیفه من سنگین تر شد چونکه من در ساحة دیگری کار می کردم .



من از نیمة دوم ۱۹۰۳ برای به میدان کشیدن زبان و ادبیات
مستقل آذربایجان مشغول جمع آوری مدارک و اطلاعات لازم بودم .
انقلاب ۱۹۰۵ مرا از خواب بیدار کرد و بطور جدی تر شروع به کار
کردم . نشر مجموعه ملا نصرالدین در سال ۱۹۰۶ و ظهور صابر بزرگ
وظیفه من بسیار سنگین گرد چونکه حدود فعالیت های من زبان و
ادبیات آذربایجان بود ولی ملا نصرالدین و صابر در حدود دیگری کار
می کردند . و ایندو با یکدیگر جور درنمی آمدند . زبان و ادبیات
آذربایجان از یک طرف و مسئله ثامین مادی و معنوی ملا نصرالدین
از طرف دیگر گفتن اشعار به سبک و روش صابر در مقابله استاده بودند .
من هیچیک اینها را نمی توانستم ترکش کنم به همین جهت با

طبخ خاطر در هر سه جهت شروع بکار کردم .
موفق بودن و نبودنم را تاریخ و نیمه هایی که در دست است
می تواند معین کند . در سال ۱۹۱۰ تو انتstem کم و بیش در سبک صابر
دقیق شوم در آن زمان من ۲۶ سال داشتم . در ماه ایپل ۱۹۱۰ به
با کو آمده بودم و قصد داشتم که از باکو به تفلیس بروم در اینجا بود که
بطور تصادفی برای دومنین باز صابر ملاقات کردم . آنهم بعداز گذشت

صابر ساعت و فرش زیر پایش را فروخت و باشتاب بطرف شهر مرو
حر کت کرد . در آنجا هم زیاده نمانده بـه خــر اــسان رــفت و بــواســطــه
همین دو حادــه نــتو اــســتم در آــن تــارــیــخ با صــابــرــوــبارــه مــلــاقــاتــ کــمــ .



در سال ۱۹۰۶ وقــی کــه « مــجــمــوــعــه مــلــاــنــصــرــالــدــن » منتشر شد نظر
مرا نیز به عنوان یک خواننده جلب کرد . چون خلق ما از خیلی وقت
پیش به یــك چــینــ شــرــهــای نــیــارــ دــاشــت بــوــیــزــهــ الــهــ و مــفــتوــنــ اــشــاعــرــی
شدــمــ کــهــ باــ اــضــاءــهــ « هــوــبــ ، هــوــبــ » چــاــبــ مــیــشــدــ چــوــنــ مــوــضــوــعــ و ســبــکــ
ایــنــ اــشــاعــرــ بــهــ مــوــضــوــعــ و ســبــکــ هــیــچــیــکــ اــزــ اــشــاعــرــ اــنــ مــعــاصــرــیــ کــهــ درــ حــالــ
حــیــاتــ بــوــدــنــ شــبــاهــتــ دــاشــتــ . منــ اــنــ اــشــاعــرــ رــاــ بــامــیــلــ تــامــ مــیــ خــوــانــدــمــ
و مــایــلــ بــوــدــ کــهــ صــاحــبــ اــنــ اــشــاعــرــ رــاــ نــیــ بشــناســمــ . منــ فــکــرــ مــیــ کــرــدــ
کــهــ اــنــ اــشــاعــرــ یــاــ بــایــدــ اــزــ ســمــنــدــرــیــ باــشــدــ یــاــ اــزــ لــعلــیــ . چــوــنــ درــ آــنــ تــارــیــخــ
غــیرــ اــزــ اــنــ دــوــ شــاعــرــ ، شــاعــرــ هــجوــگــوــیــ دــیــگــرــیــ نــداــشــتــ . وــ اــزــ طــرــفــیــ
آــدــمــ اــنــ تــصــوــرــ رــاــ نــمــیــ توــانــتــ بــســکــ کــهــ آــنــهــ یــاــ اــنــ ســرــعــتــ درــ خــودــ
دــگــرــ گــوــنــیــ اــیــجادــ کــنــدــ .

میرزا سمندر در بنندی و لعلی هردو در تفلیس زندگی میگردند .
بالآخره برای راهیانی از این ذکر تصمیم داشتم از اداره مجله پرســمــ کــهــ
 حاجی کاظم بــیــکــ قــابــلــ بــهــ عــشــقــ آــبــادــ آــمــدــ . حاجی کاظم بــیــکــ تــاجرــ
شــامــخــیــ بــودــ کــهــ درــ مــروــ و درــ بــایــرــ اــمــ عــلــیــ تــجــارــتــ مــیــ کــرــدــ وــضــمــنــاــ شــعــرــ هــمــ
مــیــ گــفتــ .

قابلــ کــهــ دــوــســتــ صــابــرــ بــودــ گــفتــ کــهــ تــامــ اــشــاعــرــ یــکــهــ باــ اــضــاءــهــ « هــوــبــ ،
هــوــبــ » چــاــبــ مــیــشــدــ اــزــ صــابــرــ اــســتــ وــ بــینــ توــصــیــهــ کــرــدــ کــهــ اــینــ ســرــ رــاــ

۱۷ سال از اولین ملاقاتمان در عشق آباد.

چون یکسال و نیم بود که در مسافت بودم لذا از نقل مکان کردن صابر به کو مطلع نبودم. من تصویرمی کردم که او در باکو است. قصدم از هماندن در باکو ملاقات با سلیمان بیگ عبدالرحمان بیگ کاوف بود. سلیمان بیگ از مؤلفین مشهور آن زمان بود می خواستم از سلیمان بیگ راجع به حاجی اسماعیل بیگ قوت قاشانی اطلاعاتی کسب کنم.

در باکو در مهمانخانه متروپل منزل کرده بودم. سلیمان بیگ هم در مهمانخانه اسماعیل محمودزاده بنا اسلامیه منزل کرده بود. برای دیدار او به اسلامیه رفته بودم، یکدغه در کریدور با صابر رو در رو آمد. من اورا نشناختم، ولی او مرآ شناخت. صابر :

- بخشید، بظیرم آشنا می آیید، و بدیتریب مرآ از رفقن باز داشت و نهمن «ممکن است» گفتم و ایستادم. صابر ملاقات ۱۷ سال قیام را در عشق آباد بادآوری کرد و آنرا آنطور یکه اتفاق افتاده بود بیاز گوی کرد و من با کلمات «درست است» حرفهای او را تصدیق کردم دست دادم و احوال پرسی گردید که شدیم. من صابر را در آسمان می جستم در زمین بستم افتاد. چونکه یقین داشتم ملاقات او در تلقیم برای من ممکن نخواهد بود. اگر به شاماخی می رفتم باز هم موفق نمیشدم. دیگر تصادف بهتر از این نمیشد همراه صابر بداخل سالن اسلامیه وارد شدیم. یکنفر باکویی سایک نفر معلم که قبل اورا نهیشت احتم مشغول بازی بیلیارد بود. ما در یک گوشة خلوت سالن نشستیم. چندان نگذشت که سخن از شعر و مجموعه ملانصر الدین به میان آمد و چند دقیقه بعد از علاقه شدید من بر ملانصر الدین آگاه

شد و با تعجب به من نگاه کرد و گفت : « شما ، سلمان هستید ؟ » نهمن گفتم «بلی » گفت لطفاً بلند شوید دوباره دست دهیم و بدین ترتیب دوباره باهم آشنا شدیم و او در حق من محبت زیادی کرد . همانشب از متروپل به اسلامیه نقل مکان کردم . حرفهای زیادی برای صحبت داشتم و ما بوقت زیاد و مکان آسوده اختیاج داشتم . همانشب صابر مرا با احمد کمال و محمد تقی گلی اوف شاماخی و با محمد هادی آشنا کرد .

صحبت های مختلف بازی کنیان بیلیارد و صدای تاب ، تاب پایشان و تقدیم شارهای بیلیارد مانع صحبت ما بود و من از این جهت بسیار ناراحت بودم .

تر کی بنام بهاسید بمنزدیک شد و سلام کرد و بنام معرفی احمد کمالی بامن نیز آشنا شد . این تر ک کاربکانوری در دست داشت که برای شماره اول روزنامه مرآت کشیده شده بود . آن را به ما نشان داد . یکعدد پسندیدند و یک عدد نپسندیدند صابر نیز نپسندید و گفت : رسام ، رسام ملانصر الدین است .

گو اینکه بها سعید از این حرف ناراحت شد ولی به رویش نباورد و بعد از چند دقیقه محمد هادی را نیز برداشت و رفت و معلوم شد که کاربکانور را خود بها سعید کشیده بود بعد از مدتی ما هم پاشدیم و رفیم . چون پاسی از شب گذشته بود من به صابر تکلیف کردم که به اطاق من بیاید و شب را در نزد هم باشیم . صابر راضی شد . چون یک تخت بیشتر زداشتم تخت را بد صابر دادم و خودم روی فرش در آر کشیدم . صابر بیشتر از دو ساعت روی تخت اینور و آنور شد . علت ناراحتی اش

۱- منظو «هه هه» است .

۲- قب نوبه .

ج - این را باید از شیروانی ها و از محیط پرسید .

س - عباس صحت چند سال دارد و شما بزر گید با ایشان ؟

علوم شد که تا آن زمان صابر در تخت فرنی نخواهد است .

چون شب دیر خواهد بودیم می باشد که صحیح هم دیر بلند شویم ،
لکن صدای زنگ و هیاهوی مردم بازار مانع بیشتر خواهد شد
و در آن روز با صابر مصاحبه زیر را به عمل آوردم :

س : شما چرا تخلص « هوپ ، هوپ » را اختیار کردید ؟ و
معنای این چیست ؟

ج : این تخلص را دوست عزیزم مشهدی حبیب به من داده است
هوپ ، هوپ اسم مرغی است این در میان مردم به چند اسم دیگر
نیز مشهور است فاطمه باجی ، بوبی ، آپ ، اوپ و شانه پیپیک
از آن جمله اند مشهدی حبیب بقصد اینکه مرا فاطمه باجی بنامد مرا
به این نام خطاب کرده است منهم در عوض اسم او را « قیزدیرمالی »
گذاشتند که هنوز به معنی آن نبرده است .

س - سبب چیست که زود بزود اسم مستعار خود را عوض
می کنید .

ج - این را باید از شیروانی ها و از محیط پرسید .

س - عباس صحت چند سال دارد و شما بزر گید با ایشان ؟

ج - من شاگرد^۱ او هستم و او استاد من است .

س - کدامیک از شعراء کلاسیک عثمانی مورد پسند شما
هستند ؟

ج - ضیاء پاشا و ناطق کمال بیگ .

س - پس توفیق فکرت چی^۲ او را نمی پسندید ؟ بله ؟

ج - شما از شاعران عثمانی پرسیدید من هم عقیده ام را گفتم
نکرت شاعر عرب است با این نام شاعر ترک وجود ندارد^۳ خوب
بود که اینرا از محمد هادی افندی می پرسیدید او خوب وارد است .

س - بندھای سوم و پنجم شعر « گوزلیم » [زیبایم] که در
شماره ۱۸ مجموعه ملanch الدین چاپ شده است در بحر جدا گانه ای

است سبب و حکمت این کار چیست ؟

ج - سبب و حکمت آن چرت زدن من است من شبها در
چاپخانه روزنامه « صدا » تصحیح کننده هستم ، اداره تلگراف شخصوصی
نبول نمی کند . آنقدر صیر می کند تا روزنامه « کاسپی » « حقیقت » و
ساخ روزنامهها چاپ و منتشر گردد و بعد از نشر آنها تلگرافها را حمده
مشوند و حروفچینی مشوند و چاپ می گردند و منم به تصحیح آنها

۱ - نویسنده مشهور آذربایجان که با هایر دست دهن ذلم بود
است . (مترجم)

۲ - بزیان شعری فکرت که بالمات عربی « فاسی آمیخته است
الحاد » می کند (مؤلف)

می‌رسم . من آن شعر را نصف شب در مطبوعه هاشم بیگ^۱ نوشتم . در موقع نوشتن چرت زده و سپس هم خوابیده‌ام . بعد از بیدار شدن بقیه شعر را نوشتم بعد از چاپ شعر به اشتباهی بردۀ‌ام که این هم خیلی دیر شده بود .

من - کدامیک اشعار چاپ شده خود را بیشتر می‌پسندید ؟
ج - هیچ‌کدام را ، اشعار مورد پستد را بعد اخواهم نوشت .

س - بعدها ، یعنی چه وقت ؟
ج - وقتی که دیگر چرت نزنم .

س - چرا اشعارتان را دروزن هجوانی نویسید و در بحر عروض می‌نویسید و بطور جدی شکل و فرم قدیمی شعر را حفظ می‌کنید ؟
ج - این مسأله بسیار مهم است ، بینم می‌توانم عقیده خود را بیان کنم ، برای من واجب و لازم است که موضوعات جدید و افکار جدید را مطلق در فرم‌های قدیم آن هم در بحر عروض ارائه بدهم . همه اینها را نمی‌شود بیکاره عوض کرد و باعث دلسربی و روگردانی خواهد گان از ادبیات گردید . اگر با دشمنی که با توب سنگین حمله کرده با خنجر نقره دسته صدف نوشته شده با آب طلا مقابله کنیم

۱ - صابر مدتی شغل حروف چینی و تصحیح ده مطبوعه هاشم بیگ^۲ (ذبیح‌زاده مشغول بود ولی هاشم بیگ مژد چندین ماهه صابر (۱) بالا کشید (۲) ادا نخود (تعجیل) . هاشم بیگ مدیری مطبوعه و «وزانة» (صداد) بود . او نویسنده و معلمی بود لیبرال و (جهیه مقابل صابر ، صابر و هاشم بیگ اغلب بکدیگر (۳) هجو می‌کردند و چون هاشم بیگ نمی‌توانست (۴) این باشد (۵) بای صابر بوده با اشداد (کنک) و با به تهدیدهای پنهانی (۶) می‌آدد .

کار عاقلانه نکرده‌ایم .

عروض مال ما نبود این را همه می‌دانند . لیکن مدت ۱۳ قرن ادبیات ما در محاصره گرفته شده بود و این محاصره با نقشه و پلان و با دست استادان بزرگ ایجاد شده بود . پس شکستن این محاصره ورها کردن ادبیات ما باز هم بدست استادان بزرگ به بزرگی استادان فوق‌الذکر می‌رسد است .

این خلق است که می‌تواند شاعران بزرگ و استادان بزرگ اپرورش دهد شاعر باید بر مردم حکم برآند و نویش آنها باشد تا هر چه گفت مردم همان را بگویند و هر چه نوشت مردم بخواهند . این حکمرانی فقط باشناختن روح مردم و با ادراکدن خواسته‌های آنها ممکن است . آنها بیکه بحال ایل بی اعتمتا بوده و به زور حکمرانی می‌کنند بروز (دوست)^۶ عبد الرحمن و محمد علی می‌افتند . شعر و موسیقی یکی هستند ، هردوی اینها با روح انسانها علاقه‌دار است لکن شعر برتر است و مقام والا دارد . شعر بدون موسیقی می‌شود ولی موسیقی بدون شعر معکن نیست . اشعاری که از زبان دل ایل گفته می‌شوند سرتا پا موسیقی هستند چون که هر کس آنرا با آهنگ دلخواهش تنظیم کرده و خواهد خواهد . در موسیقی سه گاه ، چهار گاه ، شور ، راست و سایر دستگاهها وجود دارد اینها مال ما نیستند ، وارد هستند . ولی مال ما هستند چون در روح ما ریشه دوانده‌اند . این دستگاهها با بحر عروض در یک زمان به سرزمین ما آمده‌اند و در یک تاریخ هم خواهند رفت . حیات و زندگی این دو تا بیکدیگر بستگی دارند . از چهار صد سال به این‌طرف اشعار فضولی بر تمام شرق مسلط شده

است اغلب مردم این اشعار را از حفظ بلند و زمزمه می کنند و میدانیم که تمام این اشعار در بحر عروض گفته شده اند .
با غزلهای شاعرانی مثل حافظ و سعدی فقط با غزلهای هم طراز آنها می شود مقابله کرد . فضولی این را درک کرده بود و جلو نفوذ آنها را نیز گرفته بود .

من در نظر دارم که برای سرتاسر دیوان فضولی نظیره بنویسم . یعنی میخواهم در آن نوع و در آن بحر با موضوعات جدیدی غزل بنویسم و تا کنون چندین نظیره نیز نوشته ام :

آ، ابله دیگم نشة قلیانی ایچون دد
قان آغلا دینم قهوه فنجان ایچون دد

گوگلم بولانو کوچجه، جولا نینی گوچجك ،
نظم قوتولو هر زده دیانی گوچجك
ترجمه :

آهن زبی نشنه قلیان تو باشد
اشکم زبی قهوه فنجان تو باشد

بر هم خوردم حال ، چو بینم ز تو جولان
نظم بشود کور ، چو بینم ز تو هدیان .
اینها نظیره غزلهای فضولی با مطلع زیر هستند :
آ، ابله دیگم سر خرامانی ایچون دد
قان آغلا دینم غلجه خندانی ایچون دد
گوگلم آچیلر لک پرداشانی گاچجك
نظم قوتولو غلجه خندانی گاچجك

ترجمه :

آهن زبی زلف خرامان تو باشد
اشکم زبی غلجه خندان تو باشد
دلشاد شوم ، چو بینم زلف پریشان تو
نظم بشود کور ، چو بینم غلجه خندان تو .

شعر آن است که موضوع از زندگی برداشته شود و شعری را که مردم از بر نکنند و آنرا گفته شود و با رویه مردم زمانه اش تطابق داشته باشد با شعرا یکه عمر پنج و ده روزه دارند شعر نمی شود گفت شعری را که مردم از بر نکنند و آنرا ترنم نکنند شعر نیست چونکه آن شعر پایه و اساس نخواهد داشت ، مثل حباب صابون زود طلوع کرده و زود غروب خواهد کرد . اشعار یکه از روح و دل مردم بر نخیزند هیچ وقت قادر نخواهد که در مردم هیجان بیافرینند .
یک آدمی را که از جای راحتش بلند می کنی و برقص دعوت

می کنی باید آنگی برایش بزی که بتواند به آن بادهد . و از آن خوشش باید . اگر چنین نیاشد او نخواهد تو انت دسته ایش را باز کند و به برواز در آید اگرچه هم دوست عزیزم صحبت با بعضی عقاید من موافق نیاشد مهم نیست آینده آزرا نشان خواهد داد . صابر از من پرسید : چرا در ملانصر الدین کم می نویسم ممتنع عدم تو اثابی و فقدان وقت را گفتم . گفت : « اینها بهانه است » و از من خواست در عرض دو ساعت به ترکیب بند مشهور ضیاء پاشا نظیره بنویسم . من اطاعت کردم و نوشتمن . صابر پسندید و یک سطرش را تصحیح کرد .
وابن شعر در شماره ۲۷ ملانصر الدین با امضاء « خورتان بیک »

منتشر شد . بنا بتوصیه صابر از سال دهم بعد منهم گاهی اشعارم را به ملانصرالدین می فرستادم .

خلاصه دو هفته در باکو ماندم . زود زود صابر را میدیدم ، موقع رفتن به تفلیس صابر شعری به من داد و از من خواست آنرا به میرزا جلیل بدhem . این شعر ، شعر «خدمات مرتبع»، ها ، حالا وقت خدمت است » بود که در شماره ۲۶ سال دهم ملانصرالدین چاپ شده است



زمینیکه صابر وفات کرد من در عشق آباد بسوم . اسب زده و پایم راز خمی کرده بود . استادم آقا محمد اسماعیل منیر نیز بسبب نگرانی از بیماری صابر بخانه ما آمد بود ، در همین حال از صحبت تلگرافی رسید و خبر مرگ صابر را آورد . آقا محمد قلم بدست گرفت و شعری با مطلع زیر برای صابر نوشت :

ادیب نامور صابر که بود خاقانی ثانی ،

ازو شد مقخر فقفار چون شروان زخاقانی ، -

و من این شعر را در باکو به حاجی ابراهیم قاسم اووف فرستادم و او فقط دو بیت این شعر را در روزنامه «معلومات» چاپ کرد آن هم بر از غلط .

روز وفات صابر خود من نیز شعری برای صابر نوشت قطعاتی که از

آن در خاطرم مانده است اینها هستند :

۱ - این شهر دهمن به فارسی آمده است . « مترجم »

دی که زبان خامه این مرثیه را بنو نوشت
با زبان حال فغان برآورد که حیف علی اکبر
با شاعع شعر تو شعرها شد روشن
با ضباء طبع تو طبعها شد انور
دونفر شاعر هجوگو و طنزنویس با صابر معاصر بودند . یکی از آنها در ترکیه و دیگری در ایران بود آنکه در ترکیه بود نامش اشرف بیگ و آنکه در ایران بود اسمش سید اشرف بود . ولی صابر چندین مرتبه از هر دوی آنها بزرگتر و قویتر بود .
از اشرف بیگ خبر ندارم ولی سید اشرف نزدیک به سی قطعه شعر صابر را به فارسی ترجمه کرده و در « نسیم شمال » درج کرده است اشعار « فعله » ، « خانباجی » و « بابی » از آن جمله‌اند .
در سال ۱۹۱۳ من مشغول چاپ کتابی بنام « سید احمد هائف » در تفلیس بودم . صحبت هم به سیاحت ولگا رفت و بود از « ساماوار » به ملانصرالدین نوشت و از من خواهش کرد که مدتی در تفلیس بمانم . منهم قبول کردم .
مهمنت‌بین قسمت گفتگوی ما در تفلیس درباره چاپ دیوان صابر بود . ولی در یک مسئله بتوافق نرسیدیم . آن مسئله هم وارد کردن آثار چاپ نشده صابر به دیوان بود .

۱ - اساساً مرحوم سید اشرف مدیر « نسیم شمال » پدر سبک صابر بود کسانیکه با اشعار این دو شاعر آشنا هستند بھر می‌توانند این مسئله را دیگر کنند . « مترجم »

صابر چند روز قبل از مرگش چند شعر در پاکت سربسته به ساخت داده بود و باوسپرده بود که این اشعار را دهسال بعد از مرگش منتشر کند و با سوگند و قسم از اوقول گرفته بود که حتماً به وصیتش عمل کند. من هرقدر اصرار کردم صحت از حرفش بر نگشت و گفت: «این کار من خیانتی خواهد بود به صابر».

آثار چاپ نشده صحت عبارتند از «سیاوش» (سیاحتهای ولگا) و رمان «علی و عایشه» و ترجمة «دمون» و دیگران. بگمانم اینها یا در خانه صحت واقع در شاماخی هستند و یا پیش افراط اور «فالا» بازاری «مانده‌اند». خلاصه آثار صحت در هر کجا اشعار چاپ نشده صابر نیز در همان جاست. جستجو کردن و یافتن آنها واجب است. صابر بزرگ در زمان خودش قدر نزدیک و نمی‌توانست هم بینند. چون هر چشمی قادر بشناسایی اشخاص بزرگ نیست. این حکومت شوراها بود که از همان روز اول شاعر بزرگ افلاطی خودرا شناخت و از او قدردانی کرد. و آنچه از دستش می‌آمد در حق او انجام داد اکنون نه تنها در آذربایجان، بلکه در تمام شرق شاعر بزرگ ما شهرت یافته است. بعد از این هم شهرتش افزون خواهد شد.

به اعتبار تاریخ مجسمه صابر در تمام شرق اولین مجسمه است که آن‌هم از طرف حکومت شوراها از روی قدردانی از شاعر خلق آذربایجان نصب شده است.

م. ن. قاراگلوز اوف

پیوستن به ابدیت و تأسف عظیمیم

هیچکس ناکنون نتوانسته است خود را مثل شاعر محترم صابر که امروز عزادارش هستیم به کمبودهای اجتماعی نزدیک کند. تنها دوستان و اقربای شاعر نیستند که تحت تأثیر اخلاق حمیده و طبع شعر صابر فرار گرفته‌اند بلکه او توجه رفقاء و مخالفین را هم به خود جلب کرده است.

طبعی است کسانیکه در روزنامه ملانصر الدین ستونهایی را که با اعضاء هوپ، هوپ تزئین شده و لو بصورت سطحی هم شده از نظر گذرانده باشند امروز به خاطر این شاعر ملی و عزیز عکس العمل نشان دهند.

شعار صابر افندی مثل اشعار پدر شعرای ترک، «قصولی» انسان را در عین زمان هم به گریه و هم به خنده می‌اندازد. اور انه فقط کسانیکه «ملانصر الدین» و «حقیقت» را می‌خوانند می‌شناسند بلکه آنها نیز که از این نعمت محروم شده‌اند نیز می‌شناسند. ولی چه مسود تازه‌مانیکه او در قید حیات بود برای بسیاری از افراد ملت ناشناخته بود و بعد از این هم ناشناخته خواهد ماند. بدون شک ملانصاریانی که

بانفس‌های خود محیط شاماخی را آلوده کرده بودند مرگ او را برای خود نعمت حساب خواهند کرد.

درباره ترجمان حال صابر اینجا آنچا به زبان ترکی و فارسی مطالب زیادی نوشته شده است. من اگر بخواهم در این خصوص بحث کنم توضیح واضحات خواهد بود.

من می‌خواهم در اینجا اطلاعاتی غیر از این داده باشم.

در سیاحتی که بعد از زلزله در شاماخی داشتم بسب این‌شکه کسی را نمی‌شاختم جستجو کن و سراغ گیران به دکان صابر افندی که مشرف به جاده‌ای بزرگ بود رفتم. بعد از احوالپرسی مقصود از آدمد ن را گفتم تا دانست که من از روزنامه زاویتی هستم مرا در آغوش گرفت و به دکان کشید. با یک و پنج غربی دور منتقل آتش (زمستان بود) نشستم. من با صدای بلند گفتم: «نکن آنکه بالمضاء «هوپ، هوپ» در ملانصرالدین می‌نویسد شما باشید؟» بیچاره تا این سؤال را شنید دهان مرا گرفت و گفت: «ـ امان، ساکت شورد، مبادا کسی بشنود!» و بعد دنبال سخنش را اینطور ادامه داد:

ـ باور کنید، در جاهای دیگر حتی بیدن‌ها بسکصد طعن و اذیتی را که من در اینجا می‌بینم نمیدهاند. و حال آنکه من نه از دین برگشتمام و نه هم در این فکر هستم، با هر نامی که سه روز بعد از زائیده شدن نایمده شده‌ام همان نام را هم دارم، گویا آنکه مرا هدف تیر طعن و استهزاء جهال قرار داده است مسئله دیگری است. آن چیست؟ می‌دانید؟ ـ در ملانصرالدین در سایر جاید تا فرصت گیری می‌آید می‌نویسم که، حرف ملانمارا را قبول نکنید چون صدی

نود و پنج آنها دروغ است، اینها که در منبر توصیه آخرت می‌کنند تا از منبر پائین می‌آیند برای پنج قلک پول و یک لقمه پلو خودشان را به آب و آتش می‌زنند.

بعین خاطر از شما خواهش می‌کنم به خاطر حفظ ناموس و حیثیت خود به خانه هیچ رک آنها نروید و نگویید که برای «پیدا کردن آبونمان برای روزنامه» آمدیدم. مسلمان‌کیست که پند خوب گوش دهد؟ با صابر افندی غذا خورده و شروع کردم به گشت و گذار در شهری که تکان زمین مبدل به خرابی‌اش کرده بود. بهر نحوی که بود با شخصی که در ظاهرش به آدم می‌مانست در کوچه گئی زدم، فقط بعد از حادثه کوچک زیر که در زیر نقل خواهم کرد متوجه شدم که این شخص را که من آدم حساب می‌کردم یکی از مریدان و اقوام پدری مرحوم حاجی مجید افندی است

متأسفانه این دلال آخرت که سر راه من قرار گرفت به سبب استر حام من راست راستی هرا به خانه حاجی مجید افندی آورد. این شخص هر چیزی به دربار مرا در پشت در گذاشت و خود داخل خانه شد. چند دقیقه‌ای نگذشته بود که شخص باند قامتی با کلاه کله قندی که به قامتش می‌آمد باریش سفید و بلند از در خارج شد و بدون این‌که پرسد من چی می‌خواهم، با خشم گفت: «ازدست این روزنامه‌چیها مفڑ و سرمان رفت... ردشو برو در اینجا کسی روزنامه، موزنامه نمی‌خواهد!» و در راست حالا تو باشی چکار می‌کنی گریه، یاخنده؟.

ـ حاجی مجید افندی یکی از مترجمین ادعا فون فون ۱۹ دادابی

چه می گویند ، « فرارا برقرار ترجیح دادم » و بدون درنگ گذاشتم و رفتم .

و قایع را همانطور که اتفاق افتاده بود به صابر نقل کردم . کاش بودید و می دیدید صابر افندی را در آن حالیکه می خنیدید ! اگر دستش را می بریدی خود را نمیشد . برخلاف عادتش چنان باقیقهه می خنیدید که بیگفت نمیاید . من هنوز در تحت تأثیر گفته های خودم سکوت کرده و در مقابل او ایستاده بودم . بالاخره خنده صابر تمام شد و رو بدم کرد و گفت :

- متوجه شدید که آن شخص کی بود ؟

- چه می دانستم کی بود ؟ - تا اینرا گفتم صابر افندی به من گفت :

- این عبوس الوجه که شباهت زیادی به مردۀ فراری دارد از اقربای نزدیک حاجی مجید افندی می باشد .

چندی از این واقعه گذشت روزی بطور تصادفی در باکو با صابر افندی رویرو شدم . بعد از سلام و صفا اورا به غذا دعوت کردم . مر حوم با حالت استفهام به روی من نگاه کسرد و گفت : نسکند می - خواهی میهمان نوازی خانه حاجی مجید افندی در شاماخی را تلافی کنی ؟ از آمدن می ترسم ! چون شما جهت جلب آبونمان بشاماخی آمده بودید ولی من برای نوشتن حوادث روز به اینجا آمده‌ام گنای من از گناه شما افزون‌تر است !

منتظر از نوشتن این صحبتها در روزنامه ، در دومین روز مرک او این نیست که روح او را بالمن و نفرت مرتتعیین که مثل سیل

خروشان بطرف آخرت جاری است معدب گردانم . بالعکس منظور اصلی من این است که یک زمانی دهان آنها را بامردها مشغول گردانم تا برای پیدا کردن راهی برای زندگی و بقای زندگان فرضتی داشته باشیم .

خداآند به عائله ستمدیده و همچنین بر اقربا و احبابی او صبر جمیل و اجر جزيل احسان فرماید . آمين !

شماره ۳۷ نجات ۱۹۱۱



تهران صحبت می کردند - بالاخره محمد علی میرزا از روی اجرار قول «مشروطه را اعاده می کنم ». مردم داد . اگرچه همه اینها حرف بود ولی باز نشان می داد که محمد علی میرزا از روی تظاهرهم که شده می خواهد آرزوی انقلابیون را برآورد کند . عده ای می گفتند هدف محمد علی میرزا گول زدن مردم تبریز و وقت کشی است . چونکه هنوز با سران روسیه و انگلیس مذاکراتش را تمام نکرده است .

برای مردم تبریز که از یک محاصره طولانی همراه با فلاکت و گرسنگی و محرومیت خلاص شده بودند و در این مدت روحیه خود را از دست داده بودند همین حرقوهای محمد علی شاه کافی بود که دست به تدارک چشم و سرور مفضلی بزنند .

در این چشم که مدت سه روز دوام داشت چند نفر از رفقاء فقرازی نیز شرکت داشتند . شب اول چشم که درینای انجمن مجاهدین واقع در احوال راسته کوچه تربیت یافته بود کنسرت باشکوه و مجلس شعرخوانی برپا شده بود . تصنیف و اشعار مختلف انقلابی خوانده مبشد و موسیقی نواخته میشد یکنفر جوان انقلابی به صحنه رفته شعری از صابر را که در حق ستار خان گفته بود می خواند . فروراً ستار خان «سردار ملت » را با تلفون خواسته و از او خواهش می کنند که باین شعرها گوش کند .

این است ترجیح بند صابر :

حق مددکار اولدی آزادی یاجان اترکینه ،
آل قاجاران پرورست ایندیلر ضداکنه ،

۱) خدیجان سلام اولیون (آن داکه)

رضا فلی نجف اف

صابر و انقلاب مشروطه

اوخر ماه آوریل ۱۹۰۹ بود . انقلابیون تبریز که بعد از ۱۰ ماه از محاصرة قشوں جلادانی نظریعن الدوّله، رحیم خان^۱، صمدخان، شجاع نظام، سردار ماکو ... و دیگران با موقیت نجات یافته بودند از موقعیت استفاده کرده با حکومت شاه^۲ وارد مذاکره شدند . آنها برقراری قانون اساسی و اعاده مشروطیتی را که مظفر الدین شاه داده و محمد علی میرزا فسخ کرده بود خواستار بودند رهبران انقلاب مشروطه تبریز یعنی ستار خان ، یاقوت خان ، تقی زاده ، محمد علی خان [تربیت] ، نقۃ الاسلام ، حاجی علی دوا فروش ، علی مسیو ، حاجی- مهدی کوزه کناتی ، و از فقرازی ها میرزا علی اکبر محمد قلی زاده و سایرین سه روز بود ، در تلگراف خانه بست نشته و با خط مستقیم با

۱ - (حیم خان سردار) نصرت : (المی قوه داغ دیا) ذات مردم علیه محمد علی شاه طرف حکومت (اگرقت) یکی از دستان مسلح او بود . (حیم خان) که از طرف « ملا نصرالدین » به « قوه داغ آییپی » (خوس قوه داغ) ملقب شده بود به سبب قتل و غارت زیاد مواد نفت مردم بود .

۲ - مظفر محمد علی شاه است .

کیم، توکولجوش قانلاری تبریز تهران خاکه،
ادنلارین جنت دگلدر عزلی آیا ندد؟
آفرینیم همت والای ستارخانه دد

آفرین تبریزیان ایدنی عجب عهد، وذا،
دست و دشمن ال جالوب ایلرسیوه صدر محجا
چون یاشا دولتی ستارخان افندم چوچ یاشا ۱

ترجمه:

حق مدد فرمود بر اتراک آذریاچان
ضد ضحاک قجر بر خاست از پیر و جوان
نهنیت بر آن شهیدان و روان پاکشان.
ریخت در تبریز و تهران خون آن ذی همتان
جنت آنها را بلاشك خانه و کاشانه است
آفرین بر همت ستارخان مردانه است

زنده یاشا، آفرین، ستارخان، یاشا یاشا!

حاضرین مجلس قیام کرده به افتخار ستارخان کف میزند و از
گوینده این اشعار بخوبی باد می کشند. خوانده شدن اشعار صابر
طاهر زاده در این نوع جاها و حسن تأثیر آن بر مردم تصادفی نبود.
در بین سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۰۹ و از اول نا آخر انقلاب ایران همچو
حادثه بزرگ و کوچک نبود که درباره اش صابر شعری نداشته باشد و
آن حادثه را یا نظم شیرین و مؤثر مخصوص به خود تحسین یا تنقید
نکرده باشد. در آن زمان در هر شماره مجموعه ملا نصر الدین صابر یک
یا دو شعر مخصوص به حادث ایران داشت این اشعار بالامضه «هوپ»،
«هوپ»، «ابونصر شیبانی»، «گولیتَن» یعنی خندان و «آغار»،
«گولیتَن» یعنی «گربان و خندان» و سایر امضاهای چاپ میشد. این
شعار مثل گلوله توب آتشینی بودند که از قلم صابر پرتاب شده و بر
بنیاد ارتیاع و بر دولت استبدادی لرزد می افکند. در جلفای ایران و
روس ازو این وظایف کمینه فعال مجاهدین ایران یکی هم رساندند این
شعار به سنگر مجاهدین بود. صابر در حالیکه در شاماخی بود مبارزان
فادکارانه مجاهدین تبریز را از تمام جنبه ها تعقیب می کرد. این
انقلابیون تمام ایران به ویژه مجاهدین تبریز و شاماخی و تقلیس یک
رابطه معنوی ایجاد شده بود.

از اولین روز این انقلاب تا پایانش از زبان فتوحات و
چیر گکیها تا تسلط روسیه تزاری، هیچ وقت صابر مثل یک شاعر تماساچی
باقي نمی ماند، او مثل یک فرمانده هشیار و تیز بین بالا و پایین
انقلاب را از دور با چشم اندازی بین خود دیده و از فتوحات قهرمانان
انقلاب شاد شده و از سهو نقصان آنها هناثر و دلگزیر شده و با اشعار

و در سایر شعرهایش به انقلابیون ایران و ترکیه یاد می‌دهد که وعده‌ها و حرفاًی دروغین را باور نکنند . ساده‌لوح نشوند و به خواب غفلت نروند .

در او ایسل انقلاب تبریز میرهاشم ،^۱ شیخ سلمی^۲ ، میرزا کریم^۳ ، امام جمعه و دیگر ملاها و مقدس نهاماً بالنقابیون مشروطه پیوسته بودند و با وعده «در مشروطه کبابهای چلو بعرض دو دست خواهید خورد» مردم را گسول زده و نتایج انقلاب مشروطه را فقط در قالب لفظهای چرب و نرم مجسم می‌کردند و قبیله کار به سختی میرسید برخلاف روحانیون واقعی فرار کرده و از میدان در می‌رفتند .

صابر بالین شعر از آنها یاد می‌کند :

قابل‌دنی ما (فراشینی) ، میرهاشم
دد (ما) ، گوتود ، قاج (باشتی) ، میرهاشم ،

«ترجمه»

مفرش خود بیند ، آمیرهاشم ،
در رو ، فرار کن ، زبلاء میرهاشم .
تبریزیها کسانی را که اینطور بشت به مردم می‌کردند از جمله

- ۱ - میرهاشم یکی از «حانیون هفت تن» تبریزیکه د. ۹۰۰۱۶۹ اعدام شد .
- ۲ - نویسنده مقاله «بارا»، شیخ سلمی اشتباه می‌کند ، شیخ سلمی یکی از «حانیون» است که به مشروطه خدمات زیادی کرد و بالاخره ، توسط نشون تراوید دد تبریز به دادآموخته شد .
- ۳ - یکی از دشمنان بی امان مشروطه .

آبدار و باطنزهای تلحیخ این نواقص را به آتش انتقاد گرفته است . به آنها هشدار داده است که به تور دشمن حیله گر روباه صفت و ارجاع پرور و فتوحه‌الله نیافتد . در شعری که خطاب بالنقابیون ترکیه نوشته است . می‌گوید :

شاد اولمانیین ، ای موگلی ملت (دلاسی)
علم‌انلبیده جازی اولاً دانون اسامی^۱
قانون اسامی دیمه ایرانی عزامی^۲
ایرانلیلادین باشلاجینی فانلی (دلاسی)^۳
اوغلانلاری ایل‌موش آبالا (ماتهمی دامی)^۴
دیر له سه سیزه دا (بواشین حنده صفائی)^۵
آل‌دانایین ، آل‌دانایین ، آلاهی سو(سیز)^۶
ایرانلی کیمی یانمایین آللاهی سو(سیز)^۷

ترجمه :

نبایشد شاد ای و کیلان ، بی جهت شادان زمختراری !
که قانون اساسی هم به عثمانی شود جاری !
رقانون اساسی بین که ایرانی کند زاری !
فتاده اهل ایران زآن به صد درد و گرفتاری ،
بسی مام پسر مرده از آن دارد عزاداری ،
اگر گویند «محصولش بود نیکو و خوش باری ،
مشو اغفال از بهر خدا ، مانند ایرانی !
مرد در خواب ، از بهر خدا ، مانند ایرانی !

حاجی میرزا کریم امام جمعه را از شهر بیرون کرده و تبعید نمودند.
تبعیدیها بعد از چندی «توبه» کرده و وعده می کردند که به مشروطه
و قادر خواهند شد لذا مردم به مراجعت آنها رضایت می دادند صابر
اشعار کوبنده‌ای راجع به این حادثه سروده است که در یکی از آنها
می گوید :

دیوانه ادیب دد منی تبریز خیالی !

مجلسده ، تواضع دکی نیم خیز خیالی !

مطبخ ایهی ، سفره غمی ، دهلیز خیالی !

حدی دیبونی ، بوبی ، فرح بیز خیالی !

ترجمه

کردی دیوانه مراندیشه تبریز ، وای !

مجلس میهمانی و تعظیم بانیم خیز ، وای !

بوی مطبخ ، رنگ سفره ، راحت دهلیز وای !

آن برنج صدری و عطر نشاط انگیز ، وای !

او بدینسان مقصد اصلی امام جمعه را از توبه‌های خود افشا
می کشد .

در ماههای اول انقلاب نه فقط ایرانیان ساکن قفقاز و طرفداران
انقلاب بلکه همه مجاهدین ایران و مبارزین تبریز این شعر صابر را
سینه به سینه نقل میکردند :

غم و محنت فرون اولدی ،
 سبب بوبنی بوغون اولدی ۱
 الفلر دندی دون اولدی ،
 سبب بوبنی بوغون اولدی ۱



نه دن اولدی ایکی دیلی
 او گلر فالدی نسگلی ،
 داغیلیدی مجلس ملی ،
 علمیر مرنگون اولدی ?
 سبب بوبنی بوغون اولدی ۱



« ترجمه »

غم و محنت فرون گشته !
 زمندلشاه دون گشته !
 الفها همچو نون گشته ،
 زمندلشاه دون گشته !



دو دل شد بهر چه امت ؟
 بدلهای مانده صد حسرت ،
 فنا شد مجلس ملت ،
 علمها واڑگون گشته ؟
 زمندلشاه دون گشته .

ندن لغو اولدی پیمانا لاد ،
دیبلدی ادلی فرمانلاد ،
بوقون اولدانی فرانلاد
جنایت هنون الدی ؟
سبب بوئن بونون اولدی ۱

«ترجمه»

چرا بر لغو پیمانها ،
کنون دادند فرمانها ،
تماماً سوخت قرآنها ،
جنایت رهنمون گشته ،
زمدلشاه دون گشته .

«هوپ ، هوپ» در این منظومه تمام اعمال محمدعلی رایک
به یک مشوارد آشکارا نشان می دهد که سبب اصلی ظلم و فلاکتهایی
که به سر مردم ایران آمده محمدعلی میرزا و روشن حکومت استبدادی
و هر کسی هر کسی او است .

او وطن فروشی خیل مستبدین و سرسردگی آنها را به بیگانگان
چنین در قالب شعر میریزد :

قصر شربین ، اثوکی ماتیرام ،

آی آلان ! مملکت دی ماتیرام ۱

ماگازاما تاپیلو هرجوزه ، زاد :

جام هم ، دایت کی تخت قباد ،
گرچه باز ایمی ایتمکد ، کساد ،
معی ایدیر بیر پادا ایرانی نژاد ،
لیک من باقیوام هی سانیرام ،
آی آلان ۱ . . . مملکت دی سانیرام ۱

«ترجمه»

قصر شربین می فروشم ، بادگار دور کمی !
مشتری ، آی مشتری ! من می فروشم ملک ری ،
در دکانم هست از هر قسم و هر گونه مواد ،
رأیت کمی ، جام جم یا همچمن تخت قباد
گر چه بهر آنکه بنایند بازارم کساد ،
روز و شب کوشش کند یک مشت ایرانی نژاد
لیک من بی اعتنایم ، می فروشم باز ، هی !
مشتری ، آی مشتری ! من می فروشم ملک ری
ایرانی را که صابر شاعر انقلابی مخصوص مشروطه ایران بیان
کرده است یکی از دیگری زیباتر و مؤثرتر و با حرارت تر است از
آن جمله میتوان نمونه زیر را مثال آورد :

ددغودان دا محمدعلی غیرت حرام الیسون منه
(ددیگنین مشروطه ملت حلال الیسون منه)

ترجمه :

راستی هم ، ممدلی غیرت بتو باشد حلال
بخشت ، مشروطه ملت بتو باشد حلال

صابر سوگندهای رنگارنگ محمد علی و وعده‌های کو ناگون
او را بیاد مسخره می‌گیرد و نشان می‌دهد که محمد علی میرزا چطور
هر سوگندی را به فاصله چند روز می‌شکند و هر قولنامه‌ای راهنموز
هر کب اش خشک نشده زیر یا می‌اندازد :

آخربن لر دغزی یوللو دردیگن پیمانلا(۱) ،
عهدنی ایفا اججون حاده اولان فرمانلا(۲) ،
هفتده بیر ، آزدا بیر ، آند ایچدیگن فرآنلا(۳) ،
چکدیگن بو خوان بی منت حلال اولسن سنا
«دیگن مشروطه ملت حلال اولسن سنا ۱

» ترجمه «

آفرینها بر تو و بر عهد و پیمانهای تو ،
از بی ایقای پیمانها بفرمانهای تو ،
آفرین بر هفتگی سوگند قرآنهاهای تو !
آفرینها باد بر صد جور مهجانهای تو !
الغرض ، این خوان ، بی منت بتو باشد حلال
بخشت - مشروطه ملت بتو باشد حلال !

گرفتن و به بند کشیدن و کشنن مجاهدین بزرگی که نام آنها در
صفحات انقلاب ایران ماندنی است . مانند جهانگیر خان نویسنده و
صاحب امتیاز روزنامه صور اسرافیل و ناطق پر حرارت و زبر دست
و تریبون خلق ملک المتكلمين و نظایر اینها در این شعر باز گو
شده است :

اسلانلا(۱) بوبینه مالدیبدیفن (زنجیرلر) ،
نامولو قتلله چکدیگن شمشیرلر ،
آتش فهر غضبله یاقینن تمپیرلر
{{حده شایاند ، حقیقت ، اندیگن دیپیرلر ...}}
ام خاقان اوغلو ، بو غیرت حلال اولسن سنا
{{دیدگن مشروطه ملت حلال اولسن سنا ۱}}
» ترجمه «

بهار پای شیر مردان تافه زنجیرهات ،
بهر قتل نامداران آخته شمشیرهات
ز آتش قهرت تحقق یافته تعمیرهات
در خور تقدير باشد آنهمه تدبیرهات
ام خاقان زاده ای ، غیرت بتو باشد حلال
بخشت - مشروطه ملت بتو باشد حلال !
اشعار صابر نه فقط در میان مردم وطن پرست آذربایجان بلکه
در تمام ایران شهرت یافته بود ، در تهران ، رشت ، خراسان و در شیراز

روزنامه‌های فارسی زبان اشعار او را ترجمه کرده و منتشر می‌کردند.
شاعری با تخلص «شرف» اشعار او را بصورت نظم‌فارسی درمی-
آورد و حتی بعضی وقت‌ها نویسنده کان و شعرای ایرانی به صابر جواب
هم می‌دادند.

در عوض صابر هم اشعاری دارد که در آنها به شعرای ایران
جواب داده است و جدا کردن این شعرها از سایر اشعار صابر چندان
مشکل نیست.

در یکی از اشعارش بیک شاعر ایرانی توصیه می‌کند که گول
وعده‌های تو خالی را تخریب. زیاد از حد از آزادی و عدالت دم-
نزنند، مفتون پرورزیهای موقتی نشود، دشمن را مرده نشمارد، و
در ازیزابی نیروی دشمن بشار ایرانی هشدار میدهد.

دیمه: «تبیع (شادت خبر) ساز چشم مکاندو » ۱
دی کیم: تکفیر ایجون تبع زبان هریده براند،
دیهین کافر مسلمانه، صابر کندين مسلماندند،
گول ببر عصرد؛ قحط شمود (عقل و جدائد)،
پترو، چانیم، چکل گیت، ایمه، چون تبیخ حریت ۱
« ترجمه »

نگو: تبیع رشدات خیر ساز چشم امکان است
بکنو: از بهر تکفیر این زبان چون تبع بران است

۱ - مید اثرف گیلانی شاعر طنز نویس ایران که در مقاله‌ای ۱۹۰۷ -

۱۹۱۲ ناشر دسر دیبر (وزاده متفقی) نسب شمالی بود.

کند تکفیر مسلم آنکه پندارد مسلمان است.

هر آن کو حرف حق گوید به کفر امروز شایان است
خوش‌این عصر، چون قحط شعور عقل و عرفان است

بروجانم، بکش دست و مکن تبیخ حریت!
به دیگر ما نخواهد خورد این کفکیر حریت!

با این گفته‌ها نشان می‌دهد که در ایران آن زمان قحطی شعرو
عقل و وجدان است و گفتن حرف حق غیر ممکن است و مقدس ناما
باز هم صاحب نفوذ زیاد هستند و با صد کلک در فکر دست انداختن و
فریغتن جماعت عوام هستند در شعر دیگری با عنوان «تازیانه‌برگ» و
خطاب به مخبر السلطنه چنین می‌نویسد:

« مخبر السلطنه، ایده جکسونی گه؟

دبیلما تلیقه، بوابل جالدینی کوسیله بیله؟

باخ نتجه ببریکه تبریزی محروم‌بیکده،

آلدی اوج مهن تومنه جمله نفومی ایله بیله!

من هله انجهی اختصاصی وصف ایله یازدی!

انجمن چو خدان ایا لاندی (بوسله بیله).

خائن بوئنه هب و ذی (بالی) دطن،

مسلمی، گیری، نهادانی، محو سیله بیله.

« ترجمه »

مخبر السلطنه باز نداری قول؟

کوفت در دیبلوماسی امسال انسان دف و کوس

کرد در ماه محرم سه هزار تومن خرج

تا بدست آورد این تبریز با جمله نقوس

تا به کمی وصف کنی ! انجمن و اعضاش !

مدتی هست که سنبل شده با جمله رؤوس

گردن خائن، هر وزر و مبال وطنم ،

با همه مسلمش و گیر و نصارا و مجوس

در شعر خود از اعمال والی آذربایجان سخن می گوید که در

اوایل انقلاب از دست مجاهدین تبریز فرار کرده و بعدها در جلد

گوشنده طرفدار صلح و مصالحه شد و به تبریز باز گشت . تصویر

می کند که چگونه او همه اعضاء انجمن را وجه المصالحة قرار داد .

صابر با اینکه در شاماخی نشسته بود مسیر حوادث را از

انقلابیون و شurai ایران بهتر تعقیب می کرد . در روزنامه های تبریز

وروسي زبان اجتماعي و آزادمش روسیه آنروزی در باره اروپا و شرق

مطلوب زیادی درج میشد به همین جهت وقتیکه محمد علی از ایران

احراج شده و در «اوتسا» باز هم در فکر باز گشت به ایران بود بهر

اقدامی که دست می زد جهت تلاش او را صابر افشاء می کرد . از نقشه

او و همدستانش پرده برمه داشت و از زبان محمد علی نوشت :

مرتاج خادملین ، ها ، ایندی خدمت و قبید !

یاتمایین ، هوشیار ادولن ، اینش دفی ، غیرت و قبید !

« ترجمه »

نو کران مر تجمع ، هشیار ، وقت خدمت است !
خواب غفلت رس ، کون هنگام کار و غیرت است
با حرفهایی نظر نخواهد ، هشیار باشد ، وقت کار و غربت
است کارهای پنهانی محمد علی و افکار ضد ایرانی او را فاش می کند
و از ایرانیان دعوت می کند که حساب دستشان باشد .
با اخراج محمد علی میرزا کار خاتمه یافت ، جلوس احمد
میرزا به تخت و نایب السلطنه شدن ناصرالملک چیزی را عوض ننگرد.
یک مستبد جلاحد کشان رفت صدھا نوچه و نیمچه او همراه با اعیان و
اشراف مر تجمع و فودالهای بزر گک نظیر عین الدوله ها و کاران میرزاها
و مخبر الدوله ها و قوام الدوله ها جای او را گرفته هر چند که در ظاهر
مجلس گشایش یافت و قانون اساسی و مشروطه زنده شد اما باز هم
به عوض اینکه حکومت به دست آزادبخوان اصلیل یافتند بدست
سپهبدار و سردار اسعد که از فودالهای بزر گک بودند افتاد . هرج و مر ج
داخلی و ناراضی پروری اوج گرفت و حقوق مردم زحمتکش پایمال
شد . این وضعیت در صابر یاس و نامیدی ایجاد کرد که در شعر مشهور
خدوش آنرا ظاهر می کند .

آغلادی چجه کبیشی غیرتیز اولو !

نیجه که ، آغلادی ایران الدی !

اد نغان کی بیزیکوب شاه قاجدی !

هرچهار دخی پنهانی اولدی ،

پارلمان پالادی اعضا می ایله ،

ددیک : ایران گنه ایران اولدی .

« ترجمه »

مرد از گریه شود بی غیرت

گریه کرد ایران ، ویران گردید .

شاه چون کرد از این ملک فرار

هر تجمع دک شد و پنهان گردید ،

پارلمان رخشید با اعضا بش ،

گفتم : ایران که چه ایران گردید .

عین الدوّله ایکه مدت ۸ ماه تبریز را در محاصره نگهداشته بود
ریاست هیئت وزیران را اشغال می کند و مقدمات بر گشت محمد علی
شاه را فراهم می آورد ولی وقتی که خبانتهایش بر ملام می شود استغفا
می کسند . تجارت ایران از این کار او ناراحت شده و آماده تحصن می -
شوند . صابر این حرکات تجارت را با تازیانه اش اینطور استقبال می کند :

بته اقدام ایله بن ، ای تاجران معقوبا

غالباً ، وادر احمدیم بخت یار اولون سیز ،

المایین (اخسی که ، عین الدوّله استغفا دیره ،
ایشنه تبریز ایشنه عین الدوّله ، عاد اولون سیزه) ۱

« ترجمه »

فکر « بست » افتاده اید ، ای تاجر ان معتر !
هست امیدم که باشد بختان یار شما !
هان ، باستغفای عین الدوّله راضی چون شوید ؟
اینکه تبریز ، اینهم عین الدوّله ، کو عارشما !
و نقش شومی را که عین الدوّله در تبریز بازی کرده بود .

بادآوری میکند و بعد در این شعر :

دیزلر که ایران گون به گون خواه اولوو ، الشه که ،
صختن حفظ آنده دین بیما اولوو ، البته که
بیر دادین که ، اولو اعیانی یکسر جیب دست ،
ظلل السلطان چاغریلیر ، سلطان اولوو ، البته که ا
کامران میرزا لوبن « تشویق دک » که ، بست ده
اگلشنلر بوسوتون بیداد اولوو ، البته که !
مندن اوله ، محمدی لایقلی د نایلگه ،
او ندا ایران بیر گوزل گلزار اولوو ، البته که ۱

۱ - اشاده ای است به جنایات عین الدوّله (تبریز) .

ترجمه «

بیشتر از بیش ایران خوار گردد ، بیگمان !
 صحت از کف داده و بیمار گردد ، بیگمان ،
 کشوری که اعیان آن باشند یکسر جیب دوست
 ظل سلطان آید و سردار گردد ، بیگمان !
 حاصل تشویقاهای کامران ها هست که ،
 «بست» پنهانه چدن بسوار گردد ، بیگمان !
 گر گر بزد شاه ، میگویند اینها ، نائیش
 یکنفر از نسل او - فاجار - گردد ، بیگمان !
 گر زمن پرسی سزاوار نیابت مدلیست ،
 چونکه ایران آنزمان گلزار گردد بیگمان !
 مسببین اولیه وضع فلاکت بار ایرانیان را نشان میدهد .



بزر گترین زمیندار ایران که در ثروت و تمکن شهرت باقه
 بود پسر «ناصر الدینشاه» ظل السلطان بود که در این موقع به ایران
 دعوت می شود . او هم به امید اینکه محمد علی دویاره بر خواهد
 گشت و به تاج و تخت خواهد رسید به ایران میباشد اما مجاهدین او
 را در تهران می گیرند و اذ او ۲۵ هزار تومنان جریمه می خواهند
 صابر در شعری سلیس و در نهایت زیبایی باعنوان «ظل السلطان» بشمار
 اینجا «علت گرفتن این جریمه را توضیح می دهد :

بیر بیر یادها سال چمله اونو دیغلا (بنی) ،
 ملعن قانین آلو ب شیشه دو دیغلا (بنی) ،
 قیش ایجهون آخدالیوب یایدا ذور دیغلا (بنی) ،
 گوزلرین کله نده چقسه ، قوس اوندیغلا (بنی)
 بوش (انشما) بودا سای اذلیبروب آلدیغلا (بنی)
 بولوب آلدیغلا (بنی) ، بولیدروب آلدیغلا (بنی)

ترجمه

یک یک یاد بکن هر چه زیادت بردمی ،
 خون ملت که در شیشه نمودی ، خوردی ،
 آنچه در خانه نهادی ، بزمین بسپردی !
 رد بکن هر چه که بلعیدی مردمی ، مردمی !
 ور نزن ، بالابده هر چه گرفتی با خون !
 هر چه قسمت شده بود هر چه زقسمت بیرون !



در ترجیح بند خود ظلمهایی را که عمال استبداد در حق مردم
 ایران کرده شمرده و ادامه میدهد :
 اهل ایرانی ، او شاقد - دیبه سالدیر بشیگه ،
 که ، مبادا آبیلوب آغلیا ، دودودز کشیگه ،
 ناکه ، آجدی گوزن ایرانی سوخولددز دیشیگه ،

بوش دانیشما ، بوساسای ، آسدیوب آلدیقلانی ۱
باسوب آلدیقلانی باسدیوب آلدیقلانی ۱

ترجمه

طفل ایرانی دادید به گهواره قرار
بکشیدید کشیکش که نگردد بیدار
شد چو بیدار ، د ، در رو به شکاف دیوار ،
کار مشکل شده ، اندوخته بیرون آز ،
ور نزن بالا بد هرچه گرفنی بدار ،
آنچه با جسی گرفنی و به جیر و آزار .

در شعر خود از بی خبری و خواب آلودگی مردم ایران و
ناقوانی و جهل آنها که دوست را از دشمن باز نمی شناسند می نالد و
مند کر می شود که چگونه ارباب ستم و ظلم آنها را فریته و در گهواره
خوابانده و به آنها لالائی می گویند .

روز مرگ صابر مصادف است با شکست انقلاب ایران و دستگیر
شدن مجاهدین و جسی و تعیید و اعدام آنها بوسیله وربانوف ۱ صابر
این حوادث و به دار کشیده شدن مجاهدین تبریز از قبیل نقه‌الاسلام ،
حاجی دوافروش ، علی مسیو ، ضیاءالعلماء و دیگران را از نزدیک
نديده بود ولی گوپا چین روزهایی را پيش بینی کرده بود . در سالهای
۱۹۰۷ - شاعران زیادی در ایران و قفقاز سراغ داریم که در باره

۱. فرمانده نیروهای «مسیه تراوی» د تبریزکه بخاطر نشکنی محکمه برای

انقلابیون تبریز شهرت یافته بود .

انقلاب ایران شعر سروده‌اند ولی به جرأت می توان گفت هیچ‌کدام آنها
مثل صابر با انقلاب ایران جوش نخوردۀ‌اند و هیچ‌کدام از آنها اینقدر
دلشان به حال مردم زحمتکش ایران نسوخته و در حمایت و دفاع
از حقوق آنها با ضریبه‌های آتشین خسود طبقات اعیان و اشراف و
روحانی‌نماها مرجع را زیر تازیانه نگرفته است .

از تمام نموهاییکه از آثار صابر درباره طرفداری از انقلاب
بر شمردیم چنین برمی آید که او یک شاعر بزرگ و یک طنز نویس
انقلابی بود . او نه فقط در آذربایجان بلکه در خاور دور بعنوان یک
شاعر انقلابی شهرت یافته است . او دشمن افکار پویسیده و محدود
زمان خودش بود او نه فقط از افکار بسان رکیسم فاصله زیاد
داشت بلکه شاعری بود که به همه انسانها صرف‌نظر از میلت آنها عشق
می‌ورزید او در فکر منافع مردم فقیر و زحمتکش بود و معنکس کننده
افکار آنها بشمار می‌رفت . نوشه‌های صابر از لحاظ تاریخی دارای
ارزش قابل ملاحظه‌ای هستند . برای کسانیکه بعدحا بخواهند درباره
تاریخ انقلاب ۱۹۰۷ - ۱۹۰۹ ایران و ترکیه کتاب بتویستند طنزهای
صابر ماده اولیه بر قیمتی است به همین خاطر است که ما حق داریم
صابر را در بین شاعرانی که در اولین دهه قرن بیستم شهوت یافته‌اند
یک شاعر بزرگ طنز نویس شرق نهایم .

ترجمه :

ای مه ، میدانم فتنه دوران خواهی شد !
ای ابرو کمان ، مه تابان خواهی شد !

می نویسد :

تو پیر جهاندیده ای ، ای سپیدپر کار
پری چو خودت جوی ز من دست تو بردar !
دیگر بتو قسمت نشود دولت دیدار ،
در هجرم از این بعد شوی زار و پریشان ،

باید که چو من عاشق من باشد زیبا ،
باید که به گل دل بدهد بلی شیدا ،
این درد تحمل بینا ، باش شکیبا !
آخر شود آن خانه صبرت همه ویران !

در این شعر صابر بُوی عصیان صابر بر علیه ارجتعاج کهنه بلند است . در این شعر صابر ثابت می کند که وجود رابطه بین کهنه و نو محل است . و خودش نیز به نوآوری میل می کند . در صورتی که هزاران معاصر او طرفدار کنار آمدن کهنه با نو و همدوش شدن آنها بودند .

برای آشنائی با آثار صابر لازم است هرچند هم مختصر ، نظری به وقایع تاریخی بیندازیم . یکی از وقایع و یا شاید اولین آنها اینست : هنگامی که جنگ روس و ژاپن شروع شد کمتر کسی تصویر می کرد که روس بزرگ مغلوب این کوچک شود .

حسین‌مهرزا حمالوف

صابر گیست ؟

درخت پر باری را در نظر بگیریم :

بزرگ شدن و رسیدن میوه هرچند که از خاک ، آب و هوای نور است ولی میوه خودش نه آب نه خاک ندهوا و نه نور است ، یک چنین است رابطه صابر با محیط خودش .

صابر فردیست که محیط آباد و اجدادی اش او را رسانده است ولی حال و روحیه او از محیط خودش خیلی فاصله دارد ، صابر شاعری از دوره تحول است هرچند که صابر از مکتب سید عظیم فارغ التحصیل شده ولی از آن مکتب خیلی جلو است . در صابر جوهر نو دوستی و تمایل به زمان خودش وجود دارد .

در جواب غزل معلم اش :

ای مه بیلیم فتنه ددان اولا حاقسان !

ای فاشی هالیم ، مه تابان اولا حاقسان !

هر چند در این جاگفتن مسائل غالب و مغلوب خارج از موضوع بنظر میرسد ولی لاقل ذکر یکی از آنها بی جان خواهد بود . ملت روس هشیارتر از آن بود که حکومت تزار را که خواهان جهالت و اسارت آنها بود یاری دهد . ولی ژاپونیها با تمام تیرو سعی در بقای حکومت خود میگردند . چون هنوز میان حکومت و مردم جدائی نیفتاده بود . هر دو یکخواست داشتند - بقای وطن با شرف و افتخار - شعار ژاپونیها این بود « با زندگی شرافتمدانه با مر گک مردانه ». در مقابل اکثریت مردم روس و قسمی از فقفازیها در آرزوی شکست ژنرالهای تزاری روس بودند . چون شکست ژنرالها شکست استبداد روس بود . و این خود سبب بیداری کسانی بود که در زیر فشار استبداد زندگی میگردند و مردم آذربایجان نیز از آن جمله بودند ، اگرچه هم اکثر ترکان فقفاز این را بروز نداده باشدند ولی کسی نمیتواند حسن توجه آنها را نسبت به ژاپونیها انکار کند . حتی در آنرا مانند کسی مانده بود که شایعه مسلمان شدن ژاپونیها را نشنبیده باشد .

اکنون تأثیر واقعه تاریخی جنگ روس و ژاپن را در روی صابر از شعر پائین متوجه می شویم :

کاش نه شرق بود ، نه عرصه شرق ، هم نه ژاپون

کاش نه هنر آنها درس عبرتی میشد برای مردم

بر اثر انقلاب سال ۱۹۰۵ که بعد از جنگ روس و ژاپن رخ داد تبلیغ مبارزه صنفی علیی شد در همین زمان در تفلیس و باکو که مرکز فقفاز بحساب می آمد انتشار مجله و روزنامه ترکی شروع شد . در باکو روزنامه « ارشاد » احمد یک آقاین و سایر روزنامه ها

و مجلات به چاپ رسید . در تفلیس روزنامه ملانصر الدین به سردبیری عمر فاروق نعمانزاده^۱ منتشر شد . صابر خود را بوسیله روزنامه ملانصر الدین به مردم شناساند . مهارت خود را در نوشتن طنز راستین نشان داد .

در صابر استعداد فطري خنديدين و خنديدين و القاء عقابيد
دلخواه خود به مردم داشت . صابر خاطره فيلسوفان قديم يونان را که
تبسم گرزياني در ليانشان نمایان بود زنده می کرد .
صابر از زبان يك کهنه پرسست درباره روزنامه ملانصر الدین
چنین می گويد :

« نه لولو خوره ميگشت « ملانصر الدین » ایکاش !

نیوکاشه کسی را زکالبا سبز علی وحشت !

صابر می خواست - بادر نظر گرفتن عکس گفته هایش - با این حرفاها
حس تمایل خود را نسبت به روزنامه ملانصر الدین اعلام کند .

شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بوسیله ژنرالها و
ژاندارمهای تزار نیکلای تاندزاره ای آزادیخواهان را به خشم آورد و
صنف کارگر را بر علیه حکومت و ثروتمندان تحریک کرد . صابر بر
تظاهرات و نمایشگاهی که در فقفاز و در سایر شهرهای تزاری اتفاق
می افتاد و خواسته ائم که از حکومت و سرمایه داران می شد و مقاومت
شدیدی که از طرف حکومت ابراز می شد چشم نبسته است همه را در
آثار خود که « آئينه » او بود منعکس کرده است .

فنايليت شددigi داشت که در سال ۱۹۱۱ به توکیه مهاجرت کرد .
۱۸۶۹ - ۱۹۳۹) نويسنده لپيرال « اوائل قرن بیست (باکو

کشاورز دیگر نمیخواست برای مالک کشت و برداشت کند . او زمین را برای خود میخواست . در این ساره تبلیغ ها میشد و عقاید تازه ای اظهار میگردید . صابر در مقابل این مسائل بی تفاوت نمانده از یک طرف زندگی بیگزادگان و از طرف دیگر زندگی کشاورزان را شرح داده و آندو را با یکدیگر مقایسه می کند :

بی می نبودهیچ زمان شام نهارم

اینگونه بود حالت بیگزاده کشاورز

بیگزاده بدینسان شده معتمد کشاورز

باز هم از زبان بیگزاده زندگی کشاورز را بدینسان شرح

می دهد :

منمای چو مظلوم تو فریاد کشاورز !

روباه مشو باز مزن داد کشاورز !

.....

نگذشت خوش امسال بدھقان بمن چه ،

قطعی شده نیامده باران بمن چه ،

شد باد سیه آفت بستان بمن چه ؟

حق تو بمن چه شد ، بر باد کشاورز ،

کم پرت و بلاکو و مزن داد ، کشاورز ،

آخر چکنیم بوده تکر گ سر و سامان ؟

درشعری بنام «کارگران باکو» می گوید :
وارونه شده کار جهان ، گردش عالم
حالا شده هر کار گری داخل آدم
یعنی چه ؟ بهر کار دخالت بکند او ؟
یا پهلوی ارباب جسارت بکند او ؟
بر یک نفس راحت حرثت بکند او .

حرمت ز چه خواهی ، تو بگو ، کارگر زار ،
بیچاره ، چرا هست ترا قدرت گفтар !

ول کن ، پسر ک ، خدمت منع می باز این کار
داد نه کم و بیش بتو . شکر بجای آر
وارونه شده . . .

باز هم در جای دیگر می خوانیم :

بهر چه خود را چناندی بین ما ای کارگر ؟ !
تو چرا گشته چنین پر مدعای ، ای کارگر ؟ !
ای کارگر آیا شمری خوبشن آسان ؟
اسان شدن ای لات ، نه سهل است نه آسان

باز هم اگر عکس سختانی که صابر درباره کارگران گفته در نظر بگیریم متوجه طرفداری او از کارگران و زحمتکشان میشویم . انقلاب روییه روابط بین مالک و کشاورز را دگر گون کرد .

مهارت خود از راه هجو مليح ، مسائل حیات ملي ، اجتماعی ، اقتصادی سیاسی و مذهبی را تحلیل می کرد او رسم و رسوم ، بدعتها و دردها و آرزوها و خواستهای مردم را عیان کرده می خندد و در عین حال می گزیند و موفق هم می شود .

او پول پرستی مردم ، خیانت به خویش و اقرباه و بی اعتمانی به بی دست پایان و بینمان ، بیوه زنان ، و دینداران کذائی و صاحب ثروتها و بیکنها و آفاهای گردن کلفت و مجلس احسانی را که برای علمای « دعاگو » ترتیب می بادد و آنکه چشم بر در مطبخ دونخه و آنچه در آن آمی بزد و گذاشتنی را که در پشت در گزیدن کج کرده و استاده اند خیلی خوب و روشن ترسیم می کند :

گر یتیمی شده از حداثه فانی چه کنم !
نیست گر گرسنه را لقمه نانی چه کنم !
کسانی را که می گویند :
دین و مذهب بدhem در ره ایثارت من !
زننم دست به یک درهم و دینارت من !

ماهرانه رسوایی کند .

آنها ایرا که « مثل گاؤ چاق زندگی می کنند و چهار زن را بکجا عقدمی کنند » و به ریش قرمزهای یکه ریششان همیشه در حنا است و آنها ایرا که با بخل و حسد عجین شده و از دنیا کام می گیرند و آنها را که با هزار حبله رتبه و احترام برای خود دست و با می کنند ، رهزنان ، عرق خورها ، خونخوارها را شاعر تک بتک به جماعت و مردم معرفی می کند .

یامن چکنیم خورده ملخ بسکره بستان ،
رفته است لحافت گرو و قرض زمستان ،
بفروش پلاس و همه مازاد کشاورز .
شو لال و مکن ناله و فرباد کشاورز ،
.....
دیگر نکنم صبر ، بده غله همین دم .
گندم ده و جو آر و مزن داد کشاورز ،
ورنه بکنم پوست چو قلاده کشاورز .

علاوه بر جنگ روس و زابن و انقلاب روسیه جنگ ارمنی و مسلمان فققار و انقلاب مشروطه ایران نیز در صابر بدون تأثیر نبودند . در سال ۱۹۰۸ رهایی ترکیه از دست استبداد عبدالحمید و شروع تاریخ جدید در آن کشور نظر صابر را به خود جلب کرد و صابر اشعار زیادی به این مسائل حصر کرده است .

شاعر در آرزوی خود می نویسد :

« به ترکیه نشیدی نشر ، کاش اس قوانین ،

نه تر کهای جوان داشتند اینمه جه رئت !

وقایع فوق الدکر در روحیه مردم آذربایجان دگرگونی وسیعی ایجاد کرد . آنها را بسوی زندگی جدید رهمنو شد . هر قدر که در آنها خواسته اها و افکار تو ایجاد می کرد به همان اندازه هم انعکاسهای آیینه ای شاعر از دیداد می یافتد .

شاعر از موضوعات کهنه رو گردان شده و با تمام نیرو و

صابر آنها را که در قاخ، فازاخ، شکی، شوشاد، شیروان، گنجه فقط از «صبر تک» [عطفه تک] می‌ترسیدند و صاحبان وجدانی را که در مقابل جنایات ساکت می‌نشستند، و «آسیاهای جانداری» که غیر از خور و خواب چیزی بلد نبودند و آنها را که به ایستادن زمین روی شاخ‌گاو ایمان داشتند و شیطانهای را که بر اساس اصول جدید تعلیم می‌دادند و آنها را که «الف» و «بی» را «ا» و «ب» می‌کردند و انسانها را که در فضا سیر می‌کردند مثل بک نقاش با ضربه‌های قلم موی خود تصویر می‌کنند و صفات هموطنان خود را تشریح می‌کنند.

صابر شاعری است بیدار، روشن بین، دوستار ترقی و تعالی. صابر خواهان حر کرت در فضا، دست برداشتن از شرارت و رذالت، سعی و کوشش و مبارزه هموطنان خود است.

صابر از یأس و نامیدی، مظلومیت و فقر هموطنانش ناراحت می‌شود و آرزو می‌کند که آنها زندگی شر افتدنهای داشته باشند و به طرف درس و علم رانده شوند.

صابر در شعری با عنوان «سرحساب» *«تلash بک کهنه پرسست و در عین حال خوشحالی او را چنین بیان می‌کند:*

بر خاسته فربیاد جماعت نگذارید
بیدار شده جمله ملت نگذارید
سررشته هر امر به تحصیل و مدارس
وابسته شده گشته مرارت نگذارید
اغفال شده خلق بیک عده گمراه،

بر خیل نویسنده روزنامه بد خواه،
افروخته دیگر غصب خلق بنگاه
جوشیده و سر رفته جماعت نگذارید!
از حد بگذشته قباحت نگذارید!

هر چند که صابر از بیداری و ترقی هموطنان خود خوشنود است ولی خیانت آنها بیکدیگر، طبع و آزار آنها، دروغگوئی آنها و ریا و فربیکاری آنها او را به خشم آورده و ناراحت و غمگین می‌کند و می‌گوید:

آمال ما، افکار ما، گردیده افتای وطن،
کین و غرض، حرص و حسد ما را بود زیب بدن، —

صابر گاهی به اندازه‌ای خشمگین و مایوس می‌شود که پیشرفت و ترقی هموطنان خود را باور نمی‌کند و می‌گوید:

حین اسارت در جهان گردیده حاصل کام ما،
تفقازایم و راهزن، مشهور شد نام ما،
.....
از نام فتفاوزی کنند اکراه در هر انجمان
گشته است مشهور چاقو کش ما، راهزن
باور مکن گویند اگر از پیشرفت ما سخن،
تبلي و تحمل جور و جفای مسلمانان و فقر و فاقه و گربه
آشکار و نهان آنها را حس می‌کند و باشد تمام آنها را به باد مذمت
می‌گیرد:
مشو بیدار و حقت را نفهم هر گز، چو بک انسان،

مشو دلتنگ و تاب آر و مکش قادره صابر شو ،
فقیری ، بینوائی ، مضطربی ، بیچاره صابر شو !

له و پا مال شو ، لیکن مجو یک چاره ، صابر شو !
صابر دوستدار پیشرفت و دوستدار زمان خود بود ، درباره
مدرسه ، صنعت و علم ، عقاید بخصوصی داشت . او با نوشتن آرزوی
دیگر کهنه پرست (محافظه کار) آرزوها و خواستهای خود را نیز به
میدان می کشد :

چه خوب بود نمی بود معلم ، دانش و صنعت
به درس و مدرسه و دانش و کتاب هم حاجت

نه مدرسه ، نه معلم ، نه این اصول جدیده ،
نبود یا که در اطفال قابلیت و قدرت ،
نبود اگر که به مردم زهوشیاری علامت ،
نداشت عدههای تحصیل کرده هوش و ذکاوت ،
بروز آمدن روزنامه لعنت و نفرین ،
بموحدین بد و نایبکار آن تف و لعنت !

اگر گفته این محافظه کاران رامعکوس کنیم ، خواستهای صابر
عیان خواهد شد . صابر بسیار بیدار و جسور است ، او از هر چیزی
راضی نمی شود ، و به نفعی و نادانی امکان نمی دهد . شعر « سوال و

جواب او فیلسوف اپیکت را بخاطر می آورد .

- نین ! بله چشم ، دو چشم ندید ،
- نگو ! مطبع ، بله حرف بربد ،
- نشنو ! - البته ، شدم پاک کر ،
- نخند ! - می گردم شب تاسجر ،
- نفهم ، - این رانتوانم دگر !
دور کن این فکر محالت زسر
لال شوم ، کور شوم ، کور شوم ،
لیک محال است که من خر شوم ! »

از این جهت اپیکت را به بخاطر می آورد که او ادعایی کند که
«تفکر» «فهم» بستگی به بستن دست و پا ، بستن چشم ، کشک و
زندان ندارد . او حتی شکجههای صاحب واریاب خودش را بآ کمال
منات تحمل می کرد . به این پرسش پدرش که میگفت : «من میزمن و
پای ترا می شکنم پس چرا تو حرفي نمیز نی » جواب می داد : « تو
نمیتوانی دست و پای مرد بشکنی ، نمیتوانی به زندان بیفکنی ، ولی
هیچوقت نمیتوانی فکر مرد از من بگیری » .

۱ - اپیکت (د حدود مال . ۵ - د حدود سال ۱۳۸ میلادی)

تبیهه صابر به اپیکت فیلسوف یونانی اشتباه است (د این باد) (متن مونوگرافی
صحبت شده است . (مؤلف)
۲ - این مطری ۱۷ شفافی عیناً از ترجمه « اشرف گیلانی » برداشته است .
« متوجه »

صابر از شاعرانی که بر از تملق و ریا بودند و به خاطر پول
مدح‌های دروغین می‌نوشتند بدش می‌آمده به عقیده او :

چو آبروی مدیحه‌سرا ، اگر شعرش ،
نثار خاک در اغنا نباشد ، چیست ؟
تملق است منافق طبع شاعر ،
اگر که مسلک اهل ریا نباشد ، چیست ؟

ز چند روز حیاتی که می‌شود حاصل
بچاپلوسی ، مردن سزا نباشد ، چیست ؟
هر انهم به مردم ز روی قصد و غرض
اگر قباحت عقل و ذکا نباشد ، چیست ؟
نگوییمت که بکن وصف فاقد و افساد
که مدح زشت اگر ناسزا نباشد چیست ؟

رضای حق طلب و در ره حقیقت رو
بلاییسینی اگر ، حق رضا نباشد ، چیست ؟
بین شکنجه اهل دیار و شعر صابر ،
بلای حب وطن از ولا نباشد چیست ؟

با اینکه صابر فیلسوف نیست ولی میخواهد بفهمد او در-
باره « حیات » ، « خرد » ، « روح » حرفهای فیلسوفانه میزند . و در شعری
با عنوان « روح من » میگویند که :

روح ای شهیاز علوبیت
در فضا کن چو همتم پرواز

.....
من کیم جسم ، ترک کن این تن !
من تو هستم ، نه اینکه جسم و بدن
ظن میر مشکل است هجرانم

من تو هستم ، توئی همه جانم
با تو هستم بهر کجا که روی
در بدن تا بکی اسیر شوی ؟ !
شاد از مردنم نشو اغیار !
هست تا دهر ، زنده‌ام پندار

بی صفا بود بالحق این عالم
قصد یک عالم دگر دارم
مشت خاکی به خاک بگذارم
مدفن شوم تخته آدم !

این اشعار نشان میدهد که شاعر از فاتالیزم بسیار دور بوده و از آنهایی نیست که همه چیز را از چشم قضا، سیر و سما و ماسوامی بینند شاعر طرفدار مشغول بودن انسان از رفتار خود است.

مادامیکه سبب هر فعل و عمل انسان خود انسان است «اراده» اش نیز بستگی به تأثیرات خارجی نخواهد بود، بهتر بگوییم، انسان مشغول و جوابده تمام اعمال خویش است. این جربان ایندترمینیرم است و صابر نیز تمایلش به این جربان است.

عکس این جربان دترمینیرم است یعنی ظور کلی عدم وجود اراده.

از طرفداران بزرگتر این جربان در شرق باید از عمر خیام نام برداشد.

ای رفته به چو گان قضا همچون گویی ،
چپ میخورد و راست میرود هیچ مگویی ،
کانکس که ترا افکند اندر تک و پو
او داند و او داند و او داند و او

صابر تنها به ترسیم حیات مردم اکتفا نمیکند او زندگی تمام انسانها را در نظر گرفته و درباره یک آینده دور و روشن عقاید خود را ابراز میدارد. در این شعر اینه آل تمام مردم را مثل یک جسم و تمام عالم را یک دنیای واحد میداند و در انتظار تبدیل آن به - بهشت است.

۱ - این شعر دو متن نیز عیناً دهیم طود به فالسی آوده شده است.
« متوجه »

من روم زنده باد آمال
جاودان شهریار حریت
جاودان شهریار حریت
من روم زنده باشد آمال
در اینجا صابر در حالیکه جدایی روح از بدن و «مشت خاکی را به خاک بگذارم» را بیان می کند خواه ناخواه به جربانات ایند.
آلیسم میل می کند و ایند روح را بیان می کند .
صابر در این شعر تا اندازه ای « بدین » و « از این عالم » ناراضی بنظر میرسد و در حالیکه روح را مورد خطاب قرار میدهد میگوید :
تو لطیفی در آن تگیر قرار
همچنان من نسوز در آتش
ولی این حال شاعر یک حال موقتی و گذرا است و جندی و دائمی نیست .
در جای دیگر باز هم صابر تا اندازه ای خشمگین و با تمسخر می گوید :

چو دیدی ظلمی از ظالم ، ز دوران و قضایش دان .
چو دیدی زجری از آمر ، ز اسرار سماش دان ،
تو هستی باعث عجزت ، ولی از ماسوایش دان ،
تو این شومی هم از بیگانه ، هم از آشناش دان ،
له و بامال شو ، لیکن مجو یک چاره ، صابر شو !
فیضی ، بینوایی ، مضطربی ، بیچاره ، صابر شو !

مادام که حامیان ظلمت

خواهند ادامه جهالت

فهمند مگر این گروه ملت

تو حید چه باشد و نبوت؟

مکب کند اقتصاد زمانه

بی خار شود گل فرات

کم جوی صفا در این میانه،

چون نیست، بجستجو چه حاجت؟

ای خفته من، بخواب غافل!

تا خفته نگشته است بیدار،

توفیر سفید با سیه چوست؟

البته ز هوش رفته بیمار

قادر بدای درد خود نیست.

لکن فقط آن جناب دلاک

گاهی کندش عجب طبات.

بیمار، بخواب، بی خبر پاک!

خونت بمکد اگر حمامت.

هی غلت نزن ، بخواب غافل!



باور ننمای که لفظ کافر
خارج شود از هم لقنه
مادام که هست میرزا قبیر
کس نیست مصون ز ملعتها .
امکان نداده چو جسم واحد
این خلق بسر برد معیشت .
اسانه‌ی کفر و شر ک ملحد ،
کی ترک شود ، که گشته عادت؟
فهمیدی اگر ، بخواب غافل!

صابر عضو روشن بین ، مبارز و روشنگر جامعه خود است .
صابر شاعری است ملت و ملیت دوست ، اگرچه هم موقعی که غم
بر او مستولی می‌شود می‌گوید «صفائی ندیدم در این عالم» ولی
او نه بدین است و نه نهیلیست . فکر صابر همیشه متوجه پیشوای و
ترقبی معنوی و جستجوگری و دور نشدن از جاده‌ی عدل و انصاف و
و زندگی با راستی و طرفداری از کارهای روشنگرکارانه است .
به همین خاطر با سخنانی «من روم زنده بادآمالم!» برای
خود نشانگاهی بزرگ و ابدی گذاشته و رفته است .

۱۹۲۲

۱ ، بنا به عقده عباس زمانوف مؤلف کتاب «صابر معاصرین اد»
این شعر از صابر نیست بلکه از «فیزدیویانی» (مشهدی حبیب زیادل اف)
شاعر دیگر ملاصر الدین است (اشتباختی داخل) «هوب ، هوب نامه» شده

امام رضا آقای محترمی بود متأسفانه ناوش را فراموش کرده‌ام . او یکی از اداره کنندگان زیارتگاه بود و همه اورا شخص مقدمی میدانستند . چون قبل از مدت زمانی در قفقاز بود باین سبب با مازیاد معاشرت داشت . روزی همین شخص عمومیم را بخانه‌اش دعوت می‌کند و باهم نهار می‌خورند . بعد از نهار او به عمومیم می‌گوید ، فقرازها بدون شراب لب بعداً نمی‌زنند و این عادت را من هم از آنها یادگرفتم . بعد عمومیم را به زیر زمین برده و چند خمره شراب نشان داده و می‌گوید :

— نگاه کن ؛ اینها آب انگورهایی هستند که من بادست خودم

درست کرده‌ام ، اگر میل داری بخوریم .
عمومی من که در طول عمر لب به شراب نزدی بود ، باو اینطور
جواب می‌دهد .

— بعد از نهار خوردن شراب خوب نیست اگر سلامتی بود
دفعه آینده ضمن نهار شراب هم می‌خوریم . در شب همان روز عمومیم
به زبان فارسی و آذری‌جانی کاغذی نوشته و در مرکز شهر بدیوار
چسباند .

مصمون این کاغذ تقریباً چندین بود : ای جماعت فلان آدمی
که شما مقدس حساب می‌گردید شر اینخوار است اگر باور ندارید سری
به زیر زمینش بزنید .

خوانندگان این کاغذ که از طرف شخص نامعلومی بدیوار چسبانده
شده بود یک‌که خوردند و معطال نکرده ریختند به زیر زمین او . نوشته
درست از آب درآمد و با پستربت دست شخص مقدس رو شد . اورا
سوار الاغ کرده و کوچه به کوچه گردانند و رسوب ایش کردند .

زین العابدین طاهرزاده

عمومیم صابر

من پسر مهدیقلی برادر بزرگ صابر هستم ، می‌توانم بگویم
که سراسر زندگی پرشور عمومیم در جلو چشم من سپری شده است .
وقتی عمومیم مُردِ من بیست و هشت سال داشتم . متأسفانه در
است که من بسالهای آخر حیات او آشناشی کامل دارم . متأسفانه در
موقعش چیزی درباره او نتوشهام و بعدها هم در این فکر نبوده‌ام .
اکنون هفتاد و هشت سال دارم و با این که خبلی چیزها را
فراموش کرده‌ام . باز خاطره‌هایی درباره عمومیم بیام مانده است که

میخواهم چند تا از آنها را برای خوانندگان آثار صابر بگویم .

دست آثار صابر در سال ۱۹۰۰ هزینه‌های خانواده‌مان سنگین شد .
پدر و عمومیم صابر قرار گذاشتند به شهد کوچ کنند . آنها دار و ندار خود
را فروخته قند و شمع خربزند (حاجی مجید تاجر باشی که اهل
شام اخی بود و در مشهد ساکن بود بردن قند و شمع را توصیه کرده
بود) ما با تمام اهل خانه کوچ کرده و به خرانان رفتیم . دو برادر در
مشهد دکان کوچکی باز کرده و گذران می‌کردند . در آنجا در ضریح

گویا نزدیکان او به عمومیم ظنین شده بودند چون بعضی از آنها از رفتن عمومیم به خانه ایشان مطلع بودند . روزیکه او را در روی الاغ در کوچه‌ها میگردانند شاماخی‌ها چنین مصلحت دیدند که چند روزی عمومیم از شهر خارج شود و در یکی از دهات نزدیک پنهان شود .

ما در حدود سه سال در مشهد ماندیم . در آنجا زندگی ما چندان خوش نگذشت . در سال ۱۹۰۲ دوباره کوچ کرده و بهزاد گاه خودمان شاماخی برگشتم . در شاماخی بدروم و عمومیم شغل قدیمی خود یعنی صابونپزی و صابونفروشی را از سر گرفتند .



نصیحت عمومیم به تاجر : در شاماخی تاجر ثروتمندی بود بنام حاجی آقا ، او همه ساله در مادر رمضان افطار خرچی میداد و ثروتمندانی مثل خود را به افطار دعوت می‌کرد . روزی در میان صحبت عمومیم به او چنین گفت :

آی حاجی ، تو کسانی را به افطار دعوت می‌کنی که در خانه خودشان نیز خوراکهای لذیذ می‌خورند . آنها به خاطر اینکه حرف شما را به زمین نیندازند بخانه‌تان می‌آینند . اگر تو واقعاً میخواهی احسان بدھی فقیر و فرارا دعوت کن که پرسننه با نان خشک و آب گذران می‌کنند . این حرفهای عمومیم در حاجی اثر کرد و بعد از آن فقط نیمستان را به احسان دعوت می‌کرد .



سخن تو خود را باش : در آن‌زمان در گوش و کثار ، روی عمومیم اسم «بابی» گذاشته بودند این اسم را کهنه برستانی گذاشته بودند که از طنزهای او در مطبوعات ناراضی بودند . در آن روز کار اینطور بود که علاقمندان مدرسه و فرهنگ و مطبوعات و هر کس دیگر را که طرفدار نو آوری بود بابی اسم می‌گذاشتند .

روزی در «ساری مسجد» حاجی شیخ حبیب در میان کلام خطاب به حاضرین مسجد اینطور گفت : «ای جماعت شما به ناحق صابر را بابی اسم گذاشته‌اید او بابی نیست آدم خوبی است . مقصود شیخ از این حرف طرفداری از عمومیم نبود بلکه می‌خواست حرفهایی را که بعضی‌ها در گوش و کثار در گوشی می‌زند آشکارا بیان کند . عمومیم که قصد اصلی شیخ را از گفتن این حرف دریافت بود

بلند شد و گفت :

- شیخ ! تو خود را باش ، با من کاری نداشته باش ، تو را این حرفها قصد دفاع از من نداری بلکه میخواهی خفته‌ها را هم بیدار کنی و سنگک به باد دزد بیندازی .
عمومیم بعد از گفتن این حرفها مسجد را ترک کرد و رفت .



مکتب میرزا جلیل : عمومیم در بهار سال ۱۹۱۱ برای معالجه به تفلیس و بعدهم به کور فنده بود . چون معالجه نتیجه‌نداشده بود با یارک حالبد به شاماخی برگشته بود . در روزهای آخری که در شاماخی بود همیشه در بالای سر او بودم او در بالکن مشرف به کوچه میخوابید . سا اینکه او در

یک وضع سیار بدی بود ولی خود را نباخته بود . هیچ وقت راضی نبیشد اهل خانه و دوستان نزدیک خود را ناراحت کند . روزی حاجی عبدالکریم صمدآوف یکی از تجار شاماخی بدیدار عمومیم آمد و به او سیصد منات پول نقد و یک پاکت سر برسته داد . عمومیم پاکت را باز کرد و خواند . نامه از « میرزا جلیل » سردبیر مجله ملانصر الدین بود . عین جملات نامه در یاد نیست ولی حدس میزئم که این حرفاها در آن نوشته شده بود : صابر ! وقتی یکی مربیش دوست نزدیکش به عبادتش مبرود البته دست خالی نمیرود بلکه تحفه‌ای در حد توائی اش میبرد . افسوس که امکان اینرا ندارم که شخصاً به شاماخی بیایم و از تو عبادت کنم . این سیصد منات را مثل یک تحفه از من قبول کن .

■ ■ ■

آرزوی عمومیم : عمومیم نوشته‌ها و آثار خود را در یک جا جمع کرده و به طاقچه گذاشته بود . و در آرزوی چاپ این آثارش میزیست در روزهای بیماری زود به زود به طاقچه نگاه می‌کرد و میگفت « از آنها مواظبت کنید ». آنها

چند دقیقه قبل از مرگش مرای بالینش خواست ، عمومیم چی میخواست به من بگوید ، که نتوانست ؟ کی می‌داند ، شاید او میخواست باز نگهداری آثارش را بادآوری کند . اینکه او نتوانست آخرین حرفی را که میخواست بزند بگوید ، برای من درد بزرگی شد و این درد هنوز هم در قلب من لانه کرده است .

■ ■ ■

دفن عمومیم : درباره شرح حال و مخصوصاً راجع به دفن امن از مؤلفین زیادی نوشته خوانده‌ام . در بعضی از این نوشته‌ها چنگونگی دفن عمومیم باصر احتقال نشده است . بعضی اینطور مینتویستند که گویا مردم شاماخی صابر ابا احترام دفن نکرده بودند . البته دشمنان عمومیم در شاماخی کم نبودند ، مذهبی‌نمایها بوبزه ملائم‌نمای ازو بدگویی می‌کردند و او را تکفیر می‌نمودند و در مقابل دوستان عمومیم نیز زیاد بودند . آنها یعنی دوستداران فرهنگ و تمدن ، عمومیم را فدای کهنه پرستان نمی‌کردند . لذا کهنه پرستان هیچ وقت جرأت نمی‌کردند که عمومیم را بطرور آشکار تکفیر کنند .

مثل اینکه همین دیروز بود که عمومیم را دفن میکردیم . تابستان بود . روشنگران سایر شهرها نیز ممتناسب تابستان بشاماخی آمده بودند ، خیر مرک عمومیم تمام دوستان و خوانندگان آثار او را افسرده کرده بود . همه در سوک و عزای بزرگی بودند . جلو درب ما از دحام بزرگی بود . به احترام مرک عمومیم آنروز کلیه مدرسه‌ها تعطیل شده بود . عمومیم با احترام بزرگ دفن شد .

البته در آن‌مان درگوش و کنار کسانی هم بودند که دربشت سر او غریزندند مثلاً بعدها شنیدیم که حاجی شیخ حبیب گفته بود که « هر کس به سر جنازه صابر برود کافر است . » ولی او از ترشی این حرف را در خفا گفته بود نه در آشکار .

بعد از مرک عمومیم دیگر من نتوانستم در شاماخی بمانم . کوچ کرده به « قالا قایین » « صابر آباد امروری » آمدم و حالا هم در همین

۲

چند نمونه از اشعار « صابر »

وارونه شده کار جهان گردش عالم ،
 حالا شده هر کار گری داخل آدم !
 هر گز فقرا را نبود عقل و ذکایی ،
 چون در کفشاں نیست تو ای و نوایی ،
 نه ثروت و نه دولت و نه شال و عبایی
 یک چونهای صد پاره و یک کوهنه قیایی .
 وارونه شده کار جهان گردش عالم ،
 حالا شده هر کار گری داخل آدم !
 خواهی اگر آسوده کنی عیش بدنیا ،
 خواهی که گرفتار نگرددی تو بغمها ،
 منگر تو بر آن کار گر بیسر و بی با ،
 در فکر خودت باش فقط یکه و نهایا !
 وارونه شده کار جهان ، گردش عالم ،
 حالا شده هر کار گری داخل آدم !
 بیچارگی خلق بین و مکن امداد ،
 بگذار کند گریه بینیم و بکشد داد ،
 زنهار ، زخوبی و زنیکی منما یاد ،
 هر گز فقرا را منما یاد و مکن شاد !
 وارونه شده کار جهان گردش عالم ،
 حالا شده هر کار گری داخل آدم !

« بکار گران باکو »

وارونه شده کار جهان گردش عالم
 حالا شده هر کار گری داخل آدم !
 یعنی چه ، بور کار دخالت بکند او ؟
 یا پهلوی ارباب جسارت بکند او ؟
 بر یک نفس راحت جرأت بکند او ؟
 بالخاصة سر مزد عداوت بکند او ؟
 وارونه شده کار جهان ، گردش عالم
 حالا شده هر کار گری داخل آدم !
 آخرمت زچه خواهی ، تو بگو ، کار گر زار !
 آخر زچه رو هست ترا قدرت گفتار ؟
 ول کن پسر که خدمت متعنم بهاز این کار ،
 دادند کم و بیش بتو ، شکر بجای آر ،
 وارونه شده کار جهان ، گردش عالم
 حالا شده هر کار گری داخل آدم !
 متعنم ! بیلا مفکن خود را و بپرهیز !
 مشتو سخن کار گر ، حق باشد اگر نیز !
 میکدار که تا دم بزنند مقلس و بی چیز ،
 یا شآن تو ضایع بشود بر سر هر چیز !

من بخيالم که دمده سحر

بيـن المـلـل
 بهـمـوـطـنـانـ مـسـلـمـانـ وـ اـرـمنـيـ ماـ
 عـصـرـمـانـ خـواـهـدـ زـماـهاـ اـتـحـادـ وـ اـنـقـاقـ
 زـنـدـگـيـ اـمـنـ باـشـدـ جـمـلـهـيـ ماـ رـاـ مـرـادـ ،
 بيـنـ ماـ هـرـ گـزـ بـوـدـ وـ نـيـسـتـ اـسـبـابـ تـضـادـ ،
 گـشـتـهـ بـرـ طـفـلـ وـ طـنـ عـارـضـ چـراـ بـنـضـ وـ عـنـادـ ؟
 بيـنـ مـسـلـمـ - اـرـمنـيـ اـفـقـادـ اـبـنـ كـيـنـ وـ فـسـادـ ؟
 نـيـسـتـ يـكـ صـاحـبـ هـدـاـيـاتـ ، نـيـسـتـ يـكـ اـهـلـ رـشـادـ !
 اـيـ سـخـنـدـانـانـ ، درـ اـبـنـ دـورـانـ هـدـاـيـاتـ لـازـمـ استـ
 بـهـرـ الـفـتـ ، بـهـرـ اـنـسـتـ خـطاـتـ لـازـمـ استـ !
 دـوـ رـفـقـيـمـ وـ دـوـهـمـسـاـيـهـ ، زـاهـلـ يـكـ دـيـارـ ،
 عـصـرـهاـ بـوـدـهـ اـسـتـ صـلـحـ وـ دـوـسـيـمـانـ بـرـقـرارـ ،
 فـتـنـهـيـ اـبـلـيـسـ مـلـعـونـ گـشـتـ نـاـگـاهـ آـشـکـارـ . . .
 بيـنـ چـهـ گـرـدـيدـ اـزـ جـهـاـلتـ وـ ضـعـفـ وـ حـالـ رـوزـ گـارـ !
 قـتـلـ وـ غـارـتـ بـيـشـمـارـ وـ شـهـرـ وـ قـرـيـهـ تـارـ وـ مـارـ . . .
 چـارـهـيـ اـبـنـ فـتـنـهـاـ بـنـمـايـ ، اـيـ بـرـورـدـ گـارـ !
 اـيـ سـخـنـدـانـانـ ، درـ اـبـنـ دـورـانـ هـدـاـيـاتـ لـازـمـ استـ
 بـهـرـ الـفـتـ ، بـهـرـ اـنـسـتـ خـطاـتـ لـازـمـ استـ !

من بـخـيـالـمـ کـهـ دـمـدـهـ سـحـرـ ،
 خـواـندـمـ چـونـ مرـغـ سـحـرـ يـكـ دـهـنـ ،
 سـنـگـ چـفـاـيـيـ بـرـ وـ بـالـمـ شـكـستـ ،
 حـاـصـلـ خـواـندـنـ شـدـهـ حـالـيـ بـيـنـ
 جـغـدـيـ اـگـرـ بـيـنـ درـ آـسـمـانـ ،
 قـدـ قـدـيـ آـهـسـنـهـ کـنـ درـ زـمـيـنـ ،
 بـيـشـتـرـ اـزـ اـبـنـ نـزـنـ ، اـيـ سـنـگـدـلـ ،
 رـحـمـ تـماـ ، تـالـهـيـ زـارـمـ بـيـنـ .
 کـرـ کـسـ بـيرـحـ ، تـنـرـسانـ مـراـ ،
 تـرـ کـ نـمـودـ بـتـآنـ لـانـهـ رـاـ .
 اوـجـ سـماـ رـاـ توـ سـيـاحـتـ بـكـنـ ،
 بـرـ منـ مـسـكـيـنـ بـهـلـ اـبـنـ خـانـهـ رـاـ ،
 گـرـيـهـ وـ زـارـيـ نـكـيـدـ ، جـوـجـهـاـ !
 دـرـ نـزـنـمـ ، دـمـ نـزـنـمـ ، بـيـشـتـرـ ،
 عـهـدـ کـنـمـ دـمـ نـزـنـمـ هـيـجـوـقـتـ ،
 لـيـكـ نـگـوـبـمـ کـهـ نـفـهـمـ دـگـرـ !

من ندانم فتنه بربا از چه حالت میشود !
 عقل کی گو بد که این از آدمیت می شود ؟
 از مسلمانی و یا از ارمنیت میشود ؟
 نیست تردیدی که باعث جهل و غفلت میشود ،
 این مصیبتها همه از بعض و عداوت میشود ،
 این عداوت نیز محصول ضلالت میشود .

ای سخندانان در این دوران هدایت لازم است !
 بهر الft ، بهر انسیت خطابت لازم است !
 بهر ملت کشف حق ، دفع ضلالت لازم است ،
 بر تو افسانی حق ، پامال ظلمت لازم است ،
 بهر دفع کارهای زشت غیرت لازم است ،
 از غبارآلودها رفع کدورت لازم است ،
 صلح را کن چاره‌ای ، دفع خصوصت لازم است ،
 صابرای ، بین العلل ، تدبیر الft لازم است !

ای سخندانان ، در این دوران هدایت لازم است
 بهر الft ، بهر انسیت خطابت لازم است !

هر جور که ملت شده تاراج ، بمن چه ؟ !
 با آنکه بدمشمن شده محتاج ، بمن چه ؟ !
 هر جور که ملت شده تاراج ، بمن چه ؟ !
 با آنکه بدمشمن شده محتاج ، بمن چه ؟ !
 من سیروم و در فکر کسی نیستم اصلا ،
 دنای گرسنه بدهد باج ، بمن چه ؟ !
 بگذار بخوابند ، نکش نعره و فرباد !
 بیداری اینها نکند خاطر من شاد .
 نک نک شده بیدار اگر ، وای ، امان ، داد !
 من سالم و شادم ، همه‌ی دهر فنا باد !
 هر جور که ملت شده تاراج ، بمن چه ؟ !
 با آنکه بدمشمن شده محتاج ، بمن چه ؟ !
 تکرار مکن صحبت تاریخ جهان را ،
 بر بند ، فلانی ، تو زیگذشته زبان را ،
 حالا تو بیاور بخورم دلمه و نان را ،
 ز آینده مزن دم ، تو غنیمت شمر آن را !
 هر جور که ملت شده تاراج ، بمن چه ؟ !
 با آنکه بدمشمن شده محتاج ، بمن چه ؟ !

صومی ، اما نه زا بدلان
حقدوست انسانم ، آشروايان !
مسلم و مؤمن و باک و طهور ،
مطبع احکام خدای غفور .
کفر چو بندید بر من بزور ؟
قائل فرآنم ، آشروايان !

نموداي از « تازيانه ها »

۱۵

نيستم پيرو يك مسلك محکم ، بيگر ،
همه را قاطی و مخلوط کنم بي توفیر ،
هر چه دل خواست کنم ، خوب نميفهم و بد ،
گاه بر نعل زنم ، گاه بسيع از تدبیر ،

۴۹

الامان ، گر ظل سلطان را بایران ره دهيد !
رحم بر خلق خدا آريد ، از بور خدا !
ميپروشد عالم او را خائن ملت ، چون او
ميپروشد خلق را حتى خدا را ، بهر شاه !

۷۶

تاجر ابراني احیا کرد اسرم قند بار ،
کرد مکب باز و اهل شهر را خرسند ساخت .
دید چون بي دست و بي باهم کند تحصیل علم
مثل آدمهای ديگر ، زود مکب بند ساخت .

۱۰۴

بمقتضی کاغذهای که از تبریز برای « ملا نصر الدین » فرستاده می شود :
ای مفتش ، نامدها ، مرسولهها را کم بگرد ،
امر آن حکم بد فرجام را تقیش کن !
نیست خانن « ملا نصر الدین » نترس ، اما برو
خائین ملت ، این حکام را تقیش کن !

گر طفل وطن سر بر آوازه بگردد ،
آلوده به پستی و بندبختی بیحد ،
سائل بشود بیوه زن ، از بای در آید ،
باشد ، فقط آوازه و شائم بفراید ،

هر جور که ملت شده تاراج ، بمن چه ؟ !
يا آنکه بدمشم شده محتاج ، بمن چه ؟ !

هر خلق ترقی کند امروز بدنیا ،
آثار ترقی است بهر مسکن و مأوا ،
ما نیز بحقتن زترقی بکنیم باد
در راه ترقی بشتابیم برؤیا ،

هر جور که ملت شده تاراج ، بمن چه ؟ !
يا آنکه بدمشم شده محتاج ، بمن چه ؟ !

۱۹۰۶

آشروايان

اشهد بالله العلي العظيم !
صاحب ایمان آشروايان
بهدين تازه نکنم اعتقاد
کهنه مسلمانم ، آشروايان !
شیعam ، اما نه زا شکالتان ،
سنی ام ، اما نه زامثالتان

فهرست :

عنوان

صفحه

«شمس» تبریز منتشر کرده است :

شاعر و قصه‌گوی سیاه

ترجمه : بهروز دهقانی

لئگستان هیوز

«لئگستان هیوز در همه آثارش ، چه در شعر و چه در قصه و داستان و نمایشنامه ، انسانی است آزاد و خشمگین و متأثر . از جامعه‌ای که از حل ساده‌ترین مسئله‌اش ، روابط نژادی ، عاجز است . از آدم‌هایی که می‌توانستند در بهشت زندگی کنند ولی در جهنم به سر می‌برند . از کسانی که غیر از خود کسی را نمی‌بینند و از سیاهانی که خود را به سفیدها فروخته‌اند .

قصه‌های این کتاب از مجموعه قصه‌های هیوز به نام «وجه مشترک» ترجمه شده است . همه این قصه‌ها درباره سیاهان نیست اما همگی وجه مشترکی دارند : بشریت .»

از مقدمه کتاب

اشاره‌ای کوتاه بر زندگی «صابر»	۶
نکاتی چند درباره ترجمه حاضر	۱۳
فصل پنجم «ناعهای بدون امضاء»	۱۵
فصل دوم «غم بی حد ، محبت بی انتها»	۴۶
فصل سوم «محضه برای صابر»	۸۵
فصل چهارم «انقلاب در شعر»	۱۱۶
فصل پنجم «میاحنی ، چند»	۱۵۷
سخن آخر	۱۹۳
ضمائی :	
چند خاطره از صابر	۲۰۵
پیوستن به آدبیت و تأثیف تعلیم	۲۲۳
صابر و انقلابی هشروجه	۲۲۸
صابر گیست؟	۲۵۰
عمولی صابر	۲۶۸
چند نویه از اشعار صابر از صفحه ۲۷۵ الی ۲۸۳	۲۸۳

«شمس» تبریز منتشر کرده است:

شمس تبریز منتشر گردید است:

دانستان و مقاله:

- ۱ - ما الاغها مجموعه قصه از عزیز نسین ترجمه صمد بهرنگی
- ۲ - خراکار مجموعه قصه عزیز نسین و دیگر نویسندهای از مانند آن لرگ «»
- ۳ - کلاغ سیاچه مجموعه قصه برای کودکان از مامن سیمیریاک «»
- ۴ - شاعر و قصه‌گوی سیاه مجموعه قصه از لشتن ھیوز ارجمند بهروز دهقانی
- ۵ - می‌آفانی زندانیان بیاشی مجموعه قصه از جلال حاشمی کنستانتینی
- ۶ - شال د غلیم خلیلی
- ۷ - پجه‌های همروشیما از رحیم‌ریس نیا مجموعه‌گزارشها ای از زبان پجه‌های شاهد عینی انجاره ب ای برواز همروشیما بودند
- ۸ - دنیا انبار اسلحه رحیم‌ریس ایا مقابله در باره جنگ و ایارت اسلحه در جوان
- ۹ - روانپژشکی عامی «گ، موروزوف» و «رماسنکوف» لرجمه دکتر متوجه شفیعی این کتاب بر اساس واقع‌گرایی علمی ژرفترین روانشناسی را به شهودهای سهل و با روش ساده مورد بحث قرار میدهد.

شعر فارسی:

- ۱۰ - کولاک مجموعه شعر از بداله مفتون امینی
- ۱۱ - موج یا نهنگ «»

شعر ترکی:

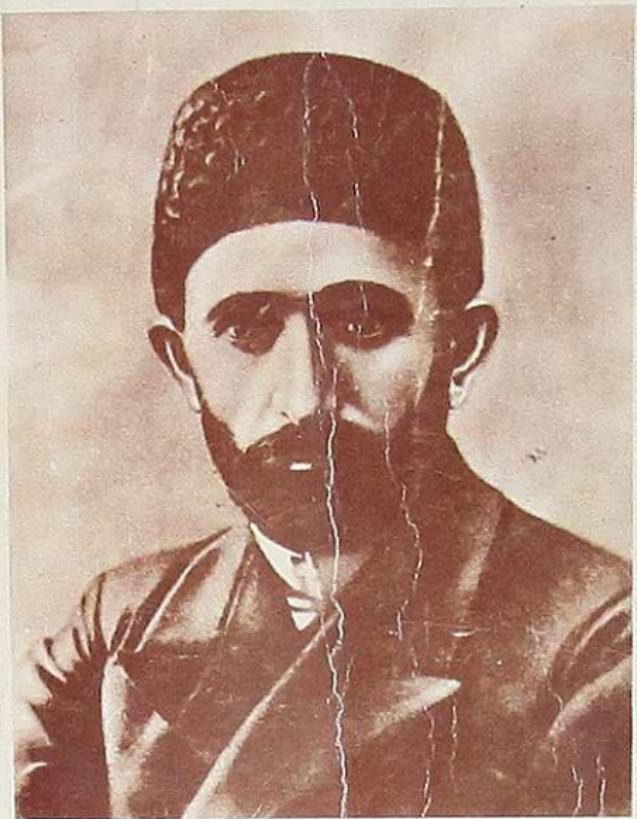
- ۱۲ - حبیر بایاره سلام شعر ترکی استاد شهریار
- ۱۳ - کلچ مجموعه شعر برای کودکان میان محت
- ۱۴ - سازمن سوزو «منظومه‌ای از داستانهای دده قورقود» ب - ق سهند
- ۱۵ - گنجه دور باخ... مجموعه شعر ارجمند صمد بهرنگی

دنیا انبار اسلحه

رحیم رئیس نیا

«بنابر این با وجود صلح طلبی ، جنگ را بطور کلی نمی‌توان محکوم کرد ولی به خاطر بایان بخشیدن به جنگ و عوامل آن ، می‌توان و باید مبارزه کرد . گاهی حتی راه خانه‌ی صلح از کوچه‌ی جنگ می‌گذرد و اگر شرایطی پیش آید که جنگ تنها راه چاره باشد ، دست بردن به سلاح کریز تا باید خواهد بود . منهجی در نظر باید داشت که جنگ همیشه ادامه‌ی مذاکرات و مشاجرات سیاسی و خشن‌ترین نوع آنها بوده و هست و بنابر این تازمانی که کار با مذاکره پیش می‌رود از جنگ حذر باید کرد . حرف آخر اینکه ، برای قصاویر در مورد جنگ‌ها ، ماهیت آنها را باید مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و روش کرد که برانگیز اندیه جنگ کدام طبقه است و هدف‌ش چیست ؟ در این صورت است که عادلانه یا غیر عادلانه بودن جنگ و طرف‌های حمایت کردنی و طرد کردنی آن شناخته خواهد شد .»

از مقدمه‌ای کتاب



انتشارات شمس - تبریز

مرکز پخش: انتشارت دنیا، تهران
انتشارات شمس، تبریز

بها: ۱۶۰ رال